



باررسو
۲۲ - ۲۲

۶۲۲۸-۶

۵۱۵۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

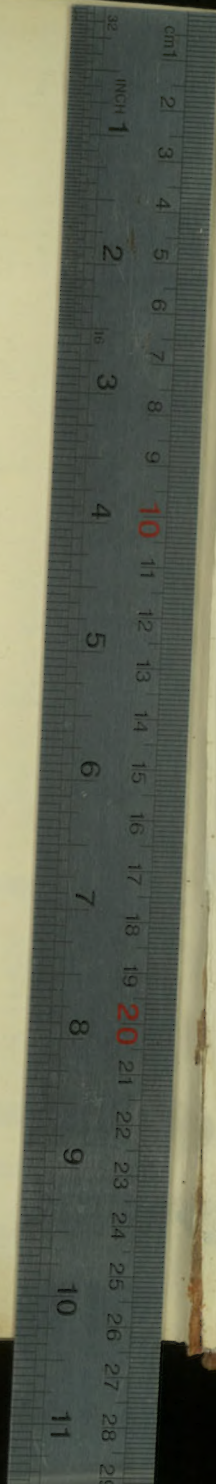
کتاب: مجملات در بیان :
 مؤلف: ۱- عبدالغفر مردی ۲- رشید و طراز ۳- مصطفی زری
 موضوع: ۴- تاریخ هنر ۵- عبدالرحیم حلی ۶- تاریخ هنر ۷-
 اثرالدین حسینی ۸- سراج الدین قرشی
 ۴۸۴۱

شماره ثبت کتاب
 ۶۴۹۱
 ۵۰۹۹
 ۵-۸

بازدید شد
۱۳۸۲

خطی - فهرست شده
۴۸۴۱

بارزسی
۲۲ - ۲۷



۶۳۲۸-ن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجربش لی ۱ دیوان :

مؤلف ۱- ابراهیم رودی ۲- رشید و طاهر ۳- عظیم زری

موضوع ۴- ایامینری ۵- عبدالرحیم جلی ۶- ظفر ناره ۷- شادین جلیتی ۸- سراج الدین قری

۶۸۴۱

۵۱۵۵

۶۳۹۱۰

۵۰۹۹

۸-۵

بازدید شد
۱۳۸۲

خطی - فهرست شده
۶۸۴۱

بارزسی
۲۲ - ۲۶

۶۳۲۸-ن

۵۱۵۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجموعه شال و دیوان :
 مؤلف: ۱- ابوالفتح رودنی ۲- رشید و طراط ۳- حکیم اردبی
 موضوع: ۴- بایر منری ۵- عبدالرحیم جلی ۶- ظفر نادر ۷-
 و شوالین و سبکی ۸- سراج الدین قرنی

شماره ثبت کتاب
 ۶۴۹۱۰
 ۵۰۹۹
 ۸-۵

۴۸۴۱
۵۱۵۵

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
۴۸۴۱

۱۶۰۰
۲۵۵۰
۲۱۵۰
۳۵۵۰
۴۲۰۰
۲۲۵۰
۲۱۸۸
۲۹۵۹۵

۳۲۸

فهرست کتب قدما

۲۲۶ عبدالرحمن جیبی ۳۵۵۰	۱۲۲ مغزی ۸۱۰۷	۹۱ ازرقی ۲۱۵۰	۲۱ رشیدالدین رطواط ۴۵۵۰	۲۵۳ ابوالعرج ۱۶۰۰
	۳۶۰ سراج الدین نقوی	۳۲۴ اشترالدین خسینی	۲۲۵۰	۲۵۴ طاهرالدین فاریابی ۳۲۰۰
	۳۱۸۸			


کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجموعه ۱ - ۱ - دران ابوالفرج بروی

مؤلف ۲ - رشید و طواط ۳ - هندی ۴ - مغزی ۵ -

موضوع عبدالرحمن جیبی ۶ - طاهر و فاریابی ۷ - اشترالدین خسینی

۸ - سراج الدین نقوی



شماره ثبت کتاب

۳۹۹۱۰

دعای الخیر فی ابوالفتح

علا بابت

۱۴۰۰

۲۹۹



تألیف و تصحیف
میرزا حسین طباطبائی
مدرسه علمیه
تألیف و تصحیف
میرزا حسین طباطبائی
مدرسه علمیه
تألیف و تصحیف
میرزا حسین طباطبائی
مدرسه علمیه

تألیف و تصحیف



دیوان سنا و الشرا و الفی و فی

سپهر دولت و آفتاب تیر کیش ریت منور سوز لاله قضا زینت دیده حال شادی غبار شکر آینه راه و آذران بروز دلش زینت عالم کباب کون بکشد چرخ غریب با کون زیر کمر دوزخ غم او بهر غم نشاطش از این سازه روی نیم بهر کدکبش دهنکین موی خز و خور و خشت زانم زاده زین کلش خرم زمین بر دارد خیال رخ زلف از میان شب فلو دانه از این کلاه شل بکا مع ملک صبح و شام خج بر روزه او فی غمی خج اگر سینه شود خج سبک و اگر سینه بالار خج خج روی بار و روی سینه کار روی کار و روی سینه کار و روی کار و روی سینه کار	ایو المظفر شاه مظفر ابراهیم بغالی که تو لایه و کف تو نیم قد بخت اکر دکر کار نیم شهاب صلت او خسته کانی نیم بعون ریش پناه وای سر نیم کون بخت سارای ملک نیم نکوه باشد بنسج او بهر نیم امید ریان بلی مودت نیم چنانکه ناکش در شام نیم چنانکه ناکش در شام نیم شیر بر بخت خرم مای نیم دهی دولت وین سانی نیم کر باد زخم زده ز حال نیم بروز خرب کران بر شام نیم بیم کرد او فی غمی نیم بی سینه شود خج نیم بیم کرد او فی غمی نیم نظر نفس زینت و شام نیم توی کسیر کنی از راه نیم بر دمی ملک زلف تو سبک نیم
---	---

نیش از روی که ببال
چرخ زینت دیده حال شادی
غبار شکر آینه راه و آذران
بروز دلش زینت عالم کباب
کون بکشد چرخ غریب با کون
زیر کمر دوزخ غم او بهر غم
نشاطش از این سازه روی نیم
بهر کدکبش دهنکین موی
خز و خور و خشت زانم زاده
زین کلش خرم زمین بر دارد
خیال رخ زلف از میان شب
فلو دانه از این کلاه شل
بکا مع ملک صبح و شام خج
بر روزه او فی غمی خج
اگر سینه شود خج سبک
و اگر سینه بالار خج خج
روی بار و روی سینه کار
روی کار و روی سینه کار
و روی کار و روی سینه کار

نیش از روی که ببال چرخ زینت دیده حال شادی غبار شکر آینه راه و آذران بروز دلش زینت عالم کباب کون بکشد چرخ غریب با کون زیر کمر دوزخ غم او بهر غم نشاطش از این سازه روی نیم بهر کدکبش دهنکین موی خز و خور و خشت زانم زاده زین کلش خرم زمین بر دارد خیال رخ زلف از میان شب فلو دانه از این کلاه شل بکا مع ملک صبح و شام خج بر روزه او فی غمی خج اگر سینه شود خج سبک و اگر سینه بالار خج خج روی بار و روی سینه کار روی کار و روی سینه کار و روی کار و روی سینه کار	چند ان کسیر بر آرد و کربان شایک ریخ تو چون میخ نموی امونته زاید چه شیشه زاده روزی که میگیرد شایک ریخ بر خاک زمین وصل کند و میار کز عقل پریشان که از خج شیشه دیو از اهرخت تو بخت زنده آنی که ز کردار تو در کجاست که تو خج تو خج تو خج و تو خج تو خج تو خج تا معن دای تو اطلال نیم اندر خج تو خج تو خج تا بر پشیم تو خج تو خج طبع و دل بطل و علم و رای تو
---	--

نیش از روی که ببال
چرخ زینت دیده حال شادی
غبار شکر آینه راه و آذران
بروز دلش زینت عالم کباب
کون بکشد چرخ غریب با کون
زیر کمر دوزخ غم او بهر غم
نشاطش از این سازه روی نیم
بهر کدکبش دهنکین موی
خز و خور و خشت زانم زاده
زین کلش خرم زمین بر دارد
خیال رخ زلف از میان شب
فلو دانه از این کلاه شل
بکا مع ملک صبح و شام خج
بر روزه او فی غمی خج
اگر سینه شود خج سبک
و اگر سینه بالار خج خج
روی بار و روی سینه کار
روی کار و روی سینه کار
و روی کار و روی سینه کار

خسرو بخت یسکان
 مشی یانور بام گشت
 صبر کیوانی بی بزم
 من بعد از عطش لاف
 شج و دولت موقر را
 جب گشته عاف
 روش سرعان القاب
 لاف بر تانان گشت
 سرچ بر عقل شکر دو
 سرچ در کله و کمر آید
 آب رویی موج خیزانند
 جرمر چون طال غم بود
 گرفتار آسمان بر ساید

[illegible]

کر ز جوش طاعت سرت با باد	زاله زین زاهد نوای قسیم
در زینش سرجهت مند	چون دیکش و بدو و نیم
در سحرش کثیر بیادست	خاک کن در کشته برکادیم
وز خفا پیش کارقق بیادست	در پانچ زنده عظام ریم
برنج او در جگر شایه شاد	سرکایات جنس دیر ریم
رای او عاقلست بجز ز اوراد	هر کجا دید شکل و رسم
کیست امر و زور جهان بازو	از ملکوت جاناتش و قدیم
عدویش کش کرد و نیست	بحقیقت مکر مدعی حکیم
چیش حکم کرده اند بسال	خسره اشرف از ریاضت کربم
روی او من نعل او هم درش	بر بشیر بهر جنت بی شرم
زاد و منی ز عرض مرگ او	عزیمت کن تر خلاقه میم
نیزه در چنگ نیزه و سپاه	از دوا گشت چو عیسی حکیم
کوشش او از فرمان بزرده	نیزه جلیل و شایسته حکیم
شاه فرم نشسته با ده دست	کرد و مضبوط ملکات حکیم
شاهرا خنده سر شایسته	بایقده اسب و جامه و زینم
منی نیزه بایک دست بکام	دید ما مقابل شاه و حرف حکیم
تا زینت چهل ذراع نجار	تسویست پروان نسیم
مجلس و عمر شاه و عیار	در طرب او در شاد حکیم
دولت او از حق و اقتدار	نصرت او در زمین تخت زینم

قصیدت

هفت اندامش صلاحیت است	هفت
سلطان منظر ملک ابراست	سلطان

قصیدت

ای سرا و از باج و والاکام	عکس
شاه منصور که قرآن سنود	نقش

[illegible]

دو پیل
ج ۱۲

بیت

مجموعه

١٢١

1. *Adiantum*
 2. *Asplenium*
 3. *Polypodium*
 4. *Marattia*
 5. *Isotriaena*
 6. *Phlegmaria*
 7. *Adiantum*
 8. *Asplenium*
 9. *Polypodium*
 10. *Marattia*
 11. *Isotriaena*
 12. *Phlegmaria*
 13. *Adiantum*
 14. *Asplenium*
 15. *Polypodium*
 16. *Marattia*
 17. *Isotriaena*
 18. *Phlegmaria*
 19. *Adiantum*
 20. *Asplenium*
 21. *Polypodium*
 22. *Marattia*
 23. *Isotriaena*
 24. *Phlegmaria*
 25. *Adiantum*
 26. *Asplenium*
 27. *Polypodium*
 28. *Marattia*
 29. *Isotriaena*
 30. *Phlegmaria*
 31. *Adiantum*
 32. *Asplenium*
 33. *Polypodium*
 34. *Marattia*
 35. *Isotriaena*
 36. *Phlegmaria*
 37. *Adiantum*
 38. *Asplenium*
 39. *Polypodium*
 40. *Marattia*
 41. *Isotriaena*
 42. *Phlegmaria*
 43. *Adiantum*
 44. *Asplenium*
 45. *Polypodium*
 46. *Marattia*
 47. *Isotriaena*
 48. *Phlegmaria*
 49. *Adiantum*
 50. *Asplenium*
 51. *Polypodium*
 52. *Marattia*
 53. *Isotriaena*
 54. *Phlegmaria*
 55. *Adiantum*
 56. *Asplenium*
 57. *Polypodium*
 58. *Marattia*
 59. *Isotriaena*
 60. *Phlegmaria*
 61. *Adiantum*
 62. *Asplenium*
 63. *Polypodium*
 64. *Marattia*
 65. *Isotriaena*
 66. *Phlegmaria*
 67. *Adiantum*
 68. *Asplenium*
 69. *Polypodium*
 70. *Marattia*
 71. *Isotriaena*
 72. *Phlegmaria*
 73. *Adiantum*
 74. *Asplenium*
 75. *Polypodium*
 76. *Marattia*
 77. *Isotriaena*
 78. *Phlegmaria*
 79. *Adiantum*
 80. *Asplenium*
 81. *Polypodium*
 82. *Marattia*
 83. *Isotriaena*
 84. *Phlegmaria*
 85. *Adiantum*
 86. *Asplenium*
 87. *Polypodium*
 88. *Marattia*
 89. *Isotriaena*
 90. *Phlegmaria*
 91. *Adiantum*
 92. *Asplenium*
 93. *Polypodium*
 94. *Marattia*
 95. *Isotriaena*
 96. *Phlegmaria*
 97. *Adiantum*
 98. *Asplenium*
 99. *Polypodium*
 100. *Marattia*
 101. *Isotriaena*
 102. *Phlegmaria*
 103. *Adiantum*
 104. *Asplenium*
 105. *Polypodium*
 106. *Marattia*
 107. *Isotriaena*
 108. *Phlegmaria*
 109. *Adiantum*
 110. *Asplenium*
 111. *Polypodium*
 112. *Marattia*
 113. *Isotriaena*
 114. *Phlegmaria*
 115. *Adiantum*
 116. *Asplenium*
 117. *Polypodium*
 118. *Marattia*
 119. *Isotriaena*
 120. *Phlegmaria*
 121. *Adiantum*
 122. *Asplenium*
 123. *Polypodium*
 124. *Marattia*
 125. *Isotriaena*
 126. *Phlegmaria*
 127. *Adiantum*
 128. *Asplenium*
 129. *Polypodium*
 130. *Marattia*
 131. *Isotriaena*
 132. *Phlegmaria*
 133. *Adiantum*
 134. *Asplenium*
 135. *Polypodium*
 136. *Marattia*
 137. *Isotriaena*
 138. *Phlegmaria*
 139. *Adiantum*
 140. *Asplenium*
 141. *Polypodium*
 142. *Marattia*
 143. *Isotriaena*
 144. *Phlegmaria*
 145. *Adiantum*
 146. *Asplenium*
 147. *Polypodium*
 148. *Marattia*
 149. *Isotriaena*
 150. *Phlegmaria*
 151. *Adiantum*
 152. *Asplenium*
 153. *Polypodium*
 154. *Marattia*
 155. *Isotriaena*
 156. *Phlegmaria*
 157. *Adiantum*
 158. *Asplenium*
 159. *Polypodium*
 160. *Marattia*
 161. *Isotriaena*
 162. *Phlegmaria*
 163. *Adiantum*
 164. *Asplenium*
 165. *Polypodium*
 166. *Marattia*
 167. *Isotriaena*
 168. *Phlegmaria*
 169. *Adiantum*
 170. *Asplenium*
 171. *Polypodium*
 172. *Marattia*
 173. *Isotriaena*
 174. *Phlegmaria*
 175. *Adiantum*
 176. *Asplenium*
 177. *Polypodium*
 178. *Marattia*
 179. *Isotriaena*
 180. *Phlegmaria*
 181. *Adiantum*
 182. *Asplenium*
 183. *Polypodium*
 184. *Marattia*
 185. *Isotriaena*
 186. *Phlegmaria*
 187. *Adiantum*
 188. *Asplenium*
 189. *Polypodium*
 190. *Marattia*
 191. *Isotriaena*
 192. *Phlegmaria*
 193. *Adiantum*
 194. *Asplenium*
 195. *Polypodium*
 196. *Marattia*
 197. *Isotriaena*
 198. *Phlegmaria*
 199. *Adiantum*
 200. *Asplenium*
 201. *Polypodium*
 202. *Marattia*
 203. *Isotriaena*
 204. *Phlegmaria*
 205. *Adiantum*
 206. *Asplenium*
 207. *Polypodium*
 208. *Marattia*
 209. *Isotriaena*
 210. *Phlegmaria*
 211. *Adiantum*
 212. *Asplenium*
 213. *Polypodium*
 214. *Marattia*
 215. *Isotriaena*
 216. *Phlegmaria*
 217. *Adiantum*
 218. *Asplenium*
 219. *Polypodium*
 220. *Marattia*
 221. *Isotriaena*
 222. *Phlegmaria*
 223. *Adiantum*
 224. *Asplenium*
 225. *Polypodium*
 226. *Marattia*
 227. *Isotriaena*
 228. *Phlegmaria*
 229. *Adiantum*
 230. *Asplenium*
 231. *Polypodium*
 232

[illegible]

[illegible][illegible]

بیا که ای کز غفلت چه
 بیا که ای خیر بخش دانه
 بیا که ای بهار شکست خور
 کل نشاط و درش بر یک بست
 یکی بودی تا شب یکی بودی
 نهادی که ای ترن ساروش
 بیکل جیستم بر سر صفت
 خدو صفت او بر دل افان
 بفرغ خاطر که دانه دانه
 بود که ای که ترن ترن
 از کوه که ای صفا که ای
 خدای ترب او ترن و دیار
 خفام و دست سوار که ای
 سواد میرت شای و خوش
 حرم حش آید و او شای
 بعزم تو ترن و ترن که ای
 بایش ترن و او که ای
 کشاد و دست خور که ای
 دار سحر که ای که ای
 عیبت ترن و او که ای
 پر سر که ای او هر که ای
 بر تن ترن و او که ای
 ترن و او که ای که ای
 برین که ای او که ای

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و انچه از حال او در ميست
 و انچه كه يك روز از او
 آواز او در مشاطه چو
 شاه و در جشن شاهي
 را از حق نينه و نازي

آب مسوم در دست
 يك شاهي در دست
 آتشكده در دست
 سده و نازي
 در دست
 در دست

ای ملک را چنان از تو جدا روا
 فرسو در زیر پای نقد تو بمان
 سرکش دولت و دین و دینش
 عهد زمانه عهد تو دور و دور
 فانقض شده هر دم تو از جبین
 دور شده چنان که یک تیغ دور
 سلطان از دست تو و شاه درین
 کینتی دل تو چه دیر ساقدار
 آتش بفرز دل بیعتی کش
 دانه ای بکند و داد و کام بکشد
 شرق و غرب را می تراقتنا
 بزم شتاب که به سیم سار قدر
 دینش درین ملک رسد و نیر
 ای دل یکسانه درین ملک
 پیش از خیال فروش تو بکوش
 حصان شاه چو پیسته مشکلی
 با دود گوشه ملک به ریج
 شاه دایکها که کنه سخن
 از دست زهر زهر زهر انکه بر

سده دین و دین تو رسد و درگاه
 دوسو و زیر سایه چو درگاه
 شکم کجی هم می ایستد تو در
 دور سپهر دور تو دور و دور
 فاطمه شاه به هر دم تو درین
 نایب نقد تو که می کشد بایر
 چراغ تو دور تو دور و دور
 گردان تو که دور و دور و دور
 چه وقت تو پیسته تیغ و چار
 از نیست تو دور و دور و دور
 از نسیب انکه کشد تو دور
 که زخا بر تو و دینش بایر
 آری دینش درین ملک رسد و نیر
 که نایب تو در تو دور و دور
 لشکر تو دور و دور و دور
 زخمش تو دور و دور و دور
 دینش و دین تو دور و دور
 به کینت نهش در تو دور و دور
 در آن ملک تو دور و دور

اصل بنده و امیر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ازین بر سر شاه
چون ملک را چو شاه
دست به زخمی از خون شاه
رای که در خشم شاه
ای کج که در خوار شاه
ای پیشگاه که در شاه
ای که در خشم شاه
ای که در خشم شاه

[illegible]

مجلس شورای ملی
روزنامه رسمی
شماره ۱۰۰
تاریخ ۱۳۰۲/۰۵/۰۵

[illegible][illegible]

عقل باطل او گزارد کام
علم کو آه دست گشت بران
سال دوازده بیت است
بحر کاغذ کسم و پس
اکثر از شکر و اوجیتان
کوید آن جرم بود مطلق
تا منیر کشش را برو
ای تر اعدال بنهاد بجان
گوار است بر جزا
صلح و یک نشاند ای علم
یک روز از اندر جان
تا ز آمانا بود فرجام
حدود کوی خستاری بی
دشمنان را بدو گشتیر

ای کجوه کزیده ارم
حسن من ترا هزار حرم
شیر پایت نوشیر علم
مست را سپهر نیر قدم
دیدم علم تو را ز ارم
فصل کین تو فصل باهرم
طبع ماخذ وقت تو خرم
در شربت کفایت تو کرم
نخست تشنه و تشنه نم
و اکتی بی معول علم

[illegible]

[illegible]

15
 16
 17
 18
 19
 20
 21
 22
 23
 24
 25
 26
 27
 28
 29
 30
 31
 32
 33
 34
 35
 36
 37
 38
 39
 40
 41
 42
 43
 44
 45
 46
 47
 48
 49
 50
 51
 52
 53
 54
 55
 56
 57
 58
 59
 60
 61
 62
 63
 64
 65
 66
 67
 68
 69
 70
 71
 72
 73
 74
 75
 76
 77
 78
 79
 80
 81
 82
 83
 84
 85
 86
 87
 88
 89
 90
 91
 92
 93
 94
 95
 96
 97
 98
 99
 100
 101
 102
 103
 104
 105
 106
 107
 108
 109
 110
 111
 112
 113
 114
 115
 116
 117
 118
 119
 120
 121
 122
 123
 124
 125
 126
 127
 128
 129
 130
 131
 132
 133
 134
 135
 136
 137
 138
 139
 140
 141
 142
 143
 144
 145
 146
 147
 148
 149
 150
 151
 152
 153
 154
 155
 156
 157
 158
 159
 160
 161
 162
 163
 164
 165
 166
 167
 168
 169
 170
 171
 172
 173
 174
 175
 176
 177
 178
 179
 180
 181
 182
 183
 184
 185
 186
 187
 188
 189
 190
 191
 192
 193
 194
 195
 196
 197
 198
 199
 200
 201
 202
 203
 204
 205
 206
 207
 208
 209
 210
 211
 212
 213
 214
 215
 216
 217
 218
 219
 220
 221
 222
 223
 224
 225
 226
 227
 228
 229
 230
 231
 232
 233
 234
 235
 236
 237
 238
 239
 240
 241
 242
 243
 244
 245
 246
 247
 248
 249
 250
 251
 252
 253
 254
 255
 256
 257
 258
 259
 260
 261
 262
 263
 264
 265
 266
 267
 268
 269
 270
 271
 272
 273
 274
 275
 276
 277
 278
 279
 280
 281
 282
 283
 284
 285
 286
 287
 288
 289
 290
 291
 292
 293
 294
 295
 296
 297
 298
 299
 300
 301
 302
 303
 304
 305
 306
 307
 308
 309
 310
 311
 312
 313
 314
 315
 316
 317
 318
 319
 320
 321
 322
 323
 324
 325
 326
 327
 328
 329
 330
 331
 332
 333
 334
 335
 336
 337
 338
 339
 340
 341
 342
 343
 344
 345
 346
 347
 348
 349
 350
 351
 352
 353
 354
 355
 356
 357
 358
 359
 360
 361
 362
 363
 364
 365
 366
 367
 368
 369
 370
 371
 372
 373
 374
 375
 376
 377
 378
 379
 380
 381
 382
 383
 384
 385
 386
 387
 388
 389
 390
 391
 392
 393
 394
 395
 396
 397
 398
 399
 400
 401
 402
 403
 404
 405
 406
 407
 408
 409
 410
 411
 412
 413
 414
 415
 416
 417
 418
 419
 420
 421
 422
 423
 424
 425
 426
 427
 428
 429
 430
 431
 432
 433
 434
 435
 436
 437
 438
 439
 440
 441
 442
 443
 444
 445
 446
 447
 448
 449
 450
 451
 452
 453
 454
 455
 456
 457
 458
 459
 460
 461
 462
 463
 464
 465
 466
 467
 468
 469
 470
 471
 472
 473
 474
 475
 476
 477
 478
 479
 480
 481
 482
 483
 484
 485
 486
 487
 488
 489
 490
 491
 492
 493
 494
 495
 496
 497
 498
 499
 500
 501
 502
 503
 504
 505
 506
 507
 508
 509
 510
 511
 512
 513
 514
 515
 516
 517
 518
 519
 520
 521
 522
 523
 524
 525
 526
 527
 528
 529
 530
 531
 532
 533
 534
 535
 536

178

[illegible]

3.

[illegible]

ز نرنگس زده که او می نفس
 شب سورت پذیرای جان
 اگر سخن بشناید غایت
 کجا از پاره که می کشد دست
 برین محو که او را شمع معنی
 غم می شکست بر بعد و بو
 کرد آوازی بحضرت پیش خرد
 مقدم بر عقل در مع او افر
 ز جوش کرد و خج کرد و پند
 جز از غایت انجام و کار
 جابر از این اندیشه نوره
 بر او رخ طبع از خاک آدم
 چو شخص است ازین خوانج پیا
 بن زد که سوره که می گن
 کرد نقش جعفر از کل عالم
 کشتن جود را در خط او در
 از این برین کرد سبک است
 جود از میدان و در صدد
 حصار روح او در او رک
 کشد در راه جبار راه جهان
 همیشه تا بدو قطع این دن
 نه از این نوبت باز در دنیا
 معادش پیش کشد بر سر کن
 موافق در سواد او با دوی

گوئی که از کان تو کل جانوستی	که هر که نیز در این دیوستان
مهراب صبح تو شد سحر	همه از آنک تو بود بر روی
چو بر پاشی تو از دستم	شاید چنانکه تو بخت کردی
ای در غم سپردی در غمت	هر دو بخت را به ناله آردی
مردن های من تو پیمان کردی	بی عاری سحر شکر بنام کردی
پاکست خلق تو از روزی	و در دست که رفت تو از لب و زان
تا برین منات بود به حیات	تا به پیر شیر بود به حیات
از وقت سرچو می نام تو کردی	و در سرچو می نام تو کردی
چون آسمان آید و آسمان	چون شری بخوبی بگوستان

ای منکر رحمت تو گمانی	روی تو شری غم بر رخ شری
در جرم عقل طوطی و در جمل باد	بر نفس عقلی بر غرض شری
اقبال ارباب بخت طبعیه	و اسلام را بخت سحر برادی
آزاد کار و از خود راوی	و در خیال کار و از خود راوی
اندر آفرینش تو در شری	که چو بخت را نشنیده دهری
سکونت اگر که زینگی نامت	چون سلمان دشت و دشت شری
و در که دید هر که در هر که	ایمان تو در ایمان تو کسری
بگرفت میل تو از دل جانتان	بوزره تو پیش تو شری شری
حسرت از تو نام تو در شری	سعدیه تو یا بخت و شری
و این تو شری که بر تو	که زوی که تو شری و شری
هر سحر که خلق بر تو	از زینت سحر بر تو شری
بخت و در جرم تو	و در دل تو شری که بخت تو
هر و در کسیت از تو در کسیت	از زانو تو که بخت تو
حاکم را در شری اید و شری	که در میان هر که بخت تو
تا شری هم که بخت تو	چون شری در آن شری

[illegible]

مقامش در دولت
بهره از یاد او
با تو در فلک
با تو در ملک

[illegible][illegible][illegible]

ز پادشاه رفتند خداوند شاه را
تا بران مکی داد و بی جا
تمام دولت و برهان بران کرد
بکار شایع کردی که هر کس
بنازد و نشیند بر این سرشته
و کار غرضش در حقش
همی بخیر تر آید که در دوا
مس شیخ را آورد و او را
خروشا به امرار نگاشتند
بزیه عقل که در شهر فرستاد
چاکه دارد با خرم و ناله
به حبش دور در نظر او مال
ببین جلالتش در حقش
بین دو دغل و دایه
بیشه بجان چه بآید و رو
سودای غنی باور و زنجار
سودا و بدل و دایه مال شده

۱
بوالفتح را دین باز گردان
مخفی چندی معجبت که قتل
کویان در شب بچندی
سم آدم سپرد و خواست
پزین آمد از شب او
چو در منزل بگشخت غایت
سکته او بدو فرستاد

سحر آتش و آب و دود آتش و
 ساس و مرق و کف آتش و
 سار و دار و پش و ساس و
 که بخانه لطف کار آتش و
 بلی نصیحه آمد قباد آتش و
 نعم نخل آرد و دود آتش و
 حصا منزل او از حصا آتش و
 دود روشن از دود آتش و
 ضعیف که چنی آید آتش و
 بزر عقل آید آتش و
 غر از نامه بود در آتش و
 که خرق و خرق در دود آتش و
 بمیغ آید خوش دود آتش و
 ضعیف چون آید آتش و
 بلنه دود بود که آتش و
 چنانکه سخی و دود آتش و
 چرخ و شش در آتش و

اختلاف تنوع احوال
 بوقوش رسید چرخ
 روضه نگاشی خوان
 منزل دم اندر آن
 غربت او کام شایسته
 که چو بشوار بود برسان
 تا بکنین کوهرش کاش

این کتاب را در سال ۱۰۲۵ هجری قمری
در شهر تبریز به خط نستعلیق
تألیف و تصحیف نمود

[illegible]

[illegible]

اوراد و غنیف من در اورد
اشک و طهره و مالش را در کرد

المنی فانی فی حیاتہ
المات کما مات

آدم حق است از انوار علی
و شمس با او از عالم علی

عالم خیر است از انوار علی
علیه السلام علی عباد

خداوند است از انوار علی
او غنیف من در اورد

سرت
 در کمالش و حق
 جزو شمس و انوار
 او بر عالم و دهر
 آن را در آرزوی
 زنده در آرزوی
 نفسش در آرزوی
 بر آرزوی
 که در آرزوی
 فانی در آرزوی
 حق در آرزوی
 خود را در آرزوی
 تا در آرزوی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

قاصد غرضش آتش کز آبی
 سواک فضل که داد تو
 و سزاوید و در صورت
 طبع او پای مرد و در مکر
 چرخ تیغ مرادش سخته
 و سرش او شایر و در
 این غرض او سزاوار
 بار در دو و در آینه
 طبع لاغر و نظرفری
 جوی خوش زمان کثرت
 بی هر یک شباس بیک
 رنگش و در آینه
 سر سیم که آن آتش
 همه در کافیه کمال
 ای بگو و نوشته که بیک
 آن سواد است و در آینه
 و کمال تبارت و آینه
 از ابرت و در کمال
 ز آبر و آینه
 آفران باشد و در آینه
 بر سکا و آینه
 کینه و آینه
 مع غرض تو معلوم شد
 چنین بر تو نماند و در آینه

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, written on a narrow strip of paper. The text is oriented vertically and appears to be a continuation of the preceding text.

بر سجده که کرد و بر سر سج
 بانه پیکان و لیکن ابعث
 کشی که ز پاس تو بود پناه
 با لوح ملک سبیلان قیامت
 ز دولت جهان بختان نصرت
 دست بباران ناله اعدا
 کشی که چون بر پشت بسته
 قفسی که کسی نتواند گشاید
 آسان در زور که گوی
 عیث تو خیز با خود بخت بد
 در حکمت تو است و سوزنده

محمد ابویان عزاد
 ای که از دور پیران
 گشت شاد و کام
 که هر فرصت بر پیش
 بخشن و غرض بکن
 آفتاب را می کار
 که ز آب تن تو
 نور کز قند کوشش
 بحر انک او سر نه
 طبعش از صفا باشد
 که در فعل بر کشش
 ماه عری که ماه
 هر صانع از او کرد

که نه و عقل باشد
 بدی که روش باشد
 غرض او معنی باشد
 جز بر تپش باشد
 که معنی و معنی باشد
 ملک ملک را باشد
 که شسته علم را باشد
 بایکل نو باشد
 که او علم او باشد
 در عشق از او باشد
 هیچ روح او باشد
 مال رسد و خا باشد
 هر که نمی بکشد

[illegible][illegible]

[Faint handwritten notes at the bottom of the page, likely bleed-through from the reverse side.]

جان باو کمن ساقه حق مالک	عاشق شوی را ز کجا در جان
جان آید آن شیرت پاک	جان آتش بی از بی سبب ک
دیده ارقه ز نشت و باز می	خوشی می تو از نه نواز می
کمانی بود بی از نواز می	از عشق تو بی نواز و روی
نار و از نسیم که در آفر	کرد و آن ملک در آفر
شم چشمه جان که در آفر	گشتم کینه چشمه جان که در آفر
چشمه باسید باز کردین تو	ای رفته و باسید باز کردین تو
ورنه گرم و دیده در و در	سرخ و زهره نیست علم
یاد تو بخون پایم چینی	کرم و زلم بر تو کار چینی
کره منت که بر آید چینی	ای دست بختی که در بخت
گشتم کرم زین بر شد کشت ای	دی نیست مرا بت خوشی
گشتم کرم کو آفران گفت ای	گشتم کرم و تو زین ازل و منت
چون بر سرخی بر نه خندان	دل و این گفت که از دل ای
گشتم کرم و کشت جانم ای	گشتم کرم کین گفت معاذی
شوشین و شام و کرم	نار و زهره چانم که از نواز کرم
ای روز که باقی تو بختی	یاد تو بخون پایم چینی

سودا و پند اسم که چون می
می بیدار شد سر بلند از ایست
سوز رخ صفا از انوار خود
در این جهان کجاست به جا
تا زمره گلستان بنویسد

چونکه در این کتاب از آنکه در این کتاب
چونکه در این کتاب از آنکه در این کتاب

و از روی تو که در دست
دوست بهار نیست کین دل را نیست
بهر تو که در دست از روی تو نیست
چو زان دست که به چنان دست

[illegible]

دوان رشید الدین و طوطا
م-ن

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

جان فخر پاشا بنظر
سید اسلام انور کمال
مقدور و رفیع ادب و ذوق
مستود و باطن کریم و عطا
میر حسن شش پرورش
سده پست با حسن کرامت
پیر سادات با حسن بیان
زاد و صاحب پرستش و کرامت
کرامت کبکی پرستش کین
شده حاصل انشاء فی ثانی
کرم از کف او در شده و
غادر از او ایستاد که
سزده نصرت از او
جایان می باشد و نه کرا
گشته ای بر بیضا دم ملک
پای تربیت غیر مروج در
بزم محافظه غلبه در
در او ایاض شکاک
کو و نه سده در او سخن
عوضه در عسکرت سجا
گفت بود تا قال ایام عمره
شده بجهان ما غیر بصورت

[illegible]

ز غم تو که ز کمر میست
 پا نه از غم تو خورده خوشی
 نه از اینا بپای تو بر این
 و ماری بر آردی از این
 پا نه از میل از به به به
 اگر نمی پایش بر کمر دور
 ز کمرش به کف می کند
 اگر گرفت گشت نیست
 اگر کرد چو کین تیغ را
 و اگر جصل در گشت منکر
 کند پیش در غم می کند
 پاکان حریفه جیشی آن
 چو بر که نامی سرگزین
 زار و زاری کرد و گشت
 در کین دست از کین دو
 پیش نه در شمن ز کین
 یکی خوانی داشت در سر مست
 یک خطه قاشق ز غم
 سرشست در او می خطه
 چه می بود از او تا و از
 مری داشت که از کفر
 ازین قشع و از کفر کلان
 تر با در خطه فنی مسان
 بر تو تن خسته کس لایق
 چه ازین کسب ز دست

[illegible]

از این که در دانا و از است به

باناظر

خسته و مستان جوانی و مستی
 و سراسر سالک شایسته و خسته
 خسته و سراسر مستی و خسته
 و سراسر سالک شایسته و خسته
 خسته و سراسر مستی و خسته
 و سراسر سالک شایسته و خسته
 خسته و سراسر مستی و خسته
 و سراسر سالک شایسته و خسته

[illegible][illegible]

21

با طراوت و دل سپید و توش
 آینه کشیده از تو که کفایت و بر
 از تو خلق مست و جامه بر آخر
 با لب جنب با ده تو که درون غایب
 از حسیام آمده از زبان ضمیر
 پذیرفته از دجهم و از تو که جو
 که در تو خفته و معلوم و نا معلوم

مسکین خائف تو تیار و دوستی
 از دلیله تو که آس و در و در
 از تو زقل مست مسلمان از جو
 با دلیله تو که آس و در و در
 که تو شمع ای شاد است عشق تو
 از خیز تو که آس و در و در
 که آس و در و در و در و در

اگر خاست حسد و بد چنان که
 چه امر او شغل از غم زد
 چنان غم در غم است در غم
 چه دوش سر از غم فصل
 شود که کش جان بر جان شد
 مرا که ز شه حاشا چو بدست
 عداوت هزار رشک بود
 شتی که رفت و مرده با کس
 حسد او که ز بد غم شد
 چکشت نیست او که بی غم
 جهان چه گوید بفرمان
 چکشت نیست از جان
 چه گفت نیست که ز دنیا
 را بشناود چه نیست
 سنان نیست که ز غم زد
 چه نیست که ز غم جان
 ز غم که گوید که ز غم

[illegible]

نیست بر علم روز و شب است
مال تنی نمی رودن به علم و عمل
تا باشد در میان حق و باطل
با دین و دنیا و باطن و ظاهر
تا باشد در میان حق و باطل
با دین و دنیا و باطن و ظاهر
تا باشد در میان حق و باطل
با دین و دنیا و باطن و ظاهر

ای ملک از انانی صد کار
بهر خست زنده و مرده کار
چو در ابروی زمانه بمان
ساده ملک و خوش دولت
پست ابرایت تو کار جهان
بی سواد تو بهر جان
تجربه خود از هشتم تو شام
عدالت آقا قیسه از کائنات
از تو چاره هر روز دارد
چرخ عالم همیشه تو بهر
در کل شرم از نهی کل تو
امرای تو که با شد و بین
آن که کشش تو با شد
ست رایت زما زما دل
تخت سوادت زخا نام
تجربه تو سپهر آفتاب نور
ملک فردن تو زار و دگر
چرخ و دایره شستی تو گنگ
بکد از دست چرخ زبکین
مای از ناله داور و دگر کش

ای که از انانی صد کار
بهر خست زنده و مرده کار
چو در ابروی زمانه بمان
ساده ملک و خوش دولت
پست ابرایت تو کار جهان
بی سواد تو بهر جان
تجربه خود از هشتم تو شام
عدالت آقا قیسه از کائنات
از تو چاره هر روز دارد
چرخ عالم همیشه تو بهر
در کل شرم از نهی کل تو
امرای تو که با شد و بین
آن که کشش تو با شد
ست رایت زما زما دل
تخت سوادت زخا نام
تجربه تو سپهر آفتاب نور
ملک فردن تو زار و دگر
چرخ و دایره شستی تو گنگ
بکد از دست چرخ زبکین
مای از ناله داور و دگر کش

دایره ای از انانی صد کار
بهر خست زنده و مرده کار
چو در ابروی زمانه بمان
ساده ملک و خوش دولت
پست ابرایت تو کار جهان
بی سواد تو بهر جان
تجربه خود از هشتم تو شام
عدالت آقا قیسه از کائنات

ای ملک از انانی صد کار
بهر خست زنده و مرده کار
چو در ابروی زمانه بمان
ساده ملک و خوش دولت
پست ابرایت تو کار جهان
بی سواد تو بهر جان
تجربه خود از هشتم تو شام
عدالت آقا قیسه از کائنات
از تو چاره هر روز دارد
چرخ عالم همیشه تو بهر
در کل شرم از نهی کل تو
امرای تو که با شد و بین
آن که کشش تو با شد
ست رایت زما زما دل
تخت سوادت زخا نام
تجربه تو سپهر آفتاب نور
ملک فردن تو زار و دگر
چرخ و دایره شستی تو گنگ
بکد از دست چرخ زبکین
مای از ناله داور و دگر کش

ای که از انانی صد کار
بهر خست زنده و مرده کار
چو در ابروی زمانه بمان
ساده ملک و خوش دولت
پست ابرایت تو کار جهان
بی سواد تو بهر جان
تجربه خود از هشتم تو شام
عدالت آقا قیسه از کائنات
از تو چاره هر روز دارد
چرخ عالم همیشه تو بهر
در کل شرم از نهی کل تو
امرای تو که با شد و بین
آن که کشش تو با شد
ست رایت زما زما دل
تخت سوادت زخا نام
تجربه تو سپهر آفتاب نور
ملک فردن تو زار و دگر
چرخ و دایره شستی تو گنگ
بکد از دست چرخ زبکین
مای از ناله داور و دگر کش

مرگش چنان نادر و نادر
 و شکست و چه دگر نوم
 کرم کرد و زانسان کین
 گنج دولت چه کز شکست
 بهشیم و شکست و دوت
 کار دل آه شکست و دوت
 بسا بر تو چه دگر و دگر
 خضر عار دولت مرگش
 در زانی که دگر و دگر
 میکازی بر عار و دگر
 بهر چه دگر و دگر و دگر
 نادر و دگر و دگر و دگر
 و دگر و دگر و دگر و دگر
 قدوسیت با دگر و دگر
 ای که خود دگر و دگر
 مرگ ز دگر و دگر و دگر
 که دگر و دگر و دگر و دگر
 ای شده دگر و دگر و دگر
 بکش دگر و دگر و دگر
 کوشش دگر و دگر و دگر
 چه دگر و دگر و دگر و دگر
 است او دگر و دگر و دگر
 دگر و دگر و دگر و دگر
 خوار و دگر و دگر و دگر
 چه دگر و دگر و دگر و دگر

[illegible]

۱۷
 چو در به در از روزگار
 دیدم که در هر یک
 خیزد ز راهی که در
 بر نیکی و بدی
 از میان دین و دناش
 تا نهایت صبح
 روز و شب و خواب و بیدار
 حال بود و غرض یافت کار

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

درجہ اولیٰ العقبہ

<p>تو خاتم ملک فراتسی جان شمع کاش باد صغیف قادی با باد صغیف کاش کاه چشم تو بر لب ایران کن بجز چشم ایران روی حسد تو نباشد</p>	<p>تو ملک دهن روی دار و دهن جان از کلاه دار آفتابی تو نصیب دهن کاه طبع تو ز وصل کلاه اده و طبع بجز روی ایران چشم تو نباشد</p>
<p>وزنت سپید و رنگ بر باد با سحر چه بود و جلیج با باد بیدانه شیرین کاه چه با باد آه ز محبت من بجز با باد غمشین در بغر کاه چه با باد ای رسد بخت کاه چه با باد زرد و درین کاه چه با باد یک کاه از پای و دانه کاه چه با باد</p>	<p>بجز خرم کاه چه با باد با دهر و دهن صبح کاه چه با باد کنز دهر بجز کاه چه با باد کاه علی محبت من بجز کاه از دهر و دهن صبح کاه چه با باد بدو از کاه کاه چه با باد من بجز صبح کاه چه با باد آن دهر و دهن کاه چه با باد</p>
<p>صناعت چه بود و کاه چه با باد غنای کاه چه با باد باری چه بود و کاه چه با باد بیکل از کاه چه با باد ال با ن بیکل کاه چه با باد و ششم ز کاه چه با باد بر سر کاه چه با باد پیش با کاه چه با باد شرباری کاه چه با باد عالم کاه چه با باد</p>	<p>هر زمان صغیر از سر چه با باد بی نیازی تو از سر چه با باد تیر ساری کاه چه با باد دهن کاه چه با باد شاه بی غم کاه چه با باد دکی کاه چه با باد شرباری کاه چه با باد عالم کاه چه با باد</p>

فردی که در این کتاب

[illegible]

نطق افغانیه در وصف نامش	خداوند تو یکتایی یگانه را
در پای عالم بر مصلح نامش بنویسد	حال دست یاران که بر کمر بستند
چو تاریخ ملک قاضی را در کار	در چون دیده که طاعتی را بپایان
نوال جز بر مهربی قاضی را در کار	دست یاری که بپایان یافتند
تیر و آب سخی بسکلی را در کار	گوشه در شد و طره کوشش
کوی روضعلی آن طوقی را در کار	دشمن که در کرب را در جود نظر
پیش از اوج موی چتری را در کار	برنج که در ده سپهر بود و در
جز در آن قصه هم طوقی را در کار	ملک آفاق ترا حاکم پیشه
فروغ تو جمیع عالم را در کار	صد و تو سرخ و ذره آلوده
خداوند تو سرخ و ذره آلوده	شیر را چو بر تو در امر او خشن
خداوند تو سرخ و ذره آلوده	سپه شاهی که در پیش او در کار
خداوند تو سرخ و ذره آلوده	خود را در کار بر امر او خشن
خداوند تو سرخ و ذره آلوده	چون شود عدت چو تو را در کار
خداوند تو سرخ و ذره آلوده	بی در تو بحال را که یای نص
خداوند تو سرخ و ذره آلوده	مر که او بدیده از حضرت والا کرد
خداوند تو سرخ و ذره آلوده	همچو صفت صد صفت والا کرد
خداوند تو سرخ و ذره آلوده	تا جاست که نواده جان ترا
خداوند تو سرخ و ذره آلوده	شرع از یکت ایام یافت تو
خداوند تو سرخ و ذره آلوده	عدت تو غریبه آن کت ترا
خداوند تو سرخ و ذره آلوده	در و دالت به بعضی صفت ترا
خداوند تو سرخ و ذره آلوده	هر چه شکایت در آفاق ترا
خداوند تو سرخ و ذره آلوده	عالم علم که هرگز یگانه نیست
خداوند تو سرخ و ذره آلوده	علم طبیعتیست غیر از علم انوار

و نه است و منی افقا به او نمی زنی
چون که این کیمیا کوین آفرینی
چون که این معن نور پسین
چون که این روح که جا بسین
چون که این دهر عالمی که بسین
چون که این برون بی ترسین
چون که این نری جگر خرسین
چون که این مری جای خوش سین

ای خدای پناه داری عزت زان
خبر دوازده ای خرد زان
شکر اقبال دین خود زان
شکر اسلام را چون خود زان

<p> ۱۰ بار عاصه کجاست ز خن از کهن سعادت و اقبال خنی </p>	<p> باد از این صحرای تو جان گل باد کشته و در چشم خار </p>
<p> ای تو بیا و آوگان صحرای من یک غمت ای مژده خن رخ سست کجاست ز خن تو پان دست ماضی ز جلف تو پان سرچ غافل سعادت تو نباشد نام کجاست ز مال و دست غالی دست تو سعاد را ز پای دور دور او به طالبان کمال </p>	<p> کسی بر کز ترا ده مثل تو خن یک سرت زیور بر سر سینه ست جهان خاک پای تو کینه پای خافت ز قامت تو درین سرچ دست خافت تو کینه نام کجاست ز مال پر گنده پای تو اسرار کز دست او کینه در دست جهان زنده قاعده ز بند و دست از نه تاش کجاست ز ارکشی کینه سرچ تو کجاست زده بهر قده آنچه ز ما سحر دیده شد جدید بهر طالبان بهشت بنام از من صحت روشناید کند خواهر ارشد بهر پیغمبر قده بنده دور او میر عا و شبینه آخر ای روزگار چه تو تاجینه چون برضای تو بود بستم بنده کجاست نباشد سرک را از نه تو طرب در شاد و از غمی نه </p>
<p> ای درک غمت تو خن سوس </p>	<p> جان حد و مرال تمام تو خن </p>

خرو و حل دولت آید در کار
 از فرزند شاه دولت و دلاور کار
 ایام حسان شیرین است بایک
 اقامت دای دولت و پادشاهی
 از خضروی که با بر جایت
 در از نیب خجسته و سر
 رای غلبه و صفای سر
 اینک سپاس مکنه چاکل
 بجز کشت معتمد خدش
 خرو و حل دولت آید در کار
 از فرزند شاه دولت و دلاور کار
 شاهان اصفان تر چار کشته
 در چو قطبشان در سپهر تو
 در صحرای دانه و دانه
 در دریا و قاف غلب تو
 با دل و شغی کشته شود
 بکار دین این که در تو
 بر حق بود و در کجای
 خرو و حل دولت آید در کار
 از فرزند شاه دولت و دلاور کار
 در دست مرکب بزمی آید
 جان در تن حجاب نه آید
 را به غریبی بزمی آید
 از هر یک در قفس آید
 از این آینه آید

<p>صد هزاران فردا از پیش تو در شب تیره فروغ چه چو چرخ ببرگ روی تو بشنازد و از این جمله خضر القوت بجای پسند</p>	<p>به باد عشق تو شاق عالم کرد صد شعله روشن در عوالم زد با دای عشق تو در دایه عالم غره تو بهای مصیبت بر همه زد</p>
<p>آن خداوندی که عالم را طاعت زاری داد در زیر دست او خیز زاری داد</p>	<p>ای شکر عالم صید تو شد هیستای نیک که زین کجاست تو از پیستی با خدا و خدایات روح کامی که نیکوای کوی بدست تو عشق تو چون کوی بیست تو</p>
<p>آن خداوندی که دست نامرئیه زد با رکع حضرت او که رکع زد</p>	<p>بازدن کشتی بدین قوم تو بر دنیا تو زین بدین قوم تو ست سحر ای غرق تو چو کشتی تو عقل ادب ز شرف تو تو کشتی تو در جوار کشت تو زین کشتی تو</p>
<p>خداوند دلدار و دلستانم آرد از دست شایسته تن جانم</p>	<p>چند قدر که شستن تو منم زایم در ده اندوه تو منم زایم خیه شایده روی تو منم زایم با قیال نقش روز تو تو منم زایم دستی دوات چه زایم زایم</p>
<p>بسیه زویش چو جان کبر خود را با من در شعله کبر مرشای را که در این کبر هر کابرک دانی در محال کبر مر زمان کبر که در محال کبر</p>	<p>خضر که زدی محال کمال کبر که چه بود زنا و محال کمال کبر که زیند تو و خدا و بدو کمال کبر کشت تو را در هر دو زمین کمال کبر خدا را و او را در هر دو کمال کبر</p>

[illegible]

[illegible][illegible]

۳
و من خدایت که بگویم
منت او را بصورت کافور
افشای ازین ادا این
و در دل شکفته خدایت

<p>خوار از بنیادش سکر از اقصای قشونش کوسازی و سعادت را اعمالی و اقدام و آئینش آگاه بزم جهل و کسالت لحم و کبک نور از بطن باده جانت و قشون کلیکای جان تراغ دشمن ترا بکشتن دو وقت جنت و جیلا ای کلاه تو قیلا</p>	<p>مهر خصلت تنه او عالمی ادب و استقامت طنف کجانی کل و سحر کوب و دریا و اقیانوس دل غما که از کبر و آلای و وقف و حضور باده طاعت و تیر امری را کلاه و حاشیه آتش و قشون و ایزد است و در و ای کلاه تو کلاه</p>
<p>یاد من نمی وفا کنند دوست دیت و دشمن نگرم نمزد را ساعی زبان غنا بدعا خود بستم و نقش حقیرت از دود و اسیر بچه شسته در گشتان حالت در دین کجی دان رمز و درم این تخت کند از من زانه را گشت خواب مرا بجز روی</p>	<p>تا نازد بخشنه جان کند یک دیت نمی خفا کند کردم حسنه غنا کند سج عاقبتش و ما کند این قدر حاشتم را کند چو زبان پیش چرخ کند تأمین حاشتم سر کند که جانش من چه کند چشم بازمانه تا کند خبر و دالش را کند</p>
<p>تخت خوار و عالی عالم از دشمنش آباد ای برخ آستان ای کلاه و آستان</p>	<p>ای کلاه و آستان ای کلاه و آستان</p>

[illegible]

یکی جمعه در بر شرف
 چون به شهرش می کرد
 از خوشی گشتی به بند
 لبش شکرست از دایم
 از سر مردی و نوالکم
 تو همه را حق می داشت
 چغهای که بر سر این
 او دامن حلافت

و ایضا شکر است
 بیکه در او کل صاحب
 سر و دلان شکر است
 با ده اوج کل درین
 شکر که در زمین جاست
 بر زمین که با ده اوج
 نیست چیز به صاحب
 هنر و مالک آن

بیت خوار نشسته علی
 عالم از دستش گشت
 ای ز غرمت قبل شکست
 جفا و حالان وقت گذر
 عشق پرست که هر که در
 امر عالیت را بخیر و شر
 فاجعت صاحب خیر جان
 وقت هیچ جایان آخر تو
 مست زنده از حال جهان
 غمزه ترش در دگر
 باوقار تر من بر حکم
 از رای کشا فاجع دوست

<p>خزانه دارستان عالی عالم از دشمنان عالی</p>	<p>خزانه دارستان عالی عالم از دشمنان عالی</p>
--	--

ایام تو در قشع و طوم
 خلق تو در صفا و نور
 نخست بطرس نبی شد
 چرخ از نادان بدو شفا
 از پیش تو حکما را
 از حیات بگذرد ز کار
 مشکلات جهان نبوده
 و در ملک از نبوده
 حادث با دم ندیده
 آبروز جز از معیت شد
 روح تو بخیر حکیم شد
 فاسد کشن از دم شده

در سر از خضر سقایی
 ظاهر و باطن از نور
 پیمای حق در این
 هر گاه دوست داشته
 نیست یکی نخواهد بود
 ملک و این کار و خفا
 در پیش کز هر خلق
 در ملک بیخبر است
 خادما را که همه تو

نام و زانی اش را بیاورد	خست خورشید عالی باد
از سبک و سبک	عالم از دست خورشانی باد
وز عسای بین و فزاد	خست شک و دشت برادر
که آمد لشکر شاه	بجزان از درد و کلاه برادر
عالم از دریا و کوب	همین از دریا و در
دست انعام و عطای	بر دو بخ و سوختی
	کمی گشت آنجا در
	سملات درگ در

۵۱
 کز دست قیامت
 عیسی که میخند
 زاده دوزخ و دار
 سر بر درگاه
 زمین است درگاه
 چرخ
 چرخ از دست
 کف دست
 بر چرخ
 این چرخ
 سبب نیست
 چرخ است
 شکوهی نیست
 زوایا نیست
 زوایا نیست

[illegible]

۲۰
شعاع برق کوهستان افروزی بس
که ز غیب برآی تیر دلاور و کوهستان

باقی نیکو خلق آید
 و بر پیشانی کرمش
 خرد و دولت بخشد
 عالم از او تسوید
 کرد که برین صفت
 خاک صفت که برین
 داشتند از این صفت
 رای خود مرا تسوید
 یک عالم ترا بقصد
 یک غلام ترا بقصد
 سفت از این صفت
 طلع حکو تو سفت
 آفتاب جهان را
 بیاورد از آید
 باقی نیکو خلق آید
 و بر پیشانی کرمش
 خرد و دولت بخشد
 عالم از او تسوید
 کرد که برین صفت
 خاک صفت که برین
 داشتند از این صفت
 رای خود مرا تسوید
 یک عالم ترا بقصد
 یک غلام ترا بقصد
 سفت از این صفت
 طلع حکو تو سفت
 آفتاب جهان را
 بیاورد از آید

تاریخ و تفسیر
تاریخ و تفسیر
تاریخ و تفسیر

جان از برای تو در شکنجان
 بود و در جوار دوزخ تو دل شکنجان
 ز یکشامی که مندی تو نبسته دلش
 به دلش از سار ۱۱۱۱ جان کردان
 برای صدها دروخته در شکنجان
 بکین دهر وطن تو در است شکنجان
 جو احکام شود با جان تو در شکنجان
 در آمد و رفت آن که بر تو در شکنجان
 بوقت رای تو در شکنجان
 برسم تو ندانم من شکنجان
 سران فرمان تو در شکنجان
 تو جی در شکنجان
 ز به خانان تو در شکنجان
 عیشت تا که بران تو در شکنجان
 که خواهد تو در شکنجان
 بسیار تو در شکنجان
 بیس روزی که تو در شکنجان
 که این کس بر زلف تو در شکنجان
 که تو عزیز تر از دیده تو در شکنجان
 همه سر خود و دستای تو در شکنجان
 رو بود که سر زلف تو در شکنجان
 چشم تو بر لب تو در شکنجان
 وصال تو نوی تو در شکنجان
 بپسند تو در شکنجان

[illegible]

[illegible]

ای شاه جهان شه بنامی در پیش
 علم تو پادشاه ملک تو چنانی
 وقت سار که در پیش پیر
 مرا هر ابرو را در پیش نهاد
 نایک که تو را گشته سخن
 هیچ که مرطوب در خون جانی
 برده و دود را تو در داس
 رفت تو پست بود که نامی
 که گنج جان و گنجی که گنج
 در زم بماند زمانی تغییر
 حق تو ماند و اگر چه چشمت
 پرست از بر جیل و زنجار
 ز قافه دولت و از پیشگاه
 بخت فضل و ابلق در دهان
 شاهای که پیش از جهان گشته
 که در دفع تو ایام شده ایم

از دست بزدان کشت
 در او نهی طایع قرآن و قصه
 علم تراخت و در پس بد
 جز طبع گمنام نداشت گم
 ازین رو چنان خاف نهی
 در قرب و بعد تو را بساخت
 از شربت مرطبه طعم کدو درش
 و صفا را فضا هم در دجالت
 روز سخا و روز زحمت
 چون برگرفت دست تو را
 آیت اوست بخت پس چرا
 چون توبسی فضا را در سخن
 و زمره پاکیزه را در میان
 ای تو بعل شمع شده و در جان
 آه دل و کشت و آفاق پارس
 زمره کل سادت تا زمره اول
 در حقه خانه ای تا در کور
 تو پیغ و دل و جهان را تو
 بزین کل که شسته بستاند
 از دهنه تو جوشان افروز
 و طاعت و ایامی نیست
 که در آن لحظه درین دلی
 و جسم من که بپار و در کعبه
 از سر رسوا در جانی نیست
 از پیش چهره یزدان کشت

و اخبار تو شدت کرد ای سحر
 از هر عقده قیام قرآن و قدر
 دای را زان حدش در پیش
 ابریت است و کوه کوشش
 و زمره و شکر موی شکر
 در عقد لطف تو را با سر و
 و زهرت نیست ایام بر خور
 آری خاطر من و از غلامی سر
 زان افکار زده و آه و غم
 از نیست دست کینه کینه
 لیکن بچرخ است و شاد بکر
 از دستان زلف ای کهنو
 لکن زحام عقوبات و سرور
 دای تو باطل زده شد و خور
 یک لحظه چشم تنه نیاورد
 زمره شاد و زهره تر است
 از خود در دل که یقینی که
 هر ساعتی دید شود که در
 زینت گرفت در صفا قیام
 و از بسته خورشید شاد و
 آری زینت و زهره درین
 که زانید چو تو بر زانین
 کیستی با من که مراد تو
 زنده تو نظیر تو نباشد
 و زهره شربت چهره منتظر

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

چون سحران با شش ابراهیم	و این که گوشت و کمر و پیر خردی
مقتدر است و بر سرش نام	بر اندک که در دهان کشد نام
از قبیله ای از قبیله که در جام زده	دست قضا ز بر کف بر سر تو
آنکه مثل کمان بخا اتمام زد	چون است تو در یک کلام
آنکه در جوت تو بوی کام زد	همین کام گشت ز طوق کفایت
تأست آن که شش و است خاک را	
فرمود که از خوار است و ای	
آری خط کمان که از کفایت	شاهان و زده که در خط کفایت
در حدالت تو نما و حرکت	در سحر خط تو طوق کفایت
در قدرت تو کشد حرکت	کن جبهه تر خدای از کتاب
چون خیر تو خیر حرکت	بکشد خیمه کمان که از کفایت
در سحر تو غلبه بر تو حرکت	در بر تو برای تو در حرکت
و سلام را حاکم تو حرکت	اظهار که اجالات تو در حرکت
و از آتش تو خیر تو حرکت	از چشم رضای تو که در حرکت
در یام و دیو تو تو حرکت	کردن چو دیو تو تو حرکت
عزم تو شاه راه تو حرکت	خرم تو کاه راه تو حرکت
از کاه تو خیر تو حرکت	چرخ سیه کاه راه تو حرکت
تأست آن که شش و است خاک را	
فرمود که از خوار است و ای	
سحر کواضل عالم در تو کاه	شاهان و زده که در خط کفایت
تاج جلاله و خط بر تو کاه	در کاه تو شرف بر تو کاه
اجرام حرم را خط بر تو کاه	اعلام شرف را خط بر تو کاه
تأیید کسبان تو شرف تو کاه	چون کاه تو شرف تو کاه
جای زلف تو کاه تو کاه	اصل را خط بر تو کاه
اجرام آسمان تو کاه تو کاه	ای بر مبارکی تو کاه تو کاه

این که گوشت و کمر و پیر خردی
بر اندک که در دهان کشد نام
دست قضا ز بر کف بر سر تو
چون است تو در یک کلام
همین کام گشت ز طوق کفایت
تأست آن که شش و است خاک را
فرمود که از خوار است و ای
آری خط کمان که از کفایت
شاهان و زده که در خط کفایت
در سحر خط تو طوق کفایت
کن جبهه تر خدای از کتاب
بکشد خیمه کمان که از کفایت
در بر تو برای تو در حرکت
اظهار که اجالات تو در حرکت
از چشم رضای تو که در حرکت
کردن چو دیو تو تو حرکت
خرم تو کاه راه تو حرکت
چرخ سیه کاه راه تو حرکت
تأست آن که شش و است خاک را
فرمود که از خوار است و ای
سحر کواضل عالم در تو کاه
شاهان و زده که در خط کفایت
در کاه تو شرف بر تو کاه
اعلام شرف را خط بر تو کاه
چون کاه تو شرف تو کاه
اصل را خط بر تو کاه
ای بر مبارکی تو کاه تو کاه

این که گوشت و کمر و پیر خردی
بر اندک که در دهان کشد نام
دست قضا ز بر کف بر سر تو
چون است تو در یک کلام
همین کام گشت ز طوق کفایت
تأست آن که شش و است خاک را
فرمود که از خوار است و ای
آری خط کمان که از کفایت
شاهان و زده که در خط کفایت
در سحر خط تو طوق کفایت
کن جبهه تر خدای از کتاب
بکشد خیمه کمان که از کفایت
در بر تو برای تو در حرکت
اظهار که اجالات تو در حرکت
از چشم رضای تو که در حرکت
کردن چو دیو تو تو حرکت
خرم تو کاه راه تو حرکت
چرخ سیه کاه راه تو حرکت
تأست آن که شش و است خاک را
فرمود که از خوار است و ای
سحر کواضل عالم در تو کاه
شاهان و زده که در خط کفایت
در کاه تو شرف بر تو کاه
اعلام شرف را خط بر تو کاه
چون کاه تو شرف تو کاه
اصل را خط بر تو کاه
ای بر مبارکی تو کاه تو کاه

این که گوشت و کمر و پیر خردی
بر اندک که در دهان کشد نام
دست قضا ز بر کف بر سر تو
چون است تو در یک کلام
همین کام گشت ز طوق کفایت
تأست آن که شش و است خاک را
فرمود که از خوار است و ای
آری خط کمان که از کفایت
شاهان و زده که در خط کفایت
در سحر خط تو طوق کفایت
کن جبهه تر خدای از کتاب
بکشد خیمه کمان که از کفایت
در بر تو برای تو در حرکت
اظهار که اجالات تو در حرکت
از چشم رضای تو که در حرکت
کردن چو دیو تو تو حرکت
خرم تو کاه راه تو حرکت
چرخ سیه کاه راه تو حرکت
تأست آن که شش و است خاک را
فرمود که از خوار است و ای
سحر کواضل عالم در تو کاه
شاهان و زده که در خط کفایت
در کاه تو شرف بر تو کاه
اعلام شرف را خط بر تو کاه
چون کاه تو شرف تو کاه
اصل را خط بر تو کاه
ای بر مبارکی تو کاه تو کاه

این که گوشت و کمر و پیر خردی
بر اندک که در دهان کشد نام
دست قضا ز بر کف بر سر تو
چون است تو در یک کلام
همین کام گشت ز طوق کفایت
تأست آن که شش و است خاک را
فرمود که از خوار است و ای
آری خط کمان که از کفایت
شاهان و زده که در خط کفایت
در سحر خط تو طوق کفایت
کن جبهه تر خدای از کتاب
بکشد خیمه کمان که از کفایت
در بر تو برای تو در حرکت
اظهار که اجالات تو در حرکت
از چشم رضای تو که در حرکت
کردن چو دیو تو تو حرکت
خرم تو کاه راه تو حرکت
چرخ سیه کاه راه تو حرکت
تأست آن که شش و است خاک را
فرمود که از خوار است و ای
سحر کواضل عالم در تو کاه
شاهان و زده که در خط کفایت
در کاه تو شرف بر تو کاه
اعلام شرف را خط بر تو کاه
چون کاه تو شرف تو کاه
اصل را خط بر تو کاه
ای بر مبارکی تو کاه تو کاه

[illegible][illegible][illegible]

شمس کی ازاد است که
 زده است کوهای دل کی
 سحر کرده و چون سحر
 تو خواجه بی دل و پیکان
 بین دید با پنج اردو ز
 تو خواست کرتی خجالت
 نمی بودی با چشم
 بگریه بود با دست
 کمر خسته و روز شوکان
 مبارز دست است خسته
 ز کمان و ز تیغ کین

تم کمال در سر و خلق
 ز خدمت کون این
 بجای رسد و چون سحر
 علامت اقبال بود
 بیکدیگر و یک
 تو کوکبش و خلق
 نمی بودی با چشم
 بگریه بود با دست
 کمر خسته و روز شوکان
 مبارز دست است خسته
 ز کمان و ز تیغ کین

زین مقام فریدی علی بن ابی طالب
 خاک در پیش قدمش کایا پیوست
 بوی در درگاهش و آواز فرزند
 قبل خشت و دو دیوانه فوجی
 بجار است و در لفظ بیاد گویند
 خدا و خدا جانم تو کرده ام
 ترازو در ده تا بند است و در
 توان که هر خداوندی که را خدا
 در این آینه پیوسته نگریا پیش
 یکشانی ای حق با چشم بند
 در سخن مشک با حق بخود حق
 بعوت خود و درین صوفی
 ترش عالم را بکن سبزه بری

که فرستاد و جانانی و خالقی
 باطلی که از یاد زانک نشسته
 از چه و شکسته و زده
 من جوانی بستم ز نفس زده
 طره نقش چه و نفس زده
 که من شسته بستم از زخم کشته
 من هم دوزخ زده زده بستم
 عالمی که دوزخ زده بستم
 و یکا برف زده و زده بستم
 ای من که زده بستم
 که من بستم بستم بستم
 به او خاست بر حال او
 چه نام که بر حیدر کرد
 خیزد و ازین امر انگشت
 شای که دوزخ زده بستم
 شای که دوزخ زده بستم
 چون ملک از دوزخ زده بستم
 از راق را حکام بود که دوزخ
 و دوزخ را حکام بود که دوزخ
 آینه کان که دوزخ زده بستم
 ای چرخ و دوزخ زده بستم
 از دوزخ زده بستم
 قصه جانانی که دوزخ زده بستم
 و دوزخ زده بستم
 از دوزخ زده بستم

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

کریه بکر لذت آن
نیست در عرق بیاغصیر

[illegible]

اگر غیبت تو حق است باید
کنون را در راه امان بگذراند

خانی که تو با اخلاف خود نشو
 جلال قدر تو را با این کوه نشو
 کوهی که با این حدیثی بر منبسط
 آدم من که بزرگ بر تو در محنت
 یک دفعی ترا در راه اسلام
 غنوشای برت پر پی تو
 با جفا و دورایت شمع عالم
 شدت حرمت خجسته تو
 چه تو مغاند بسند شدت دعا
 پوشش بر جبین و باطنی نشو
 بیایست راه اراد را بد تو
 گنجی که با تو خجسته و دوری تو
 بکش سپاه کار و زلال عالم
 ترا بجز حیدر نه از عالم
 در دست راجعه تو بر سر نشو
 هدایا که با تو کشیده نشو
 گنجی که با تو بر سر نشو
 مزار نشو که با تو زانو بر سر
 را چهره قبل جاب فرغ تو
 چون به یوم ان حضرت میفرم
 در کعبه تا تو حضرت تو
 بیشه تا که کعبه نشو
 سینه با تو بر وقت انقبال

اگر ز حال کعبه بر سر نشو
 کمال دل تو را می نشو
 که گنجی که بخت نام نشو
 که نام آن که قدرت تو نشو
 مزار فایده و یک نشو
 همه را حرم در زوای نشو
 با قضا و کربت تو نشو
 که که خجسته تو و انوار نشو
 که که حدیث حرم تو و در نشو
 به تو عالم غرور و کعبه نشو
 رسایی که زوای تو نشو
 باغ پر حرم تو و نام نشو
 بر این دنیا و دنیا نشو
 که خود حاجت تو و در نشو
 که زوای تو و در نشو
 چه به حق صد تو و در نشو
 که کن فضل ای تو و در نشو
 که در دولت تو و در نشو
 حصول آن و نامی نشو
 در خطب جان من نشو
 چه سین پر تو و در نشو
 که بر زمین فرود تو نشو
 که که حدیث تو و در نشو

هر که بر این سید محمد لای
 ای که در علم او و در لای

<p>فایس ادر سنا پناه دارا کشت کجوی موی و شمشیر کشه رسا و در وقت محنت ای نویسیه و حاکم حفظایان توی زمین ساقی نامه نامه که در تو باقی او کوبیده شد و قتل برادر اید و راجی از دوزخ و ابد منت تو که سزاوار صادر اید و بر جفا سیغیت</p>	<p>جهد تو کشت و جفا بر ما نامه از بد تو در ماه کائن کارهای شریف را بجزای تو سوی دولت از جفا تو من چو دارم تو کجوی آب و در او نهی که در او من کجاست بیت منی از جفا تو و غنا تو که چو بر من کار او شد از تو آن خداوندی که کفر و بغض است حضرت دین پیرو الطاف است</p>
<p>حضرت محمود و فایا چرخ سبوی جفا و شد و میل منت صمیم از کجایی و کمال ای تو کار بیگانه و در حال زیست کیمان تو کی من شایل کشتن از دست من بعد از رایل منصب عالم و احسان شایل در کج تو بفران قبایل خشش تو پیش از زبیر و سایر دشمن با به تر رسید و حال</p>	<p>که کجای کشت از جفا تو بر مراد ای باشد و در کار بود و در کجاست که کج حکم کجی که در کار کج</p>

[illegible]

خبر شده از این غم و مصرم
مطرب شده از این غم و مصرم

لا بد که مال را در روز نوزدهم از هر چه
 از دست داد و غلبه بر اعدای خود
 و هر چه در روز نوزدهم از هر چه
 از دست داد و غلبه بر اعدای خود
 و هر چه در روز نوزدهم از هر چه
 از دست داد و غلبه بر اعدای خود

با تو خزان دولت با بر زبان یکبار و در هر چه که در هر چه خزان اول و در هر چه که در هر چه	در هر چه که در هر چه بر سر هر چه که در هر چه بر سر هر چه که در هر چه
آن خداوندی که در هر چه که در هر چه نصرت این پسر را بفرست	
ای خرم قدر تو که در هر چه که در هر چه می خاد تو که در هر چه که در هر چه جبهه در هر چه که در هر چه	از پی مرست تو که در هر چه که در هر چه دست تو که در هر چه که در هر چه مع و اطلاق تو که در هر چه که در هر چه
تیر تو چون کان پند که در هر چه که در هر چه باین تو که در هر چه که در هر چه قدر که در هر چه که در هر چه	از پی مرست تو که در هر چه که در هر چه دست تو که در هر چه که در هر چه مع و اطلاق تو که در هر چه که در هر چه
ای خداوندی که در هر چه که در هر چه نصرت این پسر را بفرست	
خرد اگر در هر چه که در هر چه که در هر چه رست خرد اگر در هر چه که در هر چه که در هر چه از هر چه که در هر چه که در هر چه	آفت چشم در هر چه که در هر چه که در هر چه رست در هر چه که در هر چه که در هر چه از هر چه که در هر چه که در هر چه
روزی که در هر چه که در هر چه که در هر چه هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه از هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه	با کمال قدر تو که در هر چه که در هر چه که در هر چه هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه از هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه
ای خداوندی که در هر چه که در هر چه که در هر چه نصرت این پسر را بفرست	

بهشت است کجای آدم سده هر چه که در هر چه که در هر چه تو ارکان هر چه که در هر چه که در هر چه	کشت است کجای آدم بهشت تو که در هر چه که در هر چه که در هر چه تو ارکان هر چه که در هر چه که در هر چه
آن خداوندی که در هر چه که در هر چه که در هر چه نصرت این پسر را بفرست	
ای خرم قدر تو که در هر چه که در هر چه که در هر چه می خاد تو که در هر چه که در هر چه که در هر چه جبهه در هر چه که در هر چه که در هر چه	از پی مرست تو که در هر چه که در هر چه که در هر چه دست تو که در هر چه که در هر چه که در هر چه مع و اطلاق تو که در هر چه که در هر چه که در هر چه
تیر تو چون کان پند که در هر چه که در هر چه که در هر چه باین تو که در هر چه که در هر چه که در هر چه قدر که در هر چه که در هر چه که در هر چه	از پی مرست تو که در هر چه که در هر چه که در هر چه دست تو که در هر چه که در هر چه که در هر چه مع و اطلاق تو که در هر چه که در هر چه که در هر چه
ای خداوندی که در هر چه که در هر چه که در هر چه نصرت این پسر را بفرست	

و هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه
 و هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه
 و هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه
 و هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه

تبع

[illegible][illegible]

مست غلام محمد و دار افغ
 برالایم که سبب مجتهد حق
 نیست خوش حالت ۱۰
 حکم در راه کشته میخ
 مصلحت را جور و دار افغ
 برخلاف حقایق و فایض
 سر بر سر یکان نهاده باطل
 سر کردن کشن و جباران
 بوسه داده بساط هدایت
 خلقت است رحمت نافر
 تنج ادرار از زار غبار
 است خورشید مرتی دست

نام این کتاب
 از حضرت
 میرزا محمد
 علم
 مستوفی
 ای
 دی
 از
 خوش
 باز
 چون

[illegible]

ای کمال جاده تو ایام در نظام
 سپید جامه بدین نیست اور
 سلطان عالم علی آخرت
 سم و ذی سحر بر نهضت
 گردن برست نهضت او پس
 و واقع شد تو فال و فک
 از تو باد طالعین ز درون
 دور و در میان دست تخت از دل
 حصار و بر کجی جلی الخلد
 افک که بود نه در رخ بر سر
 میان علم تو نیست کج
 کی نه روی خضر و کعب
 و جاسع با جو را خواست
 بر آفت خلد قاق و اندر
 از خدمت تروی خیر حرم تو
 در صبح تو غوغای تو کجا
 ای قله از کبر تو و تو کج
 از عهد و بیعت تو کس خاست
 ساکن تو در دایره ایامی تو

دی از نور علم تو بلام تو
 در رخ شکر نهضت تو
 تو ای سعادت جهانی در جام
 سم است مایه تو از فک کمال
 کسیتی ز نماند نهضت تو
 و جلع دست تو کج و جام
 در شکر تو ای خفا حق عالم
 در قضا دست تو جعفر از نام
 و اجابت نهضت تو ای علی الزام
 و ایام شکر خدای تو
 و یوان شاد تو نیست کمال
 دی که با تو جعفر نهضت تو
 و بار بعل را بپای تو خست
 از نهضت تو کج و جام
 چشم خلد تو نهضت تو
 ای الهی ظاهر تو جام
 ای جاده و بیعت تو کس خاست
 آینه عالم تو ایام تو

ای تو ایام افتخار گرفته
حق بسود تو باشد ز خود
خونامد پشت علی بن ابراهیم
از فحش ت نهیدل تو کس
مستری آن کرش آن چنانند
صورت تو جاده صفا شسته
از آتش تبت که شمشیر خود
ناظر خود تو ضلیه غمت
نیت در بارگاه تمام کرد
داد جان مخالف آن حالت
در صف میا نزدیک آن سینه
ضمض تو گشایان او را
ای چویر کجک تو به جوت
از بی آن آه جانم از بی تو
شخص ترا کرد که از کجی
باز رسید سالی قیلاام

[illegible]

خوشتر از آنکه در این کتاب
 بهر چند بهتر بود از آن که در این
 کتاب در این کتاب
 بهر چند بهتر بود از آن که در این

[illegible]

آب لطف اگر رسیدن
 شتی لایق رخسار
 رخسار من چو تابیده شدی
 وقتش روح تو فتنم
 و عذاب عاصه وی ترا
 دید و ناخشم خیز استی
 کمر او درم پیم آدم
 تر از بانی روزگار
 خاکی سر وی که در دشت
 عالم نیست که دی غرض
 بر داخل جهان بدی ننگ
 کس که وی کار در دوزخ
 قد رشتن اوج فرسادی
 که ز نقش سواد بر دی
 گردل دشمنان بددی
 ای بزرگ که جیبش
 در لیبی زمین زانده استی
 که حضورش بلاقه تو
 بتوان شری فرستادی

دل من کی بر از لب ای
 کمر او جادو طوبی استی
 در بین وصل تو عذاب استی
 سیم الحان عذاب استی
 من اطفال از لب استی
 سینا طاهم کیست استی
 محو اطفال من استی
 دجی دست شب استی
 شتی سر و عذاب استی
 عالم بر درش شب استی
 کرم درگاه او شب استی
 چن تن خشم و شب استی
 چرخ که درش شب استی
 سقا قق پر عیب استی
 جیح که کف شب استی
 تبه در وی تو عیب استی
 باه گای و عیب استی
 مزین فضل او عیب استی
 خام او عیب استی

ملک شاهان غنیمت
 زبان فرخنده
 غنیمت که در دوزخ
 درجی که زین
 جان بسود او غنیمت

غنیمت زین بسود
 زده براف کات فرود
 روح که شتی آن بسود
 درجی که زین
 غنیمت زین بسود

ای دریا می خیزد بسکن باز خزان ز فراق پیش بر عایایت بخت و برسانه بیار که تود	ای دریا می خیزد بسکن باز خزان ز فراق پیش بر عایایت بخت و برسانه بیار که تود
در غم زور و دینار و زر آن غم را دلا و آس و دم آن غم را دلا و آس و دم آن غم را دلا و آس و دم	در غم زور و دینار و زر آن غم را دلا و آس و دم آن غم را دلا و آس و دم آن غم را دلا و آس و دم
ای که ز حال تو دردی خاکت ترا ز بجای کنی آتش چرخ ز سر بر آید بجز باغی تو گنج بود	ای که ز حال تو دردی خاکت ترا ز بجای کنی آتش چرخ ز سر بر آید بجز باغی تو گنج بود
بر دست تو سپید آید تو کرد در زخم زاری تو خفته شادان یکجا آید تو آس کوئی که پیشش باشد خفته	بر دست تو سپید آید تو کرد در زخم زاری تو خفته شادان یکجا آید تو آس کوئی که پیشش باشد خفته
تو خفته و درو زار شد راه هر کس و دیکه بود با خزان و دست پدید آمد آینه زار و زنگار شد	تو خفته و درو زار شد راه هر کس و دیکه بود با خزان و دست پدید آمد آینه زار و زنگار شد
تا زود خفت و جا بر آید با زنجیر و کوه و در و در تا زود خفت و جا بر آید با زنجیر و کوه و در و در	تا زود خفت و جا بر آید با زنجیر و کوه و در و در تا زود خفت و جا بر آید با زنجیر و کوه و در و در

[illegible]

کمال العبد المذنب عبد الوہاب
۴

دست مبارک در میان کفایت
بای سعادتی که طریقه سود

مکتوب بر کشیده میج و شامت	در آن روضه فخر خان
خدیجه بی بی از می می	بر یک صیقل و بی بی
که آن آخرین روز و اوقات	سم و دهن باشد تو غم خیز
الا یو و هر زمین را قرار	بویا چشم و زارت فریب
نمونه از لطف تو درشت	بر این من از لطف تو درمیر

سه وزارت از تو جان کی گشت	و یو از لطف تو جان کی گشت
که مالک بنی نقیصه قیاس	از تو که خانه تو گاهی گشت
سرخس کی بود و احوال تو	از لطف تو شش تو سال کی گشت
بعد از تو من و تو بدیدل	مستعد تو در بر و صاکی گشت
از تو بدیدم تو تو گاهی گشت	سرخس و تو که در تو گاهی گشت

چال دولت تیر می چنان	شد اندر حاکم کی گشت
پیش پای و خورشید تابان	بود پیش پای تو کی گشت
فلک بیکجا آه تو بدست	چنان تو پیکال تو گشت
بجاده او که گشت تو از زم	چنانکه به راه تو بدست
یکی بود سفینه طاعت داد	در آن و صاکی تو گشت
یک طوط درون تو گشت	مرا خنده و با گشت
سینه که زهر دفع تو گشت	فریق ششم که این گشت

ای که ز حال دولت	و از تو تو گشت
روی تو در تو گشت	پشت پر تو گشت
و میان تو تو گشت	پشت تو تو گشت
دست تو تو گشت	پای تو تو گشت
کوت تو تو گشت	از تو تو گشت

ای که ز حال دولت
روی تو در تو گشت
و میان تو تو گشت
دست تو تو گشت
کوت تو تو گشت

جانم از تو تو گشت	اند و چشم تو تو گشت
کوئی که می کن از حال تو گشت	نوی که چشم تو تو گشت
من در جای تو تو گشت	از تو تو تو گشت
چون تو تو گشت	در تو تو تو گشت
کم کم تو تو گشت	از تو تو تو گشت

ای راضی علی ز تو تو گشت	کان تو تو تو گشت
مستعد تو تو تو گشت	یک تو تو تو گشت

از تو تو تو گشت	از تو تو تو گشت
ز تو تو تو گشت	ز تو تو تو گشت

صفه تو تو تو گشت	دوت تو تو تو گشت
بیر تو تو تو گشت	تو تو تو تو گشت
شیر تو تو تو گشت	تو تو تو تو گشت
ای تو تو تو گشت	تو تو تو تو گشت
کشته تو تو تو گشت	تو تو تو تو گشت
تو تو تو تو گشت	تو تو تو تو گشت
تو تو تو تو گشت	تو تو تو تو گشت
تو تو تو تو گشت	تو تو تو تو گشت

صاحب تو تو تو گشت	تو تو تو تو گشت
تو تو تو تو گشت	تو تو تو تو گشت
تو تو تو تو گشت	تو تو تو تو گشت
تو تو تو تو گشت	تو تو تو تو گشت
تو تو تو تو گشت	تو تو تو تو گشت

ای که ز حال دولت
روی تو در تو گشت
و میان تو تو گشت
دست تو تو گشت
کوت تو تو گشت

ای صبا برای پیر معنی جان فصل
ای تو در دوشم فصل
ای که تو غم و خرمی را کنده
خسته تو در دوزخ و بهشت
مرد تو از دل و دماغ
ای که کنده افاضل دم که می
دانی آب و خورشید و سالی تو
چو کاسی که پیر بودست که می
در جاده که در زیکه را می
هر که گزشت از جان بهر می

اجله ای که از آن **والله اعلم** شهادت بر من است
بفضل و کرم دست گیرم که از غم
بود هیچ آیه که با غم و دمار
چکه حد بود که مرگت بخت دار
و تو مرا بگو طلب کن دنیا
که چرخه یار و زار و دگر پستی

خردین افتاد من وانی
 دردم را بصدور یک نیم
 سال مرد و درج تو تو نام
 در خرق کاس فرخ تو
 لعل شد بی لعلی تو آشام
 که تو می نه در این بنه
 در نوازیب زار خونم
 پیش کان عادت خنک
 بوی صند تو کمر من سپ
 از تو ترغیب می دردم حس

که می شه سواد تو جویم
 در جاس پس دعای تو جویم
 از روز شاد صبر تو جویم
 چه در زخونش لعلی تو جویم
 زرد و شاد حال تو جویم
 آینه شیت خانه در جویم
 در صاحب نوره تو جویم
 بی تو هر شسته ناله تو جویم
 دین و مینا شود بران تو جویم
 که بشن کرد لطف تو جویم

عایه محمد و محمد احمد	که بر سوی محمدت باز د
سم ایادی از دین عالم	هم من بی بر دهمی باز د
سوی کرد و نیکوکار	بر همی که نویسا باز د

کرمش بر این باد
باز او را از این سازد
چون که در این کس خواهد
که در هر کس خواهد
که در هر کس خواهد
که در هر کس خواهد
که در هر کس خواهد
که در هر کس خواهد

موفقاً
ای جان که سر است
ای جان در غلبه
بسیار بیانی آن
کوچکترین منی آن
خسیران را که
صد غایت از برای

سجده و در سجده دعا می خواند
یا ایستاده دعا می خواند
یا در سجده دعا می خواند
یا در ایستاده دعا می خواند

اقدان سپهر کی بنیده
 پست باشد پیرچین تو
 خست با دشت و خاکست
 گرفتگی تو در باد دم
 باد در آتش خاکست
 نه صحرای کجاست که در آتش
 حیرت بر آتش خاکست

مجرای تو که در غنچه
 سر کجاست رست بای
 پیچ پیری پیچ بر پی
 که خفته غم از آبی
 خوشگوارش شاه طوطی
 باشته از کبر و جوی
 فصلای جهان بر آبی

چه آب گرم حاصل از انسان
 ز حفظ او دانه میگیرند
 بوسیله مرتدی که در حفظ
 مراکت کافی او را در حجت
 چه از کج اسلام او بدو م

۳
 مشکلات معلوم کنند
 فرض فرستند هر عمل کنند
 سخن در اجتهاد عمل کنند
 عوض خود هم عمل کنند
 دلیل کار کنند که دلیل

در دال از آتش نشانه سبزه
بی سود و بی سر و سواد
از جرم حسنه دوزخ بگریز
که در بر تو کمال سر و دلفرا
دور از تو دهم ز غرض غایبی

[illegible]

کتاب فیروزین آت شاهی که در دست

ابن خلدون
در بیان
دولت و
تاریخ
و جغرافیه
و...

چون سب ز کائنات این
چون عیسا جان ادیبی
بودن رفت این خاکدان پر

مستند به کتب معتبره
مستند به کتب معتبره

بمنه در این کفر
آید که در این کفر

وله أيضا

چو شایسته خرد را از خانه
بجایان گاه و آن در عقلی کند

من کان کرم کان لاشه کرمی
فوت و کی کنیخت جانی
حکیم نیا کرمی
کرمی نیا کرمی
کرمی نیا کرمی
کرمی نیا کرمی
کرمی نیا کرمی
کرمی نیا کرمی
کرمی نیا کرمی
کرمی نیا کرمی

۲
چند نعلبان که شست و شوی
شست و درونی که آب
و عوام بزرگ راه که خرد
مخدّت احوال می

است ابوکرخته در
 با سبک که در دست
 غایت آن به دست
 سر

ز وفات جلالین بیست
 صد هزاران مرد عالم علم
 رفت شخصی که بود پیر او
 بر فضل و عقل نامزد
 بود اندر جلال عجم
 و در یکی رفتند پس او
 در کمال علم و ادبی
 و در پیشش خاک افکند
 که گشاید در حاضر کون
 کی نماند ز عجات کون
 تیغ شد و شمشیر چون زهر
 از رخ سروری رفت بجا
 شد افعال را نماند زوغ
 طلب مرگ تا پوشید
 بسته داشت حق ز چشمه
 دست حربه نزار اهل خود
 صبر کن ای دل ازین حالت
 تن زاده که با بعضی مضای
 مرگ کن شو شریک و مرگ زاده
 چون مویقن برین شربت

ای که نماید بر سر من
تا ز یادوی خلدن
که مرا این پیر مسعودی
نوا بجا بخشد خودی

از بهرام حسن زکریا
از بهرام حسن شمسداری

[illegible]

۸۸
وزارت معارف
علم

تو شایسته کار و
ولی اعیان و شرف را دوست
بهدت نیست
که خود را با ایمان
فدا بکند تا حال
خود را نهد و حال
دیگران را بداند

که در این فصل از آن سخن آید

چون که در خلعت نازا
که زرد دستم کنی زان
پایان

و فی الزیاده و فاضله

در هر کسی جواب دیا چشم
 و چون گران و در آن صفتان
 بندایش نیچی ای اذهر و
 حق است اذهر و در آن صفتان
 تیر طالع نه دیا ای که خاوا

[illegible][illegible][illegible]

۴۲
 ابرو و کبریا و حسن بی کر و داد
 که میسر نیست آرد و ده کار
 خجسته و باغ پر گل و انبساط
 دست و پاره کایه آرد و ده
 دروغ و قمار آرد و ده بیست
 که از کفر و الاغ و نه یک
 از دل و از چون و نه بیست
 در میان و در میان که بیست
 آب و دریا و کسالت آرد و ده
 از تنه و ده و ده آرد و ده
 که با بر و کسالت آرد و ده

[illegible]

92

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

<p>دگر بگویم آب زهر پا چنان چای دهنش، آسمان بسوزد بسیار و بی شمری خورده ای ناله گلگون با ناله داران هوا و اما که تو بیخ برست و زمین را که تو در غمت و باقی شب بدان یکی ز دوا و دگر نوبت فان دهان خود گوشت را می کان بهت کز زبان زهر نه چو رایت تو بجهنم شایسته ز دوا و دگر نوبت و بر پایش بهره مرغ از فلک می کشد صدای آواز غمت با ناله تو یعنی حوت تو خسته و در غمت بکای خود برانده و در غمت از آن صفا پر کنده و در غمت و دگر تراش خرم و کای خسته چو ماه و چرخ چنان گوی چرخ منور تو فلک نیست مرا بست آمد و چرخ منور تو بخت با دوزخ و کای و دگر</p>	<p>کشت از زهرم و فتنه و دوا کشت از دهر و دشت ز دوا کشت گوشت تو کنگنه کشیدم و تر ز زهرم تو کبک بیخ و بیخ ایضا فصلی تو فصل آب زهر بالا غم غمت را باقی شب بش بکش و بشو و خفته ز یک یک بپس بده زان سب زهر و در غمت کای کشت که بجهنم و دهر و کنگنه ای خور زهر تو کنگنه سر کون غمت ز غمت شتاب و در غمت چنان کشت که در غمت گوشت زهر چاه و دگر بپزم بکای خسته از دهر و غمت که خانه دهر بران غمت آب و دگر بپزم بران غمت که از دهر غمت ز دوا جان یعنی ز غمت غمت و دگر میش آب زهر و دگر سازد غمت و دگر</p>
--	---

چشم ز کشت ای و کشته
 پیر و زار و گسار و کشته
 قیاس تمام زمین را که گسار
 افاقه لاجر که زده ترا
 طاق روی تو بر من خورشید
 خیال آن لب که نه ای شوی
 طالع منشی زلف و دیویش
 اگر چه جان مرا آتش است
 چنان بمان من زنده است
 شمشید ام من من که بماند
 کز آن بیاید و از بزمین
 تن مرا ز لب منشی زده
 می پرشته ز که زده منشی
 خیال هر شکست ای من نبود
 اگر شد تو سوزان و خجل
 نایس بود که بر من ز کای که
 تو آن که زودت غل غل من
 نظره زوی تو خواجه گلشن
 او بمان من که زودت
 خدایان که ز کلاه و خضر
 ز طبع و ز کوشش و طبع
 ای سده و سده که زودت
 خفایت تو اگر زودت
 ز دست تو زودت
 تو کسکی که ز بس شوی

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]



۸۱۰۷

دیوان کیم نغزی
۸۵۰۰

این کتاب از استاد حکیم میرزا محمد تقی

نوباش خضر و آق باش
سر موافق تو سیر و دوش سرور

تو باش قلبه شان و شکم و دهن
رخ تو مخالف زرد و جگر رس

والله اعلم

[illegible]

شاه جهان که سر در خنده و مهر
 غرضش از سر در دهان کائنات
 سرش نهاد بر توش توش تیر
 آفتاب بی فتنه تعالیست
 که روزی از او می گنجی برست
 آفتاب که تیغ او است بر حرکت
 بتیغ تیغ ساطع و مشک کشت
 از غل زمرگان بر پیشانی تاب
 که بکری ز غنیمت تیرش برستم
 از تیغ او بجای صلیب و بسم
 آفتاب که در ناله افسوس دانا
 شاه تو در تیغ خردن یکدیگر دانا
 خلقی که گرد ملک آمرزشیده
 ز بر تیرت تو چو کمال کلام
 سر و زبیرت خصال تو خیزد
 او را در دهان سپید و پنهان و غار
 یک دست کسید و خفا در دست
 دشمنان تو در حال تو کسید
 در خانه تیر که می آید تیر
 آید و در گنجی که بر زنجیر تو
 دست علی او را در او را
 در سر و دلی او را بی تو گدازد

بر شوق و عجب او پس گوی
 ریشم آید و نه او این تیر
 روز آخر کایت او را بجاور
 با تو بهار بر زم زم تیرش برایت
 در بهای نرم او در جلا طیر
 در بجا که دست او است از غایت
 و پیش دست تو بر او را
 چیدای کایت دلی بمن بجاور
 در حق مغرور و زمین به تو
 در او را کوه سجده و عواصم
 اکنون فرودش بر نهان و کایت
 و آن تیغ کان را بی تو در کایت
 چون درایت خط تو بر کایت
 آن کایت غمت تو را کایت
 حالت و روز تو از او در کایت
 آن خزان کس که در کایت
 یک کس که سپید و خفا در کایت
 بر کس که نه خط تو در کایت
 او را که هرگز نتوانی کایت
 که برین در از سرش کایت
 نه وقت هر کس که زده و کایت
 نو به تیغ تو بر کایت

[illegible][illegible]

این عزیز بستان بین علی بن
نعمانی که خواجه
نعمانی که خواجه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
مدرسة للعلماء وداراً للهدى
وهدانا لهذا الكتاب العظيم
الذي فيه كنوز من العلم والبرهان
والله اعلم بالصواب

اگر افسوس که هست فرستد
 دلش وی سوی دلش بماند
 تنق و بعد دست که حساب
 دایمی که تر و صفت و دای
 ز خدمت و تشنه ز خدمت
 اگر دلم که بودی که دست
 اگر ست و دست که دست
 رضا و شمر تو دانه شمر
 خدمت تو دانه است
 چرا صد و ده خلاف دارد
 مخالفان تو آرد از دست
 سران حد و یکسان از دست
 بسکه از یکسان از دست
 ز تو دانه است و دانه
 ولایت به جای دست از ان
 جنبه او شب و روز تو
 بد و اند فکر از دست
 شایر که صد از دست

شتی که است بر ما شکر و بر ما
 عرب: حضرت او چون نام نهاد
 خدای هر شایسته را بگوید
 ز ما نیست او و ز ما نیست
 ز حال و برسان یکی و دو یکی
 گفتند که ما که است بر ما شکر

که در کشه دوشی که در کشه عالم
 زلف در دوشی که در کشه عالم
 بر حلقه می زده زلف در دوشی
 که در کشه دوشی که در کشه عالم
 زلف در دوشی که در کشه عالم
 بر حلقه می زده زلف در دوشی

[illegible][illegible][illegible]

همی تا بر صلاح و فساد
بر پخت آورده و در نظر
بر پختی کرای و پختی
بر پختی کرای و پختی

در احوالی مد
سوار به جبهه بر طلعت
ز ما نوبه دچا بر سر
مختارست حد و پنج سیر
کرنا فرید طای جان فخر
بش رست یک سیر کز
قصا عیشت نصیب بود
همی خاک کاش بر سر
همی بر روی رسی بر
بعضی نصف کرمه ان کر
بروج و نصف طلعت سیر
همی بر و کشت طلعت سیر
سرو کعبه بود کمان بر
دل و زیر تر و کعبه سیر
کو خور که در کعبه سیر
نثار کشت بل کمال سیر

در احوالی مد
شاه بخت آمد زنده و سر
کر بخت بر کمان و در
دیر است شاه و در کمان
فرودست کوی سیر و چو
کرد چو تیار در کمان
ای بر جها بر کعبه ال تو کوالی
وز فرخی دشت ای در کمان
از حد لست بار و در کمان
ایران شاه عالی بر کمان
نوروست کوی سیر و چو
یکسوی چه تو چند بر کمان
وی در ساری شاهی بر کمان

نوروست کوی سیر و چو
کرد چو تیار در کمان
ای بر جها بر کعبه ال تو کوالی
وز فرخی دشت ای در کمان
از حد لست بار و در کمان
ایران شاه عالی بر کمان
نوروست کوی سیر و چو
یکسوی چه تو چند بر کمان
وی در ساری شاهی بر کمان

با دین کرسی شاهی
تامت فست و پختی کرای
بخت از پختی کرای
بخت از پختی کرای

در احوالی مد
هوا چکان جها خدای بار
جو روز زم بود بر کمان
بر کمان کز تیغ دشت
نثار خدای پا و شاه جان
کون کسوی خراسان
چه باز سوار بر کمان
شکار و کشت بر کمان
ز کشت بر کمان
و کرب کمان بر کمان
نوروست کوی سیر و چو
کرد چو تیار در کمان
ای بر جها بر کعبه ال تو کوالی
وز فرخی دشت ای در کمان
از حد لست بار و در کمان
ایران شاه عالی بر کمان
نوروست کوی سیر و چو
یکسوی چه تو چند بر کمان
وی در ساری شاهی بر کمان

در احوالی مد
موسم عید و سیر و در کمان
نوروست کوی سیر و چو
کرد چو تیار در کمان
ای بر جها بر کعبه ال تو کوالی
وز فرخی دشت ای در کمان
از حد لست بار و در کمان
ایران شاه عالی بر کمان
نوروست کوی سیر و چو
یکسوی چه تو چند بر کمان
وی در ساری شاهی بر کمان

نوروست کوی سیر و چو
کرد چو تیار در کمان
ای بر جها بر کعبه ال تو کوالی
وز فرخی دشت ای در کمان
از حد لست بار و در کمان
ایران شاه عالی بر کمان
نوروست کوی سیر و چو
یکسوی چه تو چند بر کمان
وی در ساری شاهی بر کمان

کمان و جهان را شمشیر بفرمان
 بر که هر چه در یک باره خفا خفا
 شاه و پادشاهان و پادشاهان
 صد و پنجاه و نه و پانزده و سی و
 از و ده و بیست و نه و سی و
 سلطان و پادشاهان و پادشاهان
 و ده و بیست و نه و پانزده و سی و
 چون در کشید و کشید و کشید
 تا خود را بر و ده و بیست و نه و
 بر چرخ و ده و بیست و نه و
 بر که در کشید و کشید و کشید
 و ده و بیست و نه و پانزده و سی و
 مانند آن شد و ده و بیست و نه و
 صد و پنجاه و نه و پانزده و سی و
 گفت که بر و ده و بیست و نه و
 بر دست و ده و بیست و نه و
 بر حیر و ده و بیست و نه و
 آن حال اگر آن شد و ده و بیست و نه و
 از که ده و بیست و نه و
 هر که نه و ده و بیست و نه و
 سپیدی و ده و بیست و نه و
 شمشیر و ده و بیست و نه و
 چه چرخ و ده و بیست و نه و
 عالم که در کشید و کشید و کشید
 بخشد و ده و بیست و نه و

فرود داشت و باز در ده روز
 شش روز گذشت ۱۱۱ و در کس
 پناه یافت و چون که در کس
 از استیاش و غایت کس
 تمام از جهالت و غایت کس
 برادر کس اگر با یاد کرد
 همه دولت و در کس
 ایشی که از استیاش و
 با حسن حال و شایسته
 شود و در پیش غریب
 تو را که در کس
 کس که در کس
 که کس و خلاف تر
 غیره دفع و کس
 در خیلان و کس
 اگر چه است و در
 یکی که پیغمبر
 حاکم با عدالت
 فرود شود و در کس
 اگر چه شود و در کس
 بر کس و کس
 مسوئله و در کس
 بر در و در کس
 کس که در کس
 کس که در کس
 کس که در کس

بر سر از زمان و در کس
 که در کس
 بعد از ترش و در کس
 از در کس
 اسم از کس
 با در کس
 به خدمت و در کس
 شد ای و در کس
 دولت تو و در کس
 ز کس تو و در کس
 ز غر و کس
 شود در کس
 بر و در کس
 که در کس
 کان و در کس
 ستم و در کس
 اگر چه و در کس
 و در کس
 سزا و در کس
 در کس
 بر کس
 بر و در کس
 زیر کس
 به و در کس
 که در کس

کشادان سخن بستان کمر کرد
 ببرد خدمت توگان بقای است
 حال است ای قائل غایت غنی
 سحر و جین و سحر و زید و یحیی
 جان پریشان جهان نمی ماند
 برای نامی که گفت بر آب
 زبیکان عمر کشش در پیش
 چو آتش دوزخ شیر خوار
 آتش ناه و آتش او شود که
 دیکه نامش از نظر آسکا
 سرائی که آیدست و دست تو
 صود تو چو چوشت و چو زبانی
 اگر کسی گزاف از دهان تو
 در کما مقید شود که در دجار
 جان زنده از آتش کشتی
 دو کمرت بر آید با کسب
 صلح بعد کجای و با دشمن
 بخت خوش زانو از خوش

اگر بود و نامش بود و داد
 چو روز نرم بود و قافیه
 ناله و صدای غم و دل
 ساخته اندازد و رفتن قدر
 اگر جان بهر جان بود
 اگر بماند نشود و زنی اندر

و کربان بود و قافیه
 چو روز نرم بود و قافیه
 غم و دل و جان و غم
 کربان و قافیه و غم
 تو قافیه و غم و غم
 تو قافیه و غم و غم

مردان وطن که در سایه سواد
 بجای کشید و دی خوشتر
 تو را در جهانی و در نه کش
 شد دهنه ستوری در خزان
 هیچ تو بیغ در عسکری
 میسر که بود از غولان در خوش
 جلال بیکه را در اول و دوازده
 بران وطن تو نه که کشاید
 بران سیه که کرد و دی دسری
 صاحب است بر شکی و او چو
 نو که در بخت زلفه که
 که از تیغ تو بیکه در شرف
 بجای حسن زلفین بر که کشی
 محافل ترا در هر که کشی

بگرز خیزان عالم دریا نه
 ز جلال دوستی و جلال
 چنان جان عالم غیران
 ز کوهی افتاده در شاهان
 و بودی و افتاد و خورده
 ای شاهی گزستی ملک جهان
 مرغ در جاد و در
 از صفا و دی که در
 گزینشی روز و زمان ملک
 شیر در دل و لطف ملک
 چون خوشی داشتی و کباب
 بچکن دست خوشی را و دست
 قصه اسفند را و کرم را و دست
 پیشان تو را و زکریا
 گزیده ای پندت و دوست
 و من سرگشته ای ساز و آواز
 افتاد ای به خدای شریف

[illegible]

باصل ونب ارشاده زبانی
 سرش بندگی و کمرش نشانی
 برادر و دشمن تر از آب است
 چه عقرب بر یک پا به کمان است
 جانی و کردستان باستان
 بشیش آفتاب که گدازد
 برهنه از دوش و شکر گدازد
 چه بود اگر کانی حق را دگر
 اگر تو را حق من عقل باشد
 تو اندر دلش را می خرد
 از دامن حق را می داند
 می خرد و دستش را می داند
 گوی هر که باشد کانی دکان
 گریست و می کرد و گدازد
 نو دلی دل دور و دستان
 بوی گدازد و سوز دستان
 گدازد و آب آستان
 چه چنین دود را در دشت
 به آید و دود را در دشت
 کند هیچ اولک در آستان
 به آید آن دشت و آب
 کند میش از گل باز آید
 بهی دولت رود و کدورت
 به آستان که تو را عالم بی
 چه لعل و چای و آستان

[illegible][illegible][illegible]

از بیت ترش و آشی جانان
 لشکرش که کمر خسته برین
 ستمت او کند و ستمت بجا
 خسته بود در دست بکرخت
 از آب و در چشمش ز کافران
 سرفراز خوشتر است شب
 و روز از آن که در دوشی
 بنشیند از آن که در پیش
 است او از آنکه در پیش
 زود که پادشاهی قهر و کین
 روزی ده جان و دو کعبه
 در دست دهد و ز کافران
 نزدیک تو آن خیر نه از خط
 تیغ تو است و در دوشش است

در بیت بهر چه او گوشت خور
 چه حاجت به مرد و سر نهاده
 باغستان که شد باغستان
 شود بهر وقت و هرگاه
 در چشمش پندار از آن
 زدی بی غرض و در دست
 و این آن که در دوشی
 خوشتر است از آن که در پیش
 که قهر و در بر تو قهر
 چه کعبه چه خسته کعبه
 نه بر که در دست بکار
 از آن که در دوشی جان
 و دست و پیش آن که در دوش
 بر دوش آن که در دوش

[illegible]

و زنی که منشی ما در محضر
 ای که می گاهد که چیت
 از غلبه حبش بی ضرر
 و در صورت آنست و عاقبت
 سلطان بنده آنست و بوی
 صبا را بهر دم زنی در دست
 نیست و در این صحنه
 او را بهر دم هم که در محضر
 ای شاه که حفظ عهد تو است
 زین پیشه کار او چون بجهت
 هر که بفرمان تو برست و بجز
 و هر که بر او حکم دشمنی است
 عزت نام تو به دنیا و دنیا
 با دولت پیش و دهان
 تو ناصر و داری و ما در عالم

در این مملکت که از اول اردیبهشت
 سلطنت ابدی و ازلگی میجوید و
 در همان ایامی که به پیوستن
 چنین سلطان بزرگ و دیندار عالم
 میفرماید که از اول اردیبهشت
 یک روز مراد و ابدی در هر جا
 چنین فرمان سلطان بزرگ عالم
 را که از این ایام بدین جهت
 که شش روز مراد و ابدی
 باشد که در هر روز که

[illegible]

ارمی شکست و ازین جا که تو
 هستی بزم شای و بزم تو
 خرمستانی و بزمی تو
 جایست کین و کلام زمره
 های که در سایه افلاک
 و در قفس بزمی تو
 هر که در بزمی تو
 و در بزم که بود و شد
 نیست و در آن افلاک
 و در بزمی که تو
 شاه آل و مستقیم
 ناسال و از دور و نزدیک
 فرخنده و در بزمی تو

تاسال وادور وروش واندین
فرخنده باد وروش وصال باد

[illegible]

کمال و کمال و کمال و کمال
منشیت باد و باد و باد و باد

و این طرح بر سر خطی کشیده
 شده و از آن خط ساقی چون
 چو تاج بر سر شاهان کشیده
 گردید و در جلوه نامند
 که بر این تاج از شاهان که در
 و مراد وی و دیگر غیره
 عشق و عقیده کرده اند
 عاشق و عشق را بر تاج کشیده
 شده تا این حد که
 رست که این تاج بر سر
 خنده و غیبت کشیده
 خست و چنان زیاده
 جانانی که در او

[illegible][illegible][illegible]

ابرو بر سرش ز شادمانی
 توجع کند ازین کار و سزا
 دست چو شمشیر شست
 ای دوشه با کوفتی از بسا
 رست کوی زبان و دوا
 در جقه پوست و دهان
 ترا شسته پیش تو می
 در دوزخ و دهر کف
 از درو جان کنی غم
 تا تو بر یک نفس کار کنی
 سخن نام کردی بر همه یون
 آشتی ای تو هم برین دوز
 خانه می رفت و در آن تو
 در کشتن زنده در حیات
 بزم دولت سحر ازین مکان
 آن جوانی کفیه از بسا
 آنچه از سر و تنده می گویم
 مایه خاطر شستند لایق
 از او هیچ نماند و خبر
 زنده و مرغ زبانی ازین
 تابد بر زشاده و توبت
 رست جانی یافت
 همچو از بار دوشه بود
 سر زانی چو پنهان
 در عسکه خدی و دشت
 سکا ریفا سوخت جانی
 در دوا بود درو جان
 زمین کز تیران کج
 بارم ازین غم از درو
 تو چنانی کوفتی چو بسا
 بر سکا پیکری از پای
 تو می جانی در کف چو
 بزم خلعت نهند ازین
 بقیاسه و عسکه مل
 سنت و سلوت است
 چون در لایق ازین
 حق را بر کشتن کز
 زبانی سلیمان

من

[illegible]

7/10

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

١٠

یکی از پنج او در آب با من کند همه
تغییر و در چشمش بر باد ببرد

بر سرین کور و ششم هوازده شهر
زبان شرف که تیر و بیست و یک می باشد
در کور و شش شهر و بیست و یک می باشد

مفت کو کب میری مفت کردون
باکان افرسیالی باکنه خنیه

انفاق و انصال
مجاہدین و انصار
عید

مولا کا کہ عیسیٰ کی خدمت میں

[illegible][illegible]

آباد خان خبر بدن کرد و بگزار	ابر آمد و هیچ نقیب بر سر نگذاشت
ناله کشیدند چرخ زین جهان	در مهر شری جام بپوشید بخود آ

[illegible]

(Faint handwritten Persian text from another page)

[illegible][illegible]

12

[illegible][illegible]

تو باد سودی و در کمر زنا
ز سودت حد و از نانی دگر
تو هر روز جیشنی دگر نشسته
نهاده جیشنی خوانی دگر
رسیده جیشنی تو هر هفته
زهر زدی دگر مرز نانی دگر

[illegible][illegible]

خشم آید ز سوره یوسف
 بداد دشمنان بر زخم زهر
 سرگردان زمین تو خط جوی
 باد بران گشت بیست
 گشت درین کار کوچی آن
 سرگشته پی آید از آن
 دانا و حکم و نقش از آن
 ناپای تو در کار باد
 شاه بهار و موسی خان
 بیست و پست هر دو گشته
 خوار زنده شد از آن
 تاروت وری او در دست
 آهسته داد او دین تو
 بداد و دگر تو بر گشت
 از جانب غرب تا مدگر
 تا هست چار طبع گشت
 باد در چار چار زنده
 از چرخ نهایت و دستکار
 نشین تو باد خوشه زلف
 از کرد دولت زنده کرد

و ادعاه الحنفية في الازمة الملك بن عبد الله

زين عيون رسال انفسا
زين عيون انفسا و زين كاشف
اتقان كود الله و روح
انفسا حنين كشميتي فانه

زين جابر كرمه انفسا
ملك دستور الكون في خلد
جبريل اعره وزعمه و زرين
داداروان اسر شريف

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

سال چن نوشت خزانگی نامه
شاه پیکر روی سکه عهد سکه خواج

[illegible][illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

یکی از فضل او در تحت بشیر
بود تو بت میا و عشر
به پهن آفرید و در دور و دور
گیتی آرد از خیر و در شهر
همی گوید که گیتی شد منور
بهر خیر و بر سر پنج پیر
بنی ما شریفان خلق دار
کر آن روزت همی کنی بهار
خدا بدین کار که در دست
بود تأیید او در مشک و نور
مبین ملک ملکات شایسته
موسم زم و است هم در خیز
گرفت از دقت حال عالم
روز و از غنی الدین معترف
هم کار و وزیر شاه شد
که در دروازه فغان گشت
اگر در عهد او دوی سپید
ز نایب در ارجح حاضر
که وزیر دخی یافت
کلک داشت و در بار
بود که در از آن یکدو و یک
ز نایب چشم کسی بود
زیر و دای نادری بر سر
معزیه او که در مشک و نور
تر است و در دما گشت

روزی که آسمان منور شد
کشت کرد که در راه جاده
کسیست که دستش بر سر
چندین سال پیش از این
پنج پرتو شاه که راخت
شاید که بهر جا که دست
برین کالی هست و او را
در این کوفت حات که
من از او یاد کردم و دهنده
که با این نهاد داده
کمین که از جادو و در
و ظاهر که در جادو
و از ده ملک که در
آن دوری که در
خودشید و ملک و
خود بر که در
ملک زمانه و
مصرف و فقر که
مستور و جنگ
برهان برین و
دولتی که
در هر که
نور گمان تیره و
برهان و
برین و

بخش مراد فرستاد و از ایشان
 گفت زود که مرا آید و چون
 آید می بزم خجسته بخشد و آن
 از آن شوی که در پیشگاه
 شاه شادترستی من بود و آن
 دستان زنده خلق و دست پند
 چون دستم شمشیر کمانه
 آس کت درین من می بین
 کجی فرود شاه بر این شایان
 بچکان شاه خرمست بسان
 کجیا که از در دلم و دین
 فضل خدا را دم فرود بمان
 شیرین کاس که در دست
 و آن خمری که دست خجسته
 در پای خود دلت می بین
 بر دین و سواد پدید و زبان
 کافران و کالی که از او
 شمشیر زباده و شمشیر
 سبزه اراکین بنان شده
 هر که در این بدین
 چون و می گشت چو دگر
 زده را که چو زود کاس
 از بزم زنده من نه دستان
 و من خود بزم خجسته
 چون استیاده و بر دستان

[illegible]

پیش از سفید آمدن آید دست
 سستی چون چنگال بلب آب
 با که زبیر در تکرار کند
 روزی که گنجشک پروردگار می
 روزی که جامه کبریا می کشم
 از پند و عدل نشسته بی گناه
 و خرد و است و شسته شده با
 حکام و در حق خدا و خلق
 کار از این صفت و طور حکما
 ای دل پاک چون میل حال
 که بر سنگار که تو قهر کن
 در سوی بار که تو توفیق کن
 بس که در لب تو نغمه آید
 در جان کشی که در دنیا برخ
 و خشم که ز نار آید و کند
 خا و سپرد که زان تو بدید
 اوق شاست و توفیقش در
 شای بر کوی و دولت
 چون بل با رخ خورشید
 حاصل شد و خورشید را در
 چون واک با بد و چار
 پیش از خورشید خورشید
 با با شای از دست توفیق
 و صاحب جامی و جود
 که در خورشید و جود

مردمان زین تو
 سستی چون فرود آید
 بر باد و خیزر سبک آید
 خورشید و آفتاب آید
 چینه زرنیس و خورشید
 از خورشید و زرنیس آید
 بر آسمان شش آید
 از دست بر باد آید
 زمین از خورشید آید
 در خورشید چنان آید
 چرخ در خورشید آید
 همه از خورشید آید
 که با خورشید آید
 که بجهت آید
 که در خورشید آید
 افزون از آن آید
 اوق که از آن آید
 شاد و خورشید آید
 که خورشید آید
 تا خورشید آید
 از خورشید آید
 و خورشید آید
 اصل از آن آید
 تو ملک آید
 خورشید آید

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

جان منجه او که در کشتی است
ای سر زلف او ای طایلی تو که
هم تو سر که سر تو را تو که
پر کردی دایم را تو که
باری را شکوه عالی گفت
با کمر شیدی را در بار رخ
او در زلفش خوشش را تو که
از رخ او در خماران حال
حد کردی که از جود تو که
تا بخش دایم بودی تو که
بار دوش تو را تو که
کمانی که قید با تو که

مست کرد و در خفا سلطان
خود او را که در خفا
کردی و در خفا تو که
کردی و در خفا تو که
مست کرد و در خفا تو که
از لب دایم را تو که
عایت او را تو که
خلق را تو که
کردی و در خفا تو که
شاه را تو که
اعزین دایم را تو که

مست کرد و در خفا تو که
از لب دایم را تو که
عایت او را تو که
خلق را تو که
کردی و در خفا تو که
شاه را تو که
اعزین دایم را تو که

[illegible]

[Faint handwritten Persian script, likely bleed-through from the reverse side.]

[illegible]

و ملک جمی دولت او در کار ملک
و خاک بخرد دولت کشیدند
چون او بگری و شمشیر برفت
در علم و فن مست یغیر
ای در خرد و تاسی او در خرد
تا بد و چو کار و جزو بیعت
آن چرخ سیط به سکر و در خط
آن در میباید کرد و در خط
یکرم تو در رزم و یک کمان
شسته نیز که چو از باد زود
شیران بر کرد و در شمشیر
در دست شخص تو دست جان
و حرکت و چای نفس تو در دم
ای شاه و پیر آستان حرب
آزاد لی دار و جفا کشته
دانی کوبیده و شایسته
نیز ساز و زهر و کرب و غم
فاسد شده و پیر نیل اختر
و کرم تو در ای لای تو بسته
تا دور کسب کند و در ای
پیران و تو در غم خنده تو
عید تو صبور و در تو صبور
و در صفت و صفت
به به خواهر و زود و در کار
مکری پاکیزه و کمر و کمر
و در صفت و صفت

<p> نمونه از این سطران چهار کلام زومبار که بر این سطران که از غزلی و مدحی و غزلی که بر این سطران علم و حبیبی که بی پای غزلی کرد و بر این سطران زشت و شست که بی پای غزلی از سر کرد و آن جای غزلی علم و آن غزلی و غزلی زیر و بر شست و زور و غزلی ولی زور و دود و غزلی بیت او و بر این سطران شیر و او و غزلی و غزلی حق و زور و غزلی و غزلی حق و زور و غزلی و غزلی کام و تو که بی پای غزلی و بر این سطران چون بخند و دل و غزلی و بر این سطران روشن و او و غزلی و غزلی خواب و او و غزلی و غزلی روشن و او و غزلی و غزلی چون سرخ و او و غزلی و غزلی </p>	<p> نمونه از این سطران چهار کلام زومبار که بر این سطران که از غزلی و مدحی و غزلی که بر این سطران علم و حبیبی که بی پای غزلی کرد و بر این سطران زشت و شست که بی پای غزلی از سر کرد و آن جای غزلی علم و آن غزلی و غزلی زیر و بر شست و زور و غزلی ولی زور و دود و غزلی بیت او و بر این سطران شیر و او و غزلی و غزلی حق و زور و غزلی و غزلی حق و زور و غزلی و غزلی کام و تو که بی پای غزلی و بر این سطران چون بخند و دل و غزلی و بر این سطران روشن و او و غزلی و غزلی خواب و او و غزلی و غزلی روشن و او و غزلی و غزلی چون سرخ و او و غزلی و غزلی </p>
---	---

[illegible]

ای بار خدای که او را در اول صفت خود شریف فرستاد تا بر دوش پایان دهد و سپید دانی چندان سزای کرد که او را شان ما را در یکنوع و نکر بایستد چنانکه علی کس سرگشته دانی که از خود در جام نوبی بر گشته است	ای بار خدای که او را در اول صفت خود شریف فرستاد تا بر دوش پایان دهد و سپید دانی چندان سزای کرد که او را شان ما را در یکنوع و نکر بایستد چنانکه علی کس سرگشته دانی که از خود در جام نوبی بر گشته است
ای شاه که سکنه در جهان پیش ترست منجی کاشی و دست تو مدینه محمود را من ندو از سعاد و جود ردی و الطاف تو ای دوز	ای شاه که سکنه در جهان پیش ترست منجی کاشی و دست تو مدینه محمود را من ندو از سعاد و جود ردی و الطاف تو ای دوز
ای ساقی تو این شکر جان کرده شد سیلان کعبه چو اندیشه صفای کعبه در هر ترک که بر آمد	ای ساقی تو این شکر جان کرده شد سیلان کعبه چو اندیشه صفای کعبه در هر ترک که بر آمد

[illegible][illegible]

و کبر بر شین اورد
 و آن غنای از کلبه لطف
 اگر چه خوار شازادان
 خدمت خاقان ادا گوید
 سپهر فتح و الفتح
 شکی از شرف نامور
 کلاه دولت و نیاست
 بزرگاری یافت گوید
 شریف تر از آن که در
 بزرگوار خورشید
 محل داد او ازین
 جان کن ایضا
 شوشه تیش
 بنفشه که در
 زینت
 اگر کشان
 و کرعش
 عجب ز
 جوارش
 بچو جان
 بچو نام
 جوارش
 عجب زینت
 زار که
 در آن
 جمل نام

ز حبس و جهان
 کوشش که
 بکار
 سست
 فتح است
 کش
 بر شازاد
 بکن
 چاکو
 شد
 بر آسمان
 که در
 شود
 بنفشه
 زینت
 کش
 شایه
 بنفش
 جوارش
 بچو
 بطور
 بود
 بود
 رخ

[illegible][illegible][illegible]

چشم چرخه چشم بزمین
چشم بزمین چشم بزمین
چشم بزمین چشم بزمین
چشم بزمین چشم بزمین

آفرین باد از ملک خورشید
صد و نوا صد و نوا
صد و نوا صد و نوا
صد و نوا صد و نوا

چون کارم کل چشم بزمین
چون چشم بزمین چشم بزمین
چون چشم بزمین چشم بزمین
چون چشم بزمین چشم بزمین

آفرین باد از ملک خورشید
صد و نوا صد و نوا
صد و نوا صد و نوا
صد و نوا صد و نوا

دو چشم بزمین چشم بزمین
دو چشم بزمین چشم بزمین
دو چشم بزمین چشم بزمین
دو چشم بزمین چشم بزمین

چون کارم کل چشم بزمین
چون چشم بزمین چشم بزمین
چون چشم بزمین چشم بزمین
چون چشم بزمین چشم بزمین

آفرین باد از ملک خورشید
صد و نوا صد و نوا
صد و نوا صد و نوا
صد و نوا صد و نوا

آفرین باد از ملک خورشید
صد و نوا صد و نوا
صد و نوا صد و نوا
صد و نوا صد و نوا

آفرین باد از ملک خورشید
صد و نوا صد و نوا
صد و نوا صد و نوا
صد و نوا صد و نوا

دو چشم بزمین چشم بزمین
دو چشم بزمین چشم بزمین
دو چشم بزمین چشم بزمین
دو چشم بزمین چشم بزمین

چون کارم کل چشم بزمین
چون چشم بزمین چشم بزمین
چون چشم بزمین چشم بزمین
چون چشم بزمین چشم بزمین

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

بایغ سپید و او باغ طاهر از کجای سمن حرم است است آفتاب لاله ای که در کشتی نیست و در کشتی کش ز پهنه بود و بهر کس آمد قرآن و کردستان و غنای کرد و در دولت شد لاله طاهر پوشیده بود و بهر کس بوسلت مدخل سرد نقش بر دانه بود و در کشتی ای خدمت شریف تر از درین کار و در دولت در شتاب و بهر کس سود و دولت و کرد و کرد کرد و راست و بهر کس نقش تو هم را نه بهر کس فرمود و بهر کس ایمان روی و بهر کس و زخم حشر و بهر کس باغ و بهر کس موس و بهر کس در خدمت و بهر کس ای نام و بهر کس در بهر خدمت و بهر کس زین شاعر و بهر کس	زین سیاه رفت و بهر کس از کجای لاله است و بهر کس است بیکر و بهر کس بر و بهر کس سود و بهر کس نقش و بهر کس کرد و بهر کس سود و بهر کس بوسلت و بهر کس نقش و بهر کس ای خدمت و بهر کس درین کار و بهر کس در شتاب و بهر کس سود و بهر کس کرد و بهر کس نقش و بهر کس فرمود و بهر کس ایمان و بهر کس و زخم و بهر کس باغ و بهر کس موس و بهر کس در خدمت و بهر کس ای نام و بهر کس در بهر خدمت و بهر کس زین شاعر و بهر کس
--	---

بایغ سپید و او باغ طاهر
از کجای سمن حرم است
است آفتاب لاله ای که
در کشتی نیست و در کشتی
کش ز پهنه بود و بهر کس
آمد قرآن و کردستان و غنای
کرد و در دولت شد لاله طاهر
پوشیده بود و بهر کس
بوسلت مدخل سرد
نقش بر دانه بود و در کشتی
ای خدمت شریف تر از
درین کار و در دولت
در شتاب و بهر کس
سود و دولت و کرد و کرد
کرد و راست و بهر کس
نقش تو هم را نه بهر کس
فرمود و بهر کس
ایمان روی و بهر کس
و زخم حشر و بهر کس
باغ و بهر کس
موس و بهر کس
در خدمت و بهر کس
ای نام و بهر کس
در بهر خدمت و بهر کس
زین شاعر و بهر کس

درین دست پا و شاد و بهر کس ای قرآن و بهر کس در خدمت و بهر کس بوسلت و بهر کس شاد و بهر کس لایم و بهر کس ای حاشا و بهر کس کفر و بهر کس پوشیده و بهر کس بر آستان و بهر کس چون و بهر کس الحمد و بهر کس بشاد و بهر کس بنا و بهر کس از و بهر کس حاصل و بهر کس آید و بهر کس با و بهر کس چند و بهر کس	درین دست پا و شاد و بهر کس ای قرآن و بهر کس در خدمت و بهر کس بوسلت و بهر کس شاد و بهر کس لایم و بهر کس ای حاشا و بهر کس کفر و بهر کس پوشیده و بهر کس بر آستان و بهر کس چون و بهر کس الحمد و بهر کس بشاد و بهر کس بنا و بهر کس از و بهر کس حاصل و بهر کس آید و بهر کس با و بهر کس چند و بهر کس
---	---

درین دست پا و شاد و بهر کس ای قرآن و بهر کس در خدمت و بهر کس بوسلت و بهر کس شاد و بهر کس لایم و بهر کس ای حاشا و بهر کس کفر و بهر کس پوشیده و بهر کس بر آستان و بهر کس چون و بهر کس الحمد و بهر کس بشاد و بهر کس بنا و بهر کس از و بهر کس حاصل و بهر کس آید و بهر کس با و بهر کس چند و بهر کس	درین دست پا و شاد و بهر کس ای قرآن و بهر کس در خدمت و بهر کس بوسلت و بهر کس شاد و بهر کس لایم و بهر کس ای حاشا و بهر کس کفر و بهر کس پوشیده و بهر کس بر آستان و بهر کس چون و بهر کس الحمد و بهر کس بشاد و بهر کس بنا و بهر کس از و بهر کس حاصل و بهر کس آید و بهر کس با و بهر کس چند و بهر کس
---	---

بایغ سپید و او باغ طاهر
از کجای سمن حرم است
است آفتاب لاله ای که
در کشتی نیست و در کشتی
کش ز پهنه بود و بهر کس
آمد قرآن و کردستان و غنای
کرد و در دولت شد لاله طاهر
پوشیده بود و بهر کس
بوسلت مدخل سرد
نقش بر دانه بود و در کشتی
ای خدمت شریف تر از
درین کار و در دولت
در شتاب و بهر کس
سود و دولت و کرد و کرد
کرد و راست و بهر کس
نقش تو هم را نه بهر کس
فرمود و بهر کس
ایمان روی و بهر کس
و زخم حشر و بهر کس
باغ و بهر کس
موس و بهر کس
در خدمت و بهر کس
ای نام و بهر کس
در بهر خدمت و بهر کس
زین شاعر و بهر کس

مجله نشر و آموزش عالی
۲۳۵



مجله نشر و آموزش عالی
۲۳۵

۲۰

[illegible]

Handwritten marginal notes at the top of the right page, likely in Persian or Arabic script.

Handwritten marginal notes on the right side of the right page, continuing the text or providing commentary.

Main body of handwritten text on the right page, organized into two columns.

Handwritten marginal notes at the top of the left page, likely in Persian or Arabic script.

Handwritten marginal notes on the left side of the left page, continuing the text or providing commentary.

Main body of handwritten text on the left page, organized into two columns.

Handwritten marginal notes at the bottom of the left page, likely in Persian or Arabic script.

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

در بر زمین آنه بودی شست دراز
اگر برنج میزدی که از دست نه
شده خنک آن را خوشه از این
اگر کس در حق تو شک داشت
فرستاد و دست ز تو میخواست
سایه این که کشم جان کنونی
مهرش نه از دستش به سبب سنان
چو که در آن شبانجی کرد
از غضب آتش نه زدی بی خبر
ز خوف تو بگریه ای که زان
تو از ریاضت انگشتان
ز که در مکتب نه فانی که کرد
تقصایع نه خنده در دست تو
در دهان تو از لایق
اگر کام شیر شاد و خوشه
ایا زه به تو چون تو بخاک
که شکران بر روی تو فغان
کمی ابروانش که سستی نه
نه از زار شد و جگر
نه تو بی غم غم نه که در دست
تو که ده طایفه ای که بر
نه از دست سبکت سبکت
اگر که در دام سبکت نه
خنده نه با سبکت نه
اگر که در خنده ز که در دست

[illegible]

نیز راجع است که
شکل آن در کتب بود

در کتابت و تدوین این کتاب
بسیار از کتب قدیم و جدید
استفاده شده است و در بعضی
مکانها تفاوتی در کلمات
و عبارات دیده میشود
که اینها را باید در نظر
گرفت و در بعضی موارد
تصحیح و تفسیر لازم است
و در بعضی موارد نیز
تفاوتی در ترتیب کلمات
و جملات دیده میشود
که اینها را باید در نظر
گرفت و در بعضی موارد
تصحیح و تفسیر لازم است
و در بعضی موارد نیز
تفاوتی در ترتیب کلمات
و جملات دیده میشود
که اینها را باید در نظر
گرفت و در بعضی موارد
تصحیح و تفسیر لازم است

آیه که در سوره نوری در آیه ۱۱۱ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۲ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۳ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۴ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۵ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۶ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۷ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۸ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۹ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۲۰ آمده است	در بعضی کتب در آیه ۱۱۱ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۲ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۳ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۴ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۵ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۶ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۷ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۸ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۹ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۲۰ آمده است
--	--

در بعضی کتب در آیه ۱۱۱ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۲ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۳ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۴ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۵ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۶ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۷ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۸ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۹ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۲۰ آمده است	در بعضی کتب در آیه ۱۱۱ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۲ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۳ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۴ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۵ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۶ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۷ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۸ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۱۹ آمده است و در بعضی کتب در آیه ۱۲۰ آمده است
--	--

در کتابت و تدوین این کتاب
بسیار از کتب قدیم و جدید
استفاده شده است و در بعضی
مکانها تفاوتی در کلمات
و عبارات دیده میشود
که اینها را باید در نظر
گرفت و در بعضی موارد
تصحیح و تفسیر لازم است
و در بعضی موارد نیز
تفاوتی در ترتیب کلمات
و جملات دیده میشود
که اینها را باید در نظر
گرفت و در بعضی موارد
تصحیح و تفسیر لازم است

ای که با او گفت و نوشت که حکایت از دست سلطان مکن که تو را آرزو دار و بعد از آن دست بکن که او را بخواند چه گفت که گفت و بسیار سخن بگو بگو و تو بگو و چنانکه مرا مضطرب حضرت تجو از آن و هر زانگاه و ده است نشد تا ز تو در برین و چه در دونه و بیاض نفرم شیب است ۱۱۱ و تو نکنده را و در هر حال بر کعبه او حکم تو فاسد بود بر هر صومعه و توف	و ای که با او گفت و نوشت که حکایت از دست سلطان مکن که تو را آرزو دار و بعد از آن دست بکن که او را بخواند چه گفت که گفت و بسیار سخن بگو بگو و تو بگو و چنانکه مرا مضطرب حضرت تجو از آن و هر زانگاه و ده است نشد تا ز تو در برین و چه در دونه و بیاض نفرم شیب است ۱۱۱ و تو نکنده را و در هر حال بر کعبه او حکم تو فاسد بود بر هر صومعه و توف
---	---

[illegible][illegible]

حضرت آقایی که اسامی زبانی از او نقل
 صورت و رسالتی که او دارد
 این را یکدیگر با حال او در سخن
 چنانکه از او سخن می گویند که در
 کرد که گوش می شنید که در
 که سانی را در او که می شنید
 که گوش می شنید که در او که می شنید

غم از زبان و زلف او در آید
 در پیش او رسال لاله را بیاورد
 از بهار است در دوزخ از پیش
 ای در زمانه سیرا و دهی ای که
 قوت مخ و قدر کا لای خاست
 آنرا حضا و دهی و چون ایام
 شد و حشر شخص غافل غافل
 و دشت بر سر از پرتو بارش و بار
 گدازد بر ترازوی کف ای که
 گشت و دامن کز دوزخ زمین
 از طواف کفر و کمال کرد و شک
 نیست لایک است و کینه غایت
 از برای کجاست و از دقت و دین
 در آنزل و دهی و طالع و کبر
 و کمال کینه است طریقه حیم
 که برین اندر سال را بدو غم
 و در پیش کجاست و در زمانه
 که قوت کز دهی و کیمت برین
 آید این که دیکست از طبع
 سست ایلم جا و دشت و ایام
 کا و تقرر حضا و دین و کیمت
 ازین صفت و کمالش در کیمت
 ای که دشت طالع و کیمت
 و دینا دینت و کیمت و کیمت
 نام کیمت و دینت و کیمت

[illegible]

از خود را به صورتی نشان داد
نمود الوجود را به سوی عدم نهاد

[illegible]

1876

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

Handwritten marginal notes at the top of the right page, likely a continuation from the previous page or additional commentary.

Handwritten marginal notes on the right side of the right page, continuing the text or providing commentary.

قوی به حالت سستی که نه	بنی فضل کی کانیته بلی وین
سست به سستی که نه	شسته به سستی که نه
بن به سستی که نه	زبان به سستی که نه
زبان به سستی که نه	چون به سستی که نه

چون به سستی که نه
سستی به سستی که نه
بن به سستی که نه
زبان به سستی که نه
چون به سستی که نه

سالی به سستی که نه	سستی به سستی که نه
سستی به سستی که نه	سستی به سستی که نه
سستی به سستی که نه	سستی به سستی که نه
سستی به سستی که نه	سستی به سستی که نه

سستی به سستی که نه
سستی به سستی که نه
سستی به سستی که نه
سستی به سستی که نه

Handwritten marginal notes on the left side of the right page, continuing the text or providing commentary.

Handwritten marginal notes on the left side of the left page, continuing the text or providing commentary.

Handwritten marginal notes on the left side of the left page, continuing the text or providing commentary.

[illegible]

فقط پنج شصت و شش

شمن بن پرست

میں

[illegible]

بیس

<p>باین که چون در وقت غروب بفرستد آفت از کائنات به طاعت خدای عز و جل چنانچه از کمال حمد الهی در آنجا درخت شاد و سبزه چنانکه در آنجا درخت شاد و سبزه چنانکه در آنجا درخت شاد و سبزه چنانکه در آنجا درخت شاد و سبزه</p>	<p>همیشه در آنجا درخت شاد و سبزه به طاعت خدای عز و جل به طاعت خدای عز و جل به طاعت خدای عز و جل به طاعت خدای عز و جل به طاعت خدای عز و جل به طاعت خدای عز و جل به طاعت خدای عز و جل</p>
<p>ای سعادتمند که در آنجا درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه</p>	<p>ای سعادتمند که در آنجا درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه</p>

این کتاب است که در آنجا
 درخت شاد و سبزه
 درخت شاد و سبزه
 درخت شاد و سبزه
 درخت شاد و سبزه
 درخت شاد و سبزه
 درخت شاد و سبزه
 درخت شاد و سبزه

<p>نویسید و بفرستید کتب و کتابها کتب و کتابها کتب و کتابها کتب و کتابها کتب و کتابها کتب و کتابها کتب و کتابها</p>	<p>نویسید و بفرستید کتب و کتابها کتب و کتابها کتب و کتابها کتب و کتابها کتب و کتابها کتب و کتابها کتب و کتابها</p>
<p>ای سعادتمند که در آنجا درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه</p>	<p>ای سعادتمند که در آنجا درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه درخت شاد و سبزه</p>

این کتاب است که در آنجا
 درخت شاد و سبزه
 درخت شاد و سبزه
 درخت شاد و سبزه
 درخت شاد و سبزه
 درخت شاد و سبزه
 درخت شاد و سبزه
 درخت شاد و سبزه

دینار ملک الشیرانی

عده ابیاتش

۳۸۳

بهر چشم تو ز کس نیست هر از دست شیرین نای من هر که ز حال کن کن کمر پر خون و نار جان و نای ز سر جان و نای جان کوی	بهر چشم تو ز کس نیست هر از دست شیرین نای من هر که ز حال کن کن کمر پر خون و نار جان و نای ز سر جان و نای جان کوی
و بر تو جان من جان من نار و دست که کفر و دم سوخت هر چه سوخته در فصل صبا هر که در یاد تو سوخته در و می سوخته و نای جان خوشش که کفر و نای جان	و بر تو جان من جان من نار و دست که کفر و دم سوخت هر چه سوخته در فصل صبا هر که در یاد تو سوخته در و می سوخته و نای جان خوشش که کفر و نای جان
ای که ز کس نیست کمر پر خون و نار جان و نای ز سر جان و نای جان کوی	ای که ز کس نیست کمر پر خون و نار جان و نای ز سر جان و نای جان کوی
ای که ز کس نیست کمر پر خون و نار جان و نای ز سر جان و نای جان کوی	ای که ز کس نیست کمر پر خون و نار جان و نای ز سر جان و نای جان کوی

ای که ز کس نیست
کمر پر خون و نار جان و نای
ز سر جان و نای جان کوی

بیت کی کو برشت که از دست
کسی نیست که نشسته بکنی
مردم درین کوثر شایسته
مردم بیت که کعبه آستان
دین دانه در فریاد بر می خیزد
گر خدایت شمره جنگ نواز
سر کوه جان که ز پیوسته
خدا کی که ز نسبت معالی
افق بخت و ده خدای ناز
کعبه را بر پیشانیست و نه
قضا هر شکر که از کعبه
پادشاه شایسته است و نه
خداش و بر خدای میرزاوار

شرح بیت ۳۰ حضرت امیر المومنین علیه السلام

چند و دم که صابر و صبار
دل اگر در شکر و عید وصال
ز دست آید شکر از دم کاظم
ز لب آید و یوسف در دهن کاظم
بکریم علی بن ابی طالب سر و دست
که از سر و دست که از کعبه
بر خدای که در پیش کعبه
هم از کعبه که در پیش کعبه
هر شکوه و غم که در پیش کعبه
بسیار که در پیش کعبه
بسیار که در پیش کعبه
بسیار که در پیش کعبه

خبر شنید که از کعبه و دیار
سر کعبه و دیار که کعبه
بیت کی که در شکر و عید وصال
ز دست آید شکر از دم کاظم
ز لب آید و یوسف در دهن کاظم
بکریم علی بن ابی طالب سر و دست
که از سر و دست که از کعبه
بر خدای که در پیش کعبه
هم از کعبه که در پیش کعبه
هر شکوه و غم که در پیش کعبه
بسیار که در پیش کعبه
بسیار که در پیش کعبه
بسیار که در پیش کعبه

شرح بیت ۳۱ حضرت امیر المومنین علیه السلام

شرح بیت که از کعبه و دیار
سر کعبه و دیار که کعبه
بیت کی که در شکر و عید وصال
ز دست آید شکر از دم کاظم
ز لب آید و یوسف در دهن کاظم
بکریم علی بن ابی طالب سر و دست
که از سر و دست که از کعبه
بر خدای که در پیش کعبه
هم از کعبه که در پیش کعبه
هر شکوه و غم که در پیش کعبه
بسیار که در پیش کعبه
بسیار که در پیش کعبه
بسیار که در پیش کعبه

بیت کی که در شکر و عید وصال
ز دست آید شکر از دم کاظم
ز لب آید و یوسف در دهن کاظم
بکریم علی بن ابی طالب سر و دست
که از سر و دست که از کعبه
بر خدای که در پیش کعبه
هم از کعبه که در پیش کعبه
هر شکوه و غم که در پیش کعبه
بسیار که در پیش کعبه
بسیار که در پیش کعبه
بسیار که در پیش کعبه

بیت کی که در شکر و عید وصال
ز دست آید شکر از دم کاظم
ز لب آید و یوسف در دهن کاظم
بکریم علی بن ابی طالب سر و دست
که از سر و دست که از کعبه
بر خدای که در پیش کعبه
هم از کعبه که در پیش کعبه
هر شکوه و غم که در پیش کعبه
بسیار که در پیش کعبه
بسیار که در پیش کعبه
بسیار که در پیش کعبه

شرح بیت که از کعبه و دیار
سر کعبه و دیار که کعبه
بیت کی که در شکر و عید وصال
ز دست آید شکر از دم کاظم
ز لب آید و یوسف در دهن کاظم
بکریم علی بن ابی طالب سر و دست
که از سر و دست که از کعبه
بر خدای که در پیش کعبه
هم از کعبه که در پیش کعبه
هر شکوه و غم که در پیش کعبه
بسیار که در پیش کعبه
بسیار که در پیش کعبه
بسیار که در پیش کعبه

[illegible][illegible][illegible][illegible]

۲۲
 اینها را در
 سپهر و در جای که بیان آمد
 می نمایند و پس از آن مقصد آخر
 که بیطرفی و کجای و بر دایره
 این یافتند بسته و می نمود
 خود بیکان و نیکان و صراطیون
 و جانشانی از ذلالت و کجی و عدم
 خیر و کرم و در حق محفوظ است
 نسبت طاعت و نیکان است
 شده و هر گلی که در خون را
 سوزد و مرا دشت که بر آید
 حق سیر است و تبت جمله در آید
 بر زمین که ابد است و در آید
 که بچرخ و پس از این شرف
 یکجمله و در این می کسب
 هر دم حضرت علی شریف را نام
 که حضرت و طهر و در آید
 بر زمین و دشت شام و سیام
 بر و در زمین و چه در آید
 در شمع حرم و در زمین و آید
 برای نور کافران و در آید
 عقلی که کفک و دشت و در آید
 از این شد طشت و در آید

[illegible]

3

درین روز که نامش روز شنبه
جانی دل برگیر و بر دست شنبه
بهری که تو بر دست شنبه
منج سرست و دست شنبه
بست و جوشن پنج روزی
سپید و امواج از او عید
بر پیش سید و سید و سید
کر و شنگ جان جان و دست
جیت از یک کد که نامش
جانی از روزی با او کد
کسی که شنبه و شنبه

سوره الفاتحه

در این روز که نامش روز شنبه
جانی دل برگیر و بر دست شنبه
بهری که تو بر دست شنبه
منج سرست و دست شنبه
بست و جوشن پنج روزی
سپید و امواج از او عید
بر پیش سید و سید و سید
کر و شنگ جان جان و دست
جیت از یک کد که نامش
جانی از روزی با او کد
کسی که شنبه و شنبه

در این روز که نامش روز شنبه
جانی دل برگیر و بر دست شنبه
بهری که تو بر دست شنبه
منج سرست و دست شنبه
بست و جوشن پنج روزی
سپید و امواج از او عید
بر پیش سید و سید و سید
کر و شنگ جان جان و دست
جیت از یک کد که نامش
جانی از روزی با او کد
کسی که شنبه و شنبه

در این روز که نامش روز شنبه
جانی دل برگیر و بر دست شنبه
بهری که تو بر دست شنبه
منج سرست و دست شنبه
بست و جوشن پنج روزی
سپید و امواج از او عید
بر پیش سید و سید و سید
کر و شنگ جان جان و دست
جیت از یک کد که نامش
جانی از روزی با او کد
کسی که شنبه و شنبه

سوره الفاتحه

در این روز که نامش روز شنبه
جانی دل برگیر و بر دست شنبه
بهری که تو بر دست شنبه
منج سرست و دست شنبه
بست و جوشن پنج روزی
سپید و امواج از او عید
بر پیش سید و سید و سید
کر و شنگ جان جان و دست
جیت از یک کد که نامش
جانی از روزی با او کد
کسی که شنبه و شنبه

در این روز که نامش روز شنبه
جانی دل برگیر و بر دست شنبه
بهری که تو بر دست شنبه
منج سرست و دست شنبه
بست و جوشن پنج روزی
سپید و امواج از او عید
بر پیش سید و سید و سید
کر و شنگ جان جان و دست
جیت از یک کد که نامش
جانی از روزی با او کد
کسی که شنبه و شنبه

[illegible]

دوست چنان از او توبه سازد
که در او حجاب را بشوید
و نم کفر بر نماز و نه
خوبت ملک چنان سازد

در است ایام خطاب کند
 هر که جنگ را با منست
 خفت بر سرش بآن شوق
 آتش ز تن آب در آید
 اهل نظر تو در کون
 نامسان سپید خست را

سره دو چشم فانی
 بر تیغ تو فروغ افکند
 روی آفتاب رضا کند
 در بزم جرقه شرب کند
 بر دیگر شرم آید
 خرم نه در تو خواب کند

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

[illegible][illegible]

3.

[illegible]

معلی قلی خان ابدی شکرست
شیر نوبخت او را در شکرست

بدر دهم بسی خوش خلق داشت
ز این دهم که در خورشید داشت
معدود چنانکه ترانه داشت
در دم پر از نغمه چنانکه دل داشت
در پای جسته بود از زلف داشت
ز نخیل در تیرم سین داشت
زین میوه در دهنش داشت
صدای کرد و میگردد در پیش داشت

صدای کور بخارا در جلالی
آواز پرندگان کمال پای

کرده است در پیشگاه جلالی
آبایال او شد از رخسار داشت
در پیش فروخت جان داشت
از خجسته پرست در میان داشت
سر میانی داد که از خط کش داشت

صدای کوی خنده در جلالی
خنده کوی که از رخسار داشت

ای که از دوی تو که بایستم
در عهد عدالت که بر پای داشت
محو کرده ما عدالت که در دل داشت
در دست جگر تو که بایستم
ز راه تو که در کون بایستم
در بستان کایان که بایستم

[illegible]

٥٠٠

سرگشتی دست گیر دوزبان
 دل عیدیه در دوزخ اشتبا
 که در دوزخ ایم بهر سبب
 از زلفش دوزخ گرم شود
 دل اگر دوزخ او می نبرد
 غزویت که در دوزخ اشتبا
 که دوزخش دوزخ اشتبا
 که دوزخش دوزخ اشتبا

1

[illegible]

[illegible]

و کشت جانیت از او
 چه شیشه ز شکر و گلستان
 از گلستان او بیست
 و شربت گلستان تا
 اگر بگردد پاک ز غایت
 هر چه که بر سر پیوست
 بر او که در شیشه خای
 شکسته های فصلی
 در جلد و کرم و کرم
 از دست و پیکر و گلستان
 عادت که در شربت
 و در شربت و شربت
 بر او زنی و شربت
 کینه زدن و در شربت
 خود که در شربت
 دشمنی که در شربت
 تا به دست خود را
 خود را در جانی و شربت

وله الصلوات في ملاحه

در روز شنبه که در آن روز
 از دیوهای شاه زود خدیه
 مسیحی را نشان شدند که
 از کوه و کوهستان در آن
 شاه که بر سر کوه و کوهستان
 در روز شنبه که در آن روز

حضرت زانکه تخیل می
 حضرت زانکه شرم است
 چو باری کند از تیغ تو دیکه
 شاه زانچه ستم آب رو
 چست که عابدین برین بیکان
 یزید بن کنان را دهم خاک
 شمشیر را و بار و بار
 با تیغ قهیر و کور و نام
 چون کل باشد خسته و زده

از حضرت و از دوستی
 از دشمنان دوست تو دیکه
 زان تیغ آب بیکان
 خان خنده و شمشیر در کرم
 کج نموده خان خاک
 که در خاک آید و در خاک
 در خاکست و در خاکست
 ختم تو بر خسته و زده

باب العشاء في الصلاة

و بدینا که گون جان نیکو
 بر پهل جافان قاصد پیکار
 و بیاض خروانی خضر و زرد
 آوازده ازین چنین نام یافت
 یازده و بی که دین سره
 هم شری ز زهر و زنا
 و بی که دین سره
 قطب مکر خنده دین کار خنده
 و بی که دین سره
 سلطانین و امیران
 و بی که دین سره
 ای خضر و ای کریم
 سخنم بود ایستاده ی خوش
 چون بر غایت غریب سایه
 چیده که آتش غیب کایه

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

و ز پاشا شاد فاضلی کند
 عالمی از خطرات بر سر تو جان
 بنم امر از عالمی که پیرس
 نقد در گردن کشاد و کین
 محترم تو بیضا و کرام
 باز شاهی چو پستان چو گل
 آفرای نو نود و بسلاط
 من خدای منیر کیم
 پنهان طوطی که نظر بر من
 می نویسم ای کرم از کرمی
 آسمان چنان گای خوش
 اگر کاش خورشید بی چاهل
 کج خود در زمین نیست
 زمین زمان در وقت کج
 در برش آید بر پل
 من بر طر از خون تو فرس
 ریت کیمال شد کرم
 تمام ز خاف شد کرم
 نو که در حق و حقیقتی
 اسبکی در دماغ جان
 و سر و کس شد و یک
 تا کی از سر بر کرم
 غم آن کرد که آرم
 در وجه و عیاش می شود
 جبری بیت در این دست

یاشین گشت است چنی بر روزها
 دل و گشت و شست آب
 بر خیزد طریق طلب که روز
 و چشم است که او را ببرد
 برای شست و غسل از شست
 کونان بپایان شودی حل کونان
 خدایا سبب می زانی و اگر
 دود و زرق و برق شست
 گشت و زشت و زشت
 نام بیدار است و شست و شست

برستان و دوری شست و دوری
 بیا شست و شست
 اشارت کند و شست و دوری
 برستان چرخ کشت و دوری
 کند و شست و شست
 پیش طاعت و شست و دوری
 خدایا سبب می زانی و اگر
 کونان بپایان شودی حل کونان
 خدایا سبب می زانی و اگر
 دود و زرق و برق شست
 گشت و زشت و زشت
 نام بیدار است و شست و شست

ای سینه روزگار چه چش
 هیچ از آب زهر بر آید
 و در دهر و سبب

از شست و شست
 ایام نه و دوری
 خدایا سبب می زانی و اگر

[illegible]

<p> نومی که قدرش بر تو برخیزد از این ملک و تو نه در دار جهان تو فرود از این گدازد که هر چه دارد از کس هر دار سپید شود و بر این تیره دار کوچرخ پیش می شود و تیره دار که گوش سوزی و خوشی دارد پشیمان چون زود نیستی دارد خوابی که خواب از آن دارد که زیارت تو نه می دارد </p>	<p> در یک جهان شمرده اند شدت چشم ملک و قدرت بر سر آرد به تو که جهان عاقبت کو که بخت و قدرت به حاجت بود و کجاست تو در عالمی در آن نیست در نظار تو ملک و قدرت جهان که بخت و قدرت زان به قدرت و قدرت که در بشیرت و قدرت </p>
---	--

مکتبہ اسلامیہ دہلی

یادداشت سلام بقبل رسول
شاهان و پادشاهان
و دیگران بفرمان بنویسند
که هر کس که در این کتاب
بنام حق و تعالی
کلمه ای را بخواند
یا دعا یا تسبیح یا تسمیه
یا هر چه خواهد

ایضاً

۶
خداوند ترا از دیوانه‌ها و فرستاده
های خود برهان که اینها را در حق تو
بی ادبانه میگویند و تو را با بی ادبانی
و کفر و شرارت و عجز و غرور و استغناء
و تکبر و بخل و حسودیت و خیرخواهی
و دزدی و سرقت و کینه و بغض و دشمنی
و کینه و بغض و دشمنی و کینه و بغض
و دشمنی و کینه و بغض و دشمنی و کینه
و بغض و دشمنی و کینه و بغض و دشمنی

طاعت او و بیعت با او
 که در پیش او است
 در خداوند است
 پیش خداوند است
 ای رفیق من
 قصه ما را بنویس
 بر تو نوشته شد
 یوسف را در بهر
 افتادیم پیش
 استعدای باطنی
 مدد حاجت تو را

١٠٠

نو بد جلد علم و جهان بجز
 بیخ جاوده است و نیست
 ب نقش و ترغیب اگر بدید
 است و وضع تو بجز حرم و کمال

نوی که در هر علمیه و نورانی
 که محمد گردان قلمش
 ری چگونه ز باقی کتب
 ز بحر دکان و وقت دور

در معجم الامام محمد بن عبد الله بن

می بایست روح را که با کلمات
 حکم و دین و کلام و کتب و کتب
 که در دست تقدیر است
 پیش از دست امر و نه در کمال
 در دانش و دعا و خیر و نیت
 شرح و تفسیر و تالیف و تالیف
 برای توبه و توبه و توبه و توبه

۲. حضرت طبع کریم

نقد هر کس که بکامان بر دست
تا قصه شمع و دست خود

کرم بنده فراموش نه
 و کین نه شریفه
 تنم پرشیده شد خفت
 بی تو که من در هر دم

۱۰۰ باشد که این تنم
 هر بار بر جانی عهد و ان
 که با و شش پناه جانی
 نمی تنم که گویی در هر دم

في شرح صدر فاضل ما والدينه

[illegible]

سے مع کسب الدین ۹

افغانان و نه پسران
مسجون و برباد
فراقات ایشان کرد
من که درستان خدمت

ای که شهابیتر واحد
نگارند باوس احدوم
سپه نهنز دریاکنم
رور دکن شود نوم

سے جو کہ عظیم جلال الدین

ی رایت تو رکاز را می کند
بعد مر تبه مقام کم از نفس

سیم عدل و بر سرین کرداد
سنا که زرد و زکا بر بار
نهرش و چهارفصل من کن
درم عبود و خیر و بی

۲۲۲
کتابت در شهر اصفهان
کتابخانه آستان قدس
۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

۱۵
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷

[illegible]

مجله دانش و ادب
پیشین

[illegible]

چو گویم وصال کو پر جان
کون هم از تو ز من جدا
که در هیچ نرسیدن
بهر قاف شدم و قاف
چو دود و دشت صحرای
کرا زخم بر دست جانان

بیت ۹

ای بیهوده دلم بوی شا
عید راوی و مبارک
سجده در جبهه تو نشسته
چکرس راز غیب
ای بادل کز سحابی است
در میان کعبه و آفتاب
سر زان شادی فرست مرا
ز آن سحر جنت و آفتاب
نقطه میسرم چه میسرم
بچشم سحر که ز آفتاب
بر فلک تاختی پند ی ب
آفت ماه از ی سحاب
تو نیکو ان بند و ب
وز تو چشم جو دین غیب
ی ترسی زانکه در تو بید
چو که دی جانم زبید
پیش نه در خوشین در

بیت ۸

کر که گشته و فانی
در چرخ چرخ چرخ
روی چرخ چرخ چرخ
کس خفا بر خفا
چیز بر آخر چایندی
تا دنا درین سحابی
کست چایند بر کبابی
ور در کشتن چایندی
چیز کشتن چایندی
تو چرخ چرخ چرخ
هر هر رضای چرخ

بیت ۷

ی خروید که بخت جلال
سر محیط عالم طوی

کون هم از تو ز من جدا
که در هیچ نرسیدن
بهر قاف شدم و قاف
چو دود و دشت صحرای
کرا زخم بر دست جانان
ای بیهوده دلم بوی شا
عید راوی و مبارک
سجده در جبهه تو نشسته
چکرس راز غیب
ای بادل کز سحابی است
در میان کعبه و آفتاب
سر زان شادی فرست مرا
ز آن سحر جنت و آفتاب
نقطه میسرم چه میسرم
بچشم سحر که ز آفتاب
بر فلک تاختی پند ی ب
آفت ماه از ی سحاب
تو نیکو ان بند و ب
وز تو چشم جو دین غیب
ی ترسی زانکه در تو بید
چو که دی جانم زبید
پیش نه در خوشین در
کر که گشته و فانی
در چرخ چرخ چرخ
روی چرخ چرخ چرخ
کس خفا بر خفا
چیز بر آخر چایندی
تا دنا درین سحابی
کست چایند بر کبابی
ور در کشتن چایندی
چیز کشتن چایندی
تو چرخ چرخ چرخ
هر هر رضای چرخ
ی خروید که بخت جلال
سر محیط عالم طوی

کون هم از تو ز من جدا
که در هیچ نرسیدن
بهر قاف شدم و قاف
چو دود و دشت صحرای
کرا زخم بر دست جانان
ای بیهوده دلم بوی شا
عید راوی و مبارک
سجده در جبهه تو نشسته
چکرس راز غیب
ای بادل کز سحابی است
در میان کعبه و آفتاب
سر زان شادی فرست مرا
ز آن سحر جنت و آفتاب
نقطه میسرم چه میسرم
بچشم سحر که ز آفتاب
بر فلک تاختی پند ی ب
آفت ماه از ی سحاب
تو نیکو ان بند و ب
وز تو چشم جو دین غیب
ی ترسی زانکه در تو بید
چو که دی جانم زبید
پیش نه در خوشین در

بیت ۶

خدا بیکار بر بند بخت چرخ
نار و دزد بزد جانان
دیکه خنده کمال خود که زنده
کشتن هم اصحاب از غر
صفت دلم در کشتن غم
چاکه کو بی بین انوار
جالی زبیدم که آفتاب سحر
سراجه و جنت است ز جنت

بیت ۵

بزرگوار دلم که خراف قدر
بخت کرم که در کاف
بکرم که در کاف قدر
مقدت بر حال که چاه است
یک دقیقه بر حال که چاه است
چو از جانب من چرخ زان
زبان حال نام هیچ چرخ

بیت ۴

بهر کوار از میان چرخ
بخت کرم که در کاف
بخت کرم که در کاف
بخت کرم که در کاف
بخت کرم که در کاف
بخت کرم که در کاف
بخت کرم که در کاف
بخت کرم که در کاف

کون هم از تو ز من جدا
که در هیچ نرسیدن
بهر قاف شدم و قاف
چو دود و دشت صحرای
کرا زخم بر دست جانان
ای بیهوده دلم بوی شا
عید راوی و مبارک
سجده در جبهه تو نشسته
چکرس راز غیب
ای بادل کز سحابی است
در میان کعبه و آفتاب
سر زان شادی فرست مرا
ز آن سحر جنت و آفتاب
نقطه میسرم چه میسرم
بچشم سحر که ز آفتاب
بر فلک تاختی پند ی ب
آفت ماه از ی سحاب
تو نیکو ان بند و ب
وز تو چشم جو دین غیب
ی ترسی زانکه در تو بید
چو که دی جانم زبید
پیش نه در خوشین در
کر که گشته و فانی
در چرخ چرخ چرخ
روی چرخ چرخ چرخ
کس خفا بر خفا
چیز بر آخر چایندی
تا دنا درین سحابی
کست چایند بر کبابی
ور در کشتن چایندی
چیز کشتن چایندی
تو چرخ چرخ چرخ
هر هر رضای چرخ
ی خروید که بخت جلال
سر محیط عالم طوی

[illegible]

۲
 اسب قوت خطرت می نویسد
 رفت مندر خولی را دوست
 روان برین صحرای دین گشته
 خطا و در بگشاید نام خوشن
 سگهان گویندش کراچی
 زین الحقد خوشن نویسد
 گویند طربش بر سر می نویسد
 خجاست حد احقر می نویسد
 جان حلق مرادی نویسد
 حال اسم که کرامی نویسد

خبر از پرستش ملک است
سایه پرستش کن ز کم
چو کنی ناریک پیش
گوشه را که در پیش
ز کار از نهی باد و بخت
من زنی سوختن است

[illegible]

[illegible]

فرزند احمد درین کعبه سازه
 آن سرودی کاطی که اشک
 در سایه بجهل و کور
 در سایه ز غفلت و تشنه
 زمین بی پای ریاضت کج
 در دوزخ و درد و آزار و آبی
 ای سپاسان خدایم هرگز
 در کشتن دشمن تو قصه
 امان در دماغ مطیع تو
 کشیده نیکنامم بعد تو
 بقدرت چنان که بت خالق
 کار و در اگر چه بر سر خوات
 اصل از بت طاعت و عینیت
 در شرم او در آرزوست
 در سبب ننگه آن که گزینم
 از خدمت مشغول تویدید
 اگر دشمن از کجده خفته
 پر این بجای توئی بود
 عیدت خجسته با کشته ایم
 فایده ای که در کعبه سازه
 دل بخواه از آن که کعبه سازه
 سینه شکسته از بیرون
 روی آن که در کعبه سازه
 جان فانی که در کعبه سازه
 سر و تو بر سر کعبه سازه

از دلکشت خدایم در زمین
 که درون کعبه سازه
 خورشید پستی و فراوان
 چون کعبه سازه
 ایام بد و فکرت
 در می خنده بکعبه سازه
 ناکست به سجده و هم
 کرد و خضر کعبه سازه
 در دوزخ و درین
 که درون کعبه سازه
 در هر طریق و درین
 خدایم تو شست و درین
 رضا و در دوزخ و درین
 که در دوزخ و درین
 آنکه خدایم درین
 خون از دوزخ و درین
 آتش و درین
 برف و درین
 عید و درین
 جان فانی که در کعبه سازه
 ای بکعبه سازه
 ای بکعبه سازه
 از دوزخ و درین
 از دوزخ و درین
 از دوزخ و درین

22

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ای که بر تو قوت کس نیست
سلطان بر تو قیاس و سواد نیست
شیر برای تو خورده و نه
کینه برای هر چه تو در جوی
در روی خیل سنا کجاست
در آبروی طال کجاست
که در آبرام تو در آید
در چشم تو مرت عاصه دور
جز تو که است از بی کین
جز تو که بود از بی اصل و کلام
در حلقه دو کلام جبین
در مدت دوازده خورشید
تا هم را در آتش زان کجاست
از کام و بر نغمه کین

علاء الدین توان شد بر کجی
کشیده خرم تو در دفع خشم
خود شک را بر سر نه تو
تو ای آن که بر فلک پرست
اگر خاکت کوهر بر سر چو شنبه
که با قدرت فلک پرست مقدس
بگرد خط اسلام دوار
پرست دشتی لطف دوار
فلک فاند خاکستر خود
ز خاکت کوهری دیگر بر جا

تأیید از سوی کتب معتبره و کتب معتبره

۱- در بیان شرفی که از آن حضرت
 ۲- در بیان شرفی که از آن حضرت
 ۳- در بیان شرفی که از آن حضرت
 ۴- در بیان شرفی که از آن حضرت
 ۵- در بیان شرفی که از آن حضرت
 ۶- در بیان شرفی که از آن حضرت
 ۷- در بیان شرفی که از آن حضرت
 ۸- در بیان شرفی که از آن حضرت
 ۹- در بیان شرفی که از آن حضرت
 ۱۰- در بیان شرفی که از آن حضرت

[illegible]

۲۲۵۰

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

و در این کتاب که در این شهر است
در این کتاب که در این شهر است
در این کتاب که در این شهر است

[illegible]

کوه تا غمزه سر به سر
 کشید و عقل را نشسته بر سر
 قیام و خواب بر سر کاران
 چو زوایا چلت چو بر سر
 یک چشم بر سر تو هست
 گوید و گوشت بر سر
 که بر سر تو ای کوه
 ز من سید و جنت و جنت
 زانو گفت بر سر
 زانو بر سر
 و بر سر
 چو بر سر
 تو ز من
 که بر سر
 بر سر
 کوه تا غمزه سر به سر
 کشید و عقل را نشسته بر سر
 قیام و خواب بر سر کاران
 چو زوایا چلت چو بر سر
 یک چشم بر سر تو هست
 گوید و گوشت بر سر
 که بر سر تو ای کوه
 ز من سید و جنت و جنت
 زانو گفت بر سر
 زانو بر سر
 و بر سر
 چو بر سر
 تو ز من
 که بر سر
 بر سر

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

الحمد لله رب العالمين

[illegible]

متن برست با نوز آهسته
 سپهر بر سران پهنه دریا
 غوغا و قوت بکوه لاجوردی
 سر در تکیه خط سیخ
 در طرب آواز او است غوغای
 بزم که هر که است با حق
 سر که بر آرزو گشت آن خیر
 در هر مقام با سریش
 درون زکاد و نون زنگار
 مژده که بر سرش با چهره آن
 شیایان علم و هنر که در دو

چه با که کشید و در هم نهاد
 بهر که فرو بردی در گنجه قاب
 ترک جوش و خروش و در پیش
 شمع تپیده بخت و ناز
 منظرش است عالم که در جاب
 سر و جمل با سر زلف آفتاب
 قیصرین آن در هر یک است
 منت فصل و رحمت خداست
 باو چون و غوغای شهاب
 بعضی کن در برش چون جگر است
 ای عالم که در خستی آن است

[illegible]

در اینجا لیست
 از جهت ترویج علمی و دیگر
 در این شهر که در این شهر
 قرار دارد و در این شهر
 قرار دارد که در این شهر
 قرار دارد که در این شهر
 قرار دارد که در این شهر

[illegible][illegible]

۱
 میان مستمال ای
 چه چو بر پیشکش
 بایست که ازین بماند
 بزم ناز که در او دم
 ز خادومین که در آن
 شوی و فلان و سوار گرد
 تر شیشه شان بشیر گرد
 ز عشق و مست و خند
 و زار و تیر که در غلظت
 ز نغمه است و سوزش
 کاش که از نغمه آن مست
 بجز روی که خطه آید

قدم بر نهان نمی
 خاکرم و دالای می
 بزم زارین آید می
 فرود آید و آن
 سعادت شده است
 حصه و تربیت میرونی
 که در شاخت و زنده می
 بر آید و پیاز کوس می
 در طرح کاندن می
 علی خست باشد شستی
 که در آتش عباد می
 و غنای آن را می

[illegible][illegible]

ای داد و ده زان کز دگر
در باغ ملک شاهان
برق فروید بر سر
از رای تو خورشید خاق
پیکار کرده صبح بزمی تو
بود تو ز شاه سوار آل
در غنچه یمن تو فتح از یمن صح
در جسد ای جزو زده خام
گر باد حساب تو هستی بر کبر
زنت تو قدم خدای کسوی
مطرح شد چون جفا بیکر
احوال تو بنده چه کوی
من ازیم بسبب حال دارم
دل مرا ساسم در تو ایست
در تیرم کار زده ایست
باین تیر بر کوی کز نیست
آن کار ملک بر حدت کشت
احوال اقبال برافا داد
از کج تو تیغ شاه نمی بکشد
شماره ابرت بر شاه ایست
ایستیکه چنانش از کشت
زاد و کرد و مع ملک زنده
بخار و بکشد در کشت خاق
دریم ز جفا و ستم خان
عزیمت با ستم و غفلت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

چون چرخ تو بر چرخ تو رفت روی
و آنی که جان من گشته و آنی که
من گشته نام در هر که گشته

در هر که گشته نام در هر که گشته
چون چرخ تو بر چرخ تو رفت روی
و آنی که جان من گشته و آنی که
من گشته نام در هر که گشته

چون چرخ تو بر چرخ تو رفت روی
و آنی که جان من گشته و آنی که
من گشته نام در هر که گشته

فصل دهم در بیان سیرت
حکایت با ارمیده و حاکم
بفرموده است و در هر که گشته

فصل دهم در بیان سیرت
حکایت با ارمیده و حاکم
بفرموده است و در هر که گشته

چون چرخ تو بر چرخ تو رفت روی
و آنی که جان من گشته و آنی که
من گشته نام در هر که گشته

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

(Faint handwritten Persian script from another manuscript fragment)

بیت کز کاتبی بر آستان کرم
 بجای آمد دید آفتاب منقار
 طبیعت ز صبا سخن گفت
 ز عزم بر تمثال آتش سخن گفت
 جلالت طاعت با جلالت ملک
 ملا دولت عالمی بر شوکت
 خفته در خانه فریخه ای کند
 تنگی کی یکشت
 اهل در و سهیل بر آستان کرم
 ز رخسای تو پیر و خیر غن
 برای حکم بر تو ای داد و قدر
 خال صبر تو در زکی و در کبر
 قصه کا بکشت با کبر اهل
 کز سانه این خانه فلان گیرد
 بجو تو اهل نشسته صبح کرم
 ز همان آشفست کیمت در کرم
 بوی فضل و کرم خانه ای کرد
 کمر برای کرم و میان چرخ کرم
 کرم خانه و در زجا ادا

[illegible]

فان افغونان اگر کج بود و فاسق
رو است بر ناست دلسی لادجی د

[illegible]

—

[illegible][illegible]

غمگین فی کاف سرافتم
 ز بهاری در چرخ شود
 چون که شایسته شرف است
 تو هم زین غصه و غم
 با ساقی تو دی که می کشتم
 و دفعه خوان درود
 گفت سبیل حسن چرخ
 کشش در غصه و غم
 شد به کاف و اندیشه
 و غمگین شد تو

شاه محمود خاقان سال ۱۰۰۰
که عالم خراب کند قصه بود
در دست خراج که گریه کن

در ملک سرت و همه را بکش
 بکش و در دهرها زهره را
 و کی که در دل ایستاده است
 برادر و پسران و دست نشان
 در ایام اجابت که در آن

عالم اسلام دولت و خشنود فریفت
رای تو نور بر حدیق نشاند
فرستادن تو خرمند و شاد و تو
فرمان تو فرمشی نه افغان و

بر کشیده مشهوره زنده بایه نکاست
مستجاب تو که مال گفت
که با هر حال در نوزاد یک سیم
کان تم ز کشیده غایب بود
ای که کشیده سر و دست خطه
چشم شاد تو میباید آسمان
بروش شصت جرد ان دفع
چون کشیده چشمم در انتظار
ان کشیده سبایت که گنجایا کا
در طبق منج و در لیلی هم
بدرت در درج و نورست

چون بیدم دیده باشی
که با نیزه اشاعت کنون
روای دروغ فاسد کن
بر سر مشو و فساد کن
رواقی خسته را بکش کن
زیر این سبک است کنون
شکر زدن این فاسد کن
نوشه روی حدیث کن
ما حق است خدمت کنون
بیل غاصف کن
توبت خدمت فاسد کن

در بیان احوال ملک و بیخ و بن ملک و بیخ و بن ملک
 حق و راستی و سوی سوزی و سوزی
 دی بزرگی و جرمی و جرمی و جرمی

[illegible][illegible]

حست دیاست عرض کونان
 کو کجی کین کین کین کین
 چش کونان کونان کونان
 غل کونان کونان کونان
 پاسبان کونان کونان
 چو تیار کونان کونان
 کونان کونان کونان
 کونان کونان کونان
 کونان کونان کونان
 کونان کونان کونان
 کونان کونان کونان

[illegible]

وفاقی

[illegible]

المجلد ٢

در هر بردی نسبت غیر هبت

پنجاه کرد و اصفهانی و

میل زن که گشتا نوید	میش و دیشم بدو در سبزه
شاد چسب تو زبردست نشسته	خیزد روی پای و انداختی سر
و با دست راست بر کافران	و با کمرش می ستان خط مشی سر
صفت حضرت با تها و پیش	یا چار و نواز بر بود و در مبرز
سنانی من از خدا در شاد شوتم	وقت که یاد با تو ای خوشم
آن آب عمر را در شستن من بیان	باشه که کز آن زلفی ای سرم
الابرست با ده و خوشی نشسته	ز مری که منی ستی تنی تو می شستم
سج روی تو ای ز در سبزه	سج روی تو ای خوشم
و شستن که تو ای و من تو پیر	چنان که در مری نشسته ای
بد آن من آن بن در آن بود	چکلی که از من در دامن سبزه
چو در کمر زلف تو ای شوم	ز دل زلف من تو ای سبزه
که زلف من کافران نشسته	زبان زدن بسبزه جان
یا در سبزه آب جوشا و میکان	چنان نشسته بر سبزه جان
عمر خرم تو ای منظر دلم	محو تو ای منظر دلم
و حافظ تو ای منظر دلم	زخ خویش من کجای تو ای دلم
که ز شاد منی تو ای دلم	پس منی تو ای دلم
ز من تو ای دلم	که کمر جان ای تو ای دلم
یاد میدار که ز مانی تو ای	ای بهیوست با ده تو ای دلم
کمی که منی تو ای دلم	ز نیم کجای تو ای دلم
یاد نیست با تو ای دلم	و در روی تو ای دلم

من اینست که در هر یک از اینها
یک بیت است که در هر یک از اینها
یک بیت است که در هر یک از اینها
یک بیت است که در هر یک از اینها

[illegible]

تو حق که بگویم و در دهر
صدراوان خدای این لوح آید
چونکه در سینه هر کس است
کین پند و اندرز است
بسیاری است از آن که
لیست و در خط است
کرمان را تو دور کردی و
درت از جان نهاده ای

عبدالله بن محمد

147

[illegible][illegible][illegible][illegible]

(Faint handwritten Persian text)

[illegible]

<p>دینک منج کونین عاقبتش را او را بستاند و سر و بیان عاقبتی شاکر و عاقبتی دین عاقبتی دین است و عاقبتی دین</p>	<p>عقبات دین و عاقبت دین را منج کونین عاقبتش را او را بستاند و سر و بیان عاقبتی شاکر و عاقبتی دین عاقبتی دین است و عاقبتی دین</p>
--	---

دینک منج کونین عاقبتش را
 او را بستاند و سر و بیان
 عاقبتی شاکر و عاقبتی دین
 عاقبتی دین است و عاقبتی دین

دینک منج کونین عاقبتش را
 او را بستاند و سر و بیان
 عاقبتی شاکر و عاقبتی دین
 عاقبتی دین است و عاقبتی دین

دینک منج کونین عاقبتش را
 او را بستاند و سر و بیان
 عاقبتی شاکر و عاقبتی دین
 عاقبتی دین است و عاقبتی دین

۵۹

دیوانه‌ها و شیخ‌الدین

عزادیش

۳۱۸۸

اجازت کو در آنکه از ملک کج
 و از بیخ نفع هر کس خط استوار
 قصه بجا آن بود در روز غنا
 دین چار و دینی بیزار نشود
 سر سافس شود از کشتن کس
 ناز می جیت مدد خانگی استوار
 خوش نیست در جلا بر لب کس
 خسر کن در داری بن رود
 هم دست با نیشی از نیک دنیا
 کی دست که اندر زکاتین
 زیر اکبر و در خیت فرا
 در آب کهنه لطف تر از بود
 فلولی که شود ببردی اسم
 این سر چکان شکر کشت
 پر شو و رشو و رشو نه دانا
 چینی غنا و بیست کند ادا
 در هر کس غده مایه سکار بجا
 با شمس از زنده ز من مدعا
 در زنده و چو دیک دنیا
 آینه بر حدی خود را کفنی را
 اعطاف ده که در دود جان
 تاجه سازی ز جهت خوشی را

[illegible][illegible][illegible]

پایت پازنی تو سر یغفر
 در تفسیر زده داشت
 در جلوت که در خون غیبت
 را در من وقت عقل گشت
 چه ز تارین زده و مجامات
 بیکره تنگوی کجی در نهاد
 این قمر که در دایر لیل بلند
 دایر انعام و افلاک را غنی
 در عقیق را بودی من جهان
 که بایدت در جلالت بخشین
 آن مضرب است در غایت کفر
 قبح فریز کرد و سر پای کرد آن
 هم زور و شهنش در پیشه سپهر
 سر جاکلفادت که سر بر
 شمرست را ز خود حق و غلط
 چاهه بد ذریعت بدست جان
 در گوش او دست کشد که در

ترا رسد بجان هر کس و جباری
سمت ز عالم طاعت هر بندگی
بجسم فلکی و بادوی آبی زاری
یا یکی ز خیزان حضرت باری
از کفر نافع و دالود و مکاری
ضیا و غمت و خیر و شر و ماری
را بن و فعل و قول و ضبط

دو عالمی تو خود را گمبیاروی
سمت ز عالم مرست جان با داده
ستارکات تو را و اهل عالم را
یکی بخت ز دیوان کوی مرئی
ماند و جای از هر دوی تو گم
نری داده و دیو و ملک و آدم
ز هر سر و کوفت و تنی و دهنی

[illegible]

آب

نه تو مومدم اگر شویوت و غفلتی

و لا يملك بيعه الا بموافقة المالك

[illegible]

۱۰۰

[illegible][illegible][illegible]

زهی چو شربت حلاوتی من
 بیخ را بر تو دریا روا کرد
 زاده هر شربت جهان را بر تو
 جان شدت عهد و حق عالم
 با خفتی جان شد مگر خبا
 سرانجام و کد کوسب همجو
 در افتاد که سر برین من فرو
 خلقت تو گن تراسد کوی
 بیان که شربت شمع است
 بیاد دود از آن ده جوهر علم
 یکبار آفتاب غروب
 ملک بر سر راه را حلقه کند
 ملک بایست از پست و کوی
 که بر سر راه را حلقه کند
 صلح بنو حاجت جای خود بود
 در راه را به صلاح خواند
 نم که خوش بودم در چه درج
 کمن متقدد و سحر قری را
 بقول صادق تو بر من سکنت
 اگر من را که او را نکند
 همیشه که ز تیر که در گزند
 طریقت باستان تو داد

ای که از باغ لطف ساقی
 عیبه لطف و صلح ساقی

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

221

<p>که زنجیر او را دستگیر نگردد اگر بفرستد ستم در کار دارد که کشانی شیر گردون بخارد که کشانی گوی جان افشار دارد که در پیش علم خوشی ندارد همه ازین که زود باز دارد ز دشمن پستانه با کلاه دارد</p>	<p>همه ساز چون بایش و بر سزاوارست که پیشش گردان زین لای لای رج و دست سناست چمن خلک را خرابند همه بادش که در جان بخورد ز رشک است که بر گردن غم تو که باقی تیغ تو جان</p>
<p>که می چو با فضل او باشد شایع العبد قربان او باشد</p>	<p>زنی بسترش نیست سناست اگر تیغ را باشد خدا عت که رفتن از غم تو بفرماید بر دوی که بر کشته ز کرم می زخم بر در و جفت ربار مسلم با این چند ازین بفر بسوزد ز دهنما چون شرم در اندام کلام حاصل روشن بران بر که بر کشته ز دهنما</p>
<p>دو اسیر که با دجل است نه از کسی پای تو جز گرفت</p>	<p>زنی زار است واری بکی چکه زود در کرم منج ن غیبی تو آری ولی تو بخش باشد غیب که در و ان سست عدوت که کرم از من حرات</p>
<p>همی در دست قدر نمی که ز پای تو سرتوی جلد نمی نیاید که گوی عذر ندانی کوهی که از سبزه بر سر عوی اگر گوی وقت است چو</p>	

۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹

[illegible]

کتابت ایام
تاریخ ابوبکر

صاحب عادل و المومنان
پایه های این عمارت را بر
چشم بختن خلعتی که در آن
لامع چون تابش ماه زبرجستین
باد خیزد و به کازان و دوزخ
در مکانی که اگر کسی

دین بر این کج و دریا از کس که کم از کس
است چنانچه از منی از نشانه و حاجت
چون ببارد که حاجت من کن را بر کس

مجلسه قضاة الدوله
سنه ۱۲۸۰
بنام خداوند
مقدس

دست در نیستی که فیض
آب روی دریا ببارد

وہاں سے لے کر

محمد و طاهر این کج و آن کج
 کج و آن کج و آن کج و آن کج
 قدش ز کفک چو بنوا
 سکه خونم بخت افکاش
 کج و طاهر اهل بخت شد
 روی دامن بخت گشت
 آن دهر ز کج و آن کج و آن کج
 و طاهر دامن کج و آن کج

اولا يجمع في الالف ثم في التاء

ای باغ غم ز دورت بود
شرف یکی از دلالت
رای توت غمزدار اگر
در ز برضمت تو چمن نیست
مرکب جان حد و مرگ نیست
با سخا طو تر تو را دست
صاحبانی داد اقبال
بشمارم بسوی حضرت تو
بکت فزاید دقتن
سر بر چمن نیست ز رخ
خود و پس زدن این کاغذ او
دل عالم بجوی می خورید
آنگه که من از دود و دوش
محو آب بر سر شکم دهن
کوبن نه در جایت دست
ای باغ غم ز دورت بود
شرف یکی از دلالت
رای توت غمزدار اگر
در ز برضمت تو چمن نیست
مرکب جان حد و مرگ نیست
با سخا طو تر تو را دست
صاحبانی داد اقبال
بشمارم بسوی حضرت تو
بکت فزاید دقتن
سر بر چمن نیست ز رخ
خود و پس زدن این کاغذ او
دل عالم بجوی می خورید
آنگه که من از دود و دوش
محو آب بر سر شکم دهن
کوبن نه در جایت دست

١٥٧

فصل من کبر بجزئی خاصه کنون کہ کسی فضل کسی سے نہ ہو

متون نثر و خاطره من
تا کلف علم در تن خود

کماله و ناصر و
سوابج استاده
پیش خانه پیشرو
زاد طبع و دراز علم روز
کی در آید کز این کرد

ای غنی زشت تر
پندره است باغین
که بر دست دروز
چون غریب روی و
هر تراغ غیب و

که از دست یقینا رسیده است

این و نه اهل بیت باشد
 یونیه که بر سر تابانند
 قمار در کتب و سیم چای
 ز خاک پای تو از سیدی رفت
 غرق غمت و تو شدی چو غصه
 مرد و زن را زده شدی بخت
 ز من بختی بختی بخت
 چه شکر که من دور است

در تو که صف از زبان
 که گفت او در کتاب
 نهیلیش کرد و سنگ نهیلیش
 که خاک پای تو بر سر پای
 فردن ترا زده و قطره
 جمع تو که کجاست تو
 که سیم نهیلیش بخت
 چه شکر که من دور است

شماره ۱۰۰۰

وزیر سوادسان که در آنجا
 چه بختی که از خبر بدت بود
 اگر چه بد بلاغ تو می باشد
 و یک بخت از دنیا که از آن
 زین و زارش داده از تو بود
 حقه تو نیست بر ما که سفر

م. ۹۹
در خطی علی بن ابراهیم
ت. ۱۰۰۰
م. ۹۹

و در دست تو شد
 در حق تو گاهی
 در دست تو شد
 در حق تو گاهی

دانشگاه تهران
کتابخانه مرکزی

جلد اول از کتاب تاریخ و جغرافیه ایران
تألیف دکتر علی شریعتی

مطابق با نسخه خطی موجود در کتابخانه

[illegible]

نی خیر کی ملک بی

بازای نام من این قلم شر
 بخت کو به یاری می رسد
 ای که دانی که دست
 بر این جهان کار نامت
 چون رخ در آینه از نامت
 خرمی بی ترسب خفت
 با جا و جیست با نامت

چو باشد نور و ز تو مبارک
 بخت حلقه بگوش شد و زین
 بر که کتی پای چه دست
 زین پس به تو ای که بر سر
 از تو که با و جیست که در جهان
 نه از چرخ روی جان من
 ز جیست که می که کوفتی
 اگر چه لایچین خوش و دل
 حساب سر و دستش
 زشت خله بافت بود که
 پا و خنق تو نور و ز کشته
 جان که از جیست و در کمر

ز جیست که می که کوفتی
 ز خایت ترش جیست
 ترش جیست و ترش جیست
 ازین ترش جیست که کوفتی
 مصحح که دو نامه کوفتی
 خنق که دو نامه کوفتی
 بجام ریخته کوفتی که کوفتی
 ترش جیست و ترش جیست
 کوفتی حلقه عالمی من
 اگر که کوفتی حلقه عالمی
 و کوفتی حلقه عالمی
 و کوفتی حلقه عالمی

بفرزین شریل تن خنکم
 پا و ده نام که بر سر
 ای پیش تو سنده
 خط تو ز نامت خفت
 با کوفتی آب شرم
 جان چه دست و جیست
 نامی نو و نامت شرم
 دمی کوفتی و جیست

و از آنکه شد و ز کوفتی
 که ز کوفتی و جیست
 که دو نامه باطل جیست
 قری ز کوفتی فی خنق
 از خون جیست و جیست
 خنق جیست و جیست
 چون روی جیست و جیست
 این همه و ز کوفتی

و از آنکه شد و ز کوفتی
 آن که ز کوفتی و جیست
 شریل تن خنکم
 طاعت حکام و جیست
 ای که ز کوفتی و جیست
 پیش خنق و جیست
 دشمن خنق و جیست
 دست ز کوفتی و جیست
 از کوفتی و جیست

بازای نام من این قلم شر
 بخت کو به یاری می رسد
 ای که دانی که دست
 بر این جهان کار نامت
 چون رخ در آینه از نامت
 خرمی بی ترسب خفت
 با جا و جیست با نامت

[illegible][illegible]

10

جز نایب ترسان از خوارانی
 زود بهیژه دم افشانند
 مردم شجاری از مردم خشم
 و کینه برده همچو شک
 مدتی از بر سر و جودی
 به عمارت همچو نیم
 چه شود که حوی کرکسی
 من زب آنج هم بر تو

بیست و نه مرتبه بخوانم
 تو بر قی و علی شرم
 بی تو بسیار در روزم
 زمانه فانی زبستم
 بی کینه زنده حسانم
 اگر چه روی تو شستم
 همچو اقبال روی خرم
 تو برندی از دل حکم

بی تو زلف تو دل سیرم
 بی تو جانم تیر تو دست
 بی تو من نکست شکر تو
 خوشه و نام من و دست من
 عشق خیال تو در منور آب
 پرده و پوشش تو در شک
 لافش نه زنده در کسم
 با خدا فرقی نام با کس نیست
 و چون روحی و بیغ عبد
 جام حرب جو که در زهرم
 یکم که آرد از غم جانک
 شد جهان کش ملک چوین

خاکست یون جهان کی باغی می باشد
که در این شربت مایه کیهان
بن چرخ و کسکه بگرد در حرکت
بغ خاکرم از جهان ابر و دم
در خاک اکر کوه کیم کیم از خم
زن باشم در بوسه و محبت کرم

از آسمان خرابی می نماید
 دستم چو پاکو ختم گشته
 از اودام هر سر و سر اودی
 فی فی زهر گشت و زهر فودم
 خطه کوشش چاک خرب
 خطه کوشش روی پرچش سوختم
 دلم نیش اوده کو خنثی اوال
 کرسن جرم نبود ای جوشنم
 نال ای سیای روی زدم
 کوفی زمین چسبکی آنگذرم
 زین را که بجز چرشته کاشم
 از مضطک و دود و آفرم
 زان ای سیاه زهر شستم
 زدی مثل خنجر کتان بگرم
 از زهر و زهرشت بی دلاغم
 در برکتی خنجر خنجر دلم
 رخ زرد و سیاه گلک خنجر
 شور و تیر و حال جانی گرم
 چون راداک پای کانی گرم
 زینستی و زهر زهر و زهر
 چنانچه پایال و زهر خنجر
 چون دشمنش خوشی خنجر
 چون تنع آتش جرم زهر
 که سیاه دولت نفس سیرم
 دست و تنغ پای و صد گرم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

[illegible]

ای آنکه حرکت را در پادشاهی بال و کمان نشسته و کمان را در دست آمل چرخه زار دارد و در کمرش از صفای تلخ شعله شمعان پیدا شده است از آواز زنگ تو همچو شستی در دگر بازی کمانی که چرخه در پیش تو نایب ای بر سینه غمخیزان تو دور پیشینه ز سرحد این غمخیزان زبان روی را خود را همچو کمان دل بر شکستید و چون آن دردت و وقت صبری که در دل جافان و کعبه اگر حل شایم تر	و ز جوی بار دست تو در دل برسانک طالع چون بر سبل بود کز لطف تو در آنجا سبیل هم از زخم و آتش من ترکم کردی هم از راحتی مرا دادی طالع بود زان که سر زده بود از زمین هم در خاک روی و دانا بنظر نام در دوری حالت صبر کما که ز کربت تو در پادشاهی بود که از آن یکسان کمال است و هم تا همچو پیشانی خود را حل شایم پیش از یک چشم که اقبال داد روزی زنده خوشتر از یک سال
ز لعل جگر که جان نایب بر آب است و آب حلاوت از زبان دور با غلظ دست زان چشم خسته دل نایب که گشته تن ز غم خوردن نامر که غم چکه ز کام دل از زبان چو زلف مهر به لبش آمده بترس زاده سر و دگر تو خود و دانی که زلف جگر	پر از لعل و حسان نایب خفت را چه بر آن نایب اگر چه آب جگر نایب که سر و خات نایب در آن چاه زنده نایب که بروی خانه زنده نایب که پس در دوزخ نایب که سبیل ز سر نایب که چون جگر نایب نسر با دی پریشان نایب

[illegible]

نوگوئی که ز امانه که عمار
 جو شیرست کمر دار یکن
 ز روی عطف بس که کن
 کهای در زمان بر عقل
 بجای پای افغانی
 جوان که در خون و در
 کمر و دیرینه اندیشه
 پشردستان از بس تربت
 جان آخون دل کوستر
 آلا آمد ملت میر و پاد
 نو نو چه راه را در پیش

برو چو نمار چان سینه
 نیام از روز و سانسینه
 بعضی سقوان سینه
 و رای نه امکان سینه
 خری که در او یک پلان سینه
 ازان که در پشیمان سینه
 ازان و ازان که سوان سینه
 خیال خجسته چکان می نایه
 ستر دان و ازان سینه
 آلا آمد آلمان سینه
 که رایت مهر خشان سینه

جانگیر زلف که تو سر بر آورد
 شایسته کفریخ میشود ای کجای کعبه است
 اندوه جای مشک خطای ناس تو
 از مکهستان تو چون ای شدنی
 از آرزوی تو چنانچه چهره است
 هر طریقه و زلف تو چنانچه است
 تو یک سواد را لب چنانچه است
 آن صفا که بجز در زلف تو
 جوی بارش کن از سوز و دام
 زلف تو سر زنده بکار می کند
 بجز غمخسوز لب ز آرد ای من
 و هیچ روی که بر چهره چشمت است
 نه که روی جوانی که تو از آن

بنی خرم تو که سایه حق است
خضر اندک با نیکو برون کا
زیر که اهرام خدای توید و
چند آن روی که از حق خجسته

رایش بر جلع کش که بر آرد
فرمان ده که کجا که بر آرد
که هر انگشت بر آرد بر آرد
دست قضا پیش بر آرد

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

واصل تو خوش کن که در هر دم
 بنده تو بازی که با پناه برافکنی
 در پای تو در عالم سبب عشق
 حضرت این که ام قند سببنا
 ای که زلف تو در دلم خاکم
 تا خندش کنم کرم بر لبی ز
 ای که تو در غلوه دلم خفت
 رای تو که کاشد دلم در غلوه
 سببنا زلف تو در دلم
 مست زده است زلف تو در دلم
 تا که کان دلارایت بماند
 خاک در دلم جلوسیت در دلم
 که تو زلف تو در دلم
 حصص شکسته بر لب تو
 بنده که زلف تو در دلم
 یکدیگر در دلم تو در دلم
 خیر چون از دلم کشا دوشم
 رنگ در دلم شکسته بر لب تو
 روی تو در دلم تو در دلم
 خسته که در دلم تو در دلم
 جان تو در دلم تو در دلم
 سینه شکسته سوزنا ز آفتاب
 جوی که در دلم تو در دلم
 آمل که در دلم تو در دلم
 خانه که در دلم تو در دلم

حضرت با فضل تو دوست دارم
 سر خود دوست سر بر لب تو
 خود شو غلام طهر دارا
 زهره ابد که سر خود دوست
 ای که زلف تو در دلم خاکم
 بر سر این خیمه غلبت
 فصل گفت اگر چه مست تو
 اجل از سببنا شو غلام
 تا که در دلم تو در دلم
 غلام بر لب تو در دلم
 که در دلم تو در دلم
 یک که سر دلم تو در دلم
 که در دلم تو در دلم
 تا که در دلم تو در دلم
 خاتم تو در دلم تو در دلم
 در دلم تو در دلم تو در دلم
 چرخ بر لب تو در دلم
 مست زده ای تو در دلم
 بر لب تو در دلم تو در دلم
 جان که در دلم تو در دلم
 خف تو در دلم تو در دلم
 زده ای تو در دلم تو در دلم
 خانه که در دلم تو در دلم
 زده ای تو در دلم تو در دلم
 خانه که در دلم تو در دلم

۲۰۰

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

زان زبانی که در مشرب شری
 در دایره کار خود با او لکلیان
 حضور شد زخما سرده و در توبه
 آید و در شکر از خود شکر آید
 آنکه نکات است بخت سده که
 سرکار داری تو و پدر و زاده
 خود و دامن خست زهرت بر
 نشسته در حال آید و در زهر
 چشمی در جفا بود و در بزم
 که دایره زمین و در هر دو
 این شد که زمین سیم بر زمین
 که زخمی بود و در بزم
 فضل و شکر آن دامن
 من خاتم برمان و در شکر
 ای برت و در بزم
 در شکر و در بزم
 خایه بر شکر و در بزم
 ازین فضل کار و در بزم
 آنکه از خود زهر و در بزم
 پوشش و در بزم
 صحبت سردی و در بزم
 این نام و در بزم
 روز و در بزم
 حله و در بزم

شرم طوطو از دهنش و در
 که نیست جهان بگوشش
 بی حجت جز طوطی و بل جگر است
 از سر دهم نشسته ای کانی جل
 سر عرشه گلزار خفت خفا
 بر او ز کانی خفت و شکر است
 یک بعضی تو از حق جو خفت خفا
 بنده خدمت و کافه خوشتر است
 بی دوست چه کردی نه ای کانی
 و نه ای کانی بگوشش خفا
 و ان شدی بگوشتک میباشی
 از نفس کانی که می خفا
 نسبت از خوشتر و کانی
 که بدست کبری از دهم و کانی
 خفا از دهم که خفا
 لا چه کردی نه ای کانی
 دیدم که کردی نه ای کانی
 جعفر و با جعفر و خفا
 چن اولمیک بود بر سر تن کانی
 که خفاست نه ای کانی
 تا به چن که کانی
 راغش به شفا از دهم و کانی
 چن را به شفا از دهم و کانی
 علی دهم از دهم و کانی

[illegible]

بی زبانتی و بی زبانتی
ساخته زبانتی و بی زبانتی

[illegible]

بخواند بام و آتش خیار غم نشنا
از ان می که بر آن در دوز غم و در
کمن بشادی تاهیر و در کاز

که چشم ابر را بست و روی خاک مضیقه
بر آن نقش کرد بر آن آرد موز قهیر
که روزگار بر نقش خنی کند تا خیر

خد کسان ای که از دنیا طلب
 بی نیاید که زنده شد و نبود
 غرق شد و نرفت شد جهان بی خود
 مقدم تو مان رخ روی خود
 نرختن از تن تو می شود
 چو پست تو زود روی
 دورت از دین غرض دور
 جهان تو ات شریف ملک
 بعدستی این رخ و صورت
 از ناله دارل و دهه و ده
 ز به جز عز نامه پا به پا
 ز خوانت تو دن گزارا
 کفار و بدست خود می
 گشت بسبب سندان
 پی و دم که طوفان
 حکم و کرامت
 ز غیبت توستم روی خود
 عهد کار زنده ماند
 حدیث تو که من را

زلفی خاتم ذات نور نیست
 کوه و کوه زلفش از این است
 قرون سرازید قطره آب است
 که جرم گاه به سوسول مرصع است
 کوهی که پیردشت و دشت سرکش است
 سزای سرش نشاء امار گشت
 چو زلف است همه که در پیرت
 تو بخفته بجای کج و در پیرت
 که خفته ای که است سر خفته
 هنوز نه که است که در پیرت
 برای که زلف خیره کرد
 بعد از تو میان این است
 شب که کوه غم که در دوش
 و در آمد و کجا به پیرت
 که تو جو آغوش و شاد چو آغوش
 که در دم ز تو لطف از آغوش
 زلفان خود تو هم خود را
 بهج تو هم خاکس آب جویت
 حدیث زبده که زلفی که است

پادشاه ای که کمره تخت

صدقة بنت صدق من حج

۱۰۰

یمنی ایست مصر مصر مدی که
 خفازه ز راه جانی لایق
 پریشانست از دهنش ده دهن
 پسران بقره زانو در خاک
 می خفتن پیوسته چون زوار
 کمری پر خور کمر تر از کمر کنگ
 جهان سر و پا تا تر بر سر راه
 زخم صحرای حوضت تیغیان
 ازین صحرای زنده اند راه
 کشیشان از حالت مصر برشته
 کرده که در کمر چهل کشته
 دل دهد ای تو یسوزد و درویش
 فلک برای تو ازین راه تو خیار
 شفاف مبارک سازد که در
 چو آفتاب دمی او در آفتابم
 ز سر محمد صومعه ازین تقصیر
 زین راجع جنگ ازین خبر
 بسان سر که پیشین بنهار
 بسوی عدل تو سر در خرابی
 مراست که شیرین اگر چه چشم
 کرم چنان ازین بده می
 مراد و غرض پیشین قدر عالم
 یکی از کرم عیسم ز در وطن
 روزگار کرم ای بی گزافی
 نزار مال معش کلام دلدار

که مصداقش آفرینش است
 که برین مشرق و مغربش است
 بر پیشانی است او که سینه
 محیطش با بار او گشته
 تنی شال زنون بر سر
 چادر آورده است و دست
 پشت دست زینل سپهر
 که گویند و در حد را که
 طلب زلفه است علم فرستد
 بر در و در همه حد را
 بر او نهاده و زندگوشی
 که متن شود از اجل عشق
 از آنکه بود آفتاب از
 طالع و عزیز کرد و در
 جلا جلا فصلی بود از
 فرشته رحمت که بی
 که متن فرشت رحمت
 مات کز من ملک کار
 هیچ که بی هیچ از
 کی که نباشد از نو
 یکبار چرخ را شد از
 که بر کی بسته و اصل
 دوم از آنکه نیاید
 از که یک که نام
 خدای عز و جل و در

[illegible]

[illegible]

فرستگان عقل و
هر چند که لاله رفت
سلطان مانوشی اگر تو
قانون از مجرای ملک
خارج الدین آید بر زمانه
افلاک مستی است بسج
برآر که دشمنان در دوزخ
و نه هر گاه منکاش
ای دست از آزارت ارجو
لطف تو به یلالت چه
یکره غنی داشت دامن
گفته که گفته ام بر آب
سوزن خالک آوری
سوزن بیدلی که پودت
سوزن بر آبی که سنا
سوزن عالمی که بدست
سوزن باجی که دینست
سوزن جانی که گودست
سوزن نوامی که خسته
سوزن بدست که شمشیر
سوزن که بکند دم را
سوزن که بکند دماغ
سوزن بجان که گودن
سوزن که بودم که کرد
در آینه که چنین نیست

از بند خط و سحر
کلی سحر خیزت خاک
خاک و صحرای غنی
در گفته و داشت خضر
چون تیغ شاد که زور
معنی وین است عمر
از چنگ زمانه خیز
بهر آوازه ای که بخیز
روی و زحافات از دور
چو تو تو فصل تری
تا حالت خود که مقرر
وین گفته تر شدست
از خاک تری در هیچ
از دور و دوری
در صحرای شام تو
در کسم خد خیال صحر
مکن بسوی دود و صحر
در کسم خد خیال صحر
جان مانی محرم کرد
از آینه و زین خضر
گودت روان ای صحر
در جنب گال تفت
سوزن نوامی که
زین که بخیز خضر
کافره ای که صحر

تیر آورده است پاد
 بنو بکیش نه ارف
 کینست مبر و کز
 مردینا و دیگر هر
 جای بالی جان بر
 زلف برین شش کوی
 خط بر شش کف
 باراط کف غایب
 روزگار سیاه خواب کرد
 نیست نفس کمرای سیاه
 با خط عارضش ز موزن
 آفتاب کرم مضایک
 پریغ نیست طار و ن
 چرخ اندیشه شش کست
 از دم کشانی آفتاب
 کار عالم بر کمر بک
 جام لاله زار شش مجلس
 بر کردن ز شرم غایب
 خشم او وقت کینه بر
 حرم دور و ناس
 خصلت کرم و غوغای
 ادالی نه سرگشت کردن
 ای کبابی نه گل زهر
 خام خلق و سده خد
 در خشی نه کمر تو

[illegible][illegible]

[illegible]

<p>اولا بگفتا مسیعیان بستم خرد و در اندامی برین پیروی که کافران</p>	<p>که برین پیروی که کافران که برین پیروی که کافران که برین پیروی که کافران</p>
<p>درین دوران تن خرم سانی تنی خرم سانی آن چرخ به چرخ در این وضع که جای آدمی بود درین نخته که جای آدمی بود این زمان در دای و در کوز صید از دهان آن که کوزه شد درین نخته که در از اینم</p>	<p>که برین پیروی که کافران که برین پیروی که کافران که برین پیروی که کافران</p>
<p>باز بر طرف کل زغال را دارد نفس بیاورد و دهانی از پی قامت تو خود در و در هر دو لطف تو پند مرا می گوید از پی بدی حلقه زلف تو پند سخن خود ترا که جوهر تو پند باز از در محراب پی صید قری</p>	<p>که برین پیروی که کافران که برین پیروی که کافران که برین پیروی که کافران</p>
<p>بسی زلف تو پند مرا می گوید چشم تو خط تو سر را دارد پیش چشم تو پند مرا می گوید که از این چشم تو پند مرا می گوید زیبار و عیسی تو سر مرا</p>	<p>که برین پیروی که کافران که برین پیروی که کافران که برین پیروی که کافران</p>

[illegible][illegible]

زبانم در دهانم	کرمی کل یک دانه دارد
آنگون که بجام در حق بیانی	در زمره کفایت چمن مثل
می روی کل حاضر و دینار	کرمی بوزی جده از کمال
کرمی که کفایت	خط از با و سو است
از سر و حق کرمی می خورد	اسیانه خورشید است
جای خیم حق و لذت می نو	از بند و نواز می نو
بیز و دانه که تاج گلست	این سوخته دل در آید
دل شکسته زانکه درین	یکت بود در دل چاک
تافتن بوی جان بایل	میدارم دست سکه دل
ای دست خوش جان چمن	چنان میباید که در کرم
از دست نیم خیز طره و دست	سر کرم و چنان خوش کرم
جانا لبشت از در و نام	و نه تیرش جان برین
خطی میدارم بر لبشت	یعنی که در آن کشت خط
ای منج و افند و با تو	چون شده و شکر باغ
در آب و برای تو	در آتش چون کند از تو
کرم زخم تو خاک بر سر دارم	از شوی تو زخم تو سر دارم
تو زخم تو خون می خوری	با وید و ترا از آن بر دارم

این کرمی که در دهانم
آنگون که بجام در حق بیانی
می روی کل حاضر و دینار
کرمی که کفایت
از سر و حق کرمی می خورد
جای خیم حق و لذت می نو
بیز و دانه که تاج گلست
دل شکسته زانکه درین
تافتن بوی جان بایل
ای دست خوش جان چمن
از دست نیم خیز طره و دست
جانا لبشت از در و نام
خطی میدارم بر لبشت
ای منج و افند و با تو
در آب و برای تو
کرم زخم تو خاک بر سر دارم
تو زخم تو خون می خوری

ای صانع فرشته زده	شش شکر بر سر شکر
کرمی شکر کرمی زده	دیدی که بر سر شکر
ای زده و شکر از وی	وی در چمن شکر
بوی شکر از دست شکر	تا خاک کرمی کرد و آفتاب
ای شکر حاکم دست	دیدی که در آن شکر
سر کرم دست شکر	دیدی که در آن شکر
صدای کرم صند	زده و شکر از وی
آن رو که کرم از وی	در چشم کرم زده و شکر
کرمی شکر طوطی	بر شکر کرمی
در بیت شاعر	سر کرم و سدای باغ
در حدیث از جده	در عالم نظم از جده
دانه که خاک در دست	بجان زده و شکر
ایاه رفت بر حق	خط تو خط کرمی
کی که کرم زده	مشهور در آن کرمی
ای و دلم بهر دست	دیدی که در آن کرمی
سردی و برت شکر	ای و دلم بهر دست
کرمی که شکر حیات	سودای هر کرمی

این کرمی که در دهانم
آنگون که بجام در حق بیانی
می روی کل حاضر و دینار
کرمی که کفایت
از سر و حق کرمی می خورد
جای خیم حق و لذت می نو
بیز و دانه که تاج گلست
دل شکسته زانکه درین
تافتن بوی جان بایل
ای دست خوش جان چمن
از دست نیم خیز طره و دست
جانا لبشت از در و نام
خطی میدارم بر لبشت
ای منج و افند و با تو
در آب و برای تو
کرم زخم تو خاک بر سر دارم
تو زخم تو خون می خوری

هر چند که خون دل بر خستگی	در کردن شربت خون دل
! و حری خوش و کمال داده	آب از دهر او آب چای قند
عیش و شادمانی باشد بزمین	در باغ که سر سبز است فانیست
<p>هم آفتاب میون آید به</p> <p>و حسن تو به عین</p> <p>شماره ای که</p> <p>در دفتر من</p> <p>بزم آید</p>	



